

دانشگاه پیام نور

نحو کاربردی

اعراب نهج البلاغة (بخش اول)

دکتر سید احمد امام زاده

مقدمه

کتاب نحو کاربردی (اعراب نهج البلاغه) ، بر اساس سرفصل دروس کارشناسی ارشد ، رشته ی نهج البلاغه ، معادل ۲ واحد ، در دو بخش تهیه شده است :

بخش اول

این بخش در نه درس توسط این جانب دکتر سید احمد امام زاده تهیه شده است، که شامل تجزیه و ترکیب ۳۰ خطبه از نهج البلاغه ، خطبه های ۴ تا ۳۴ به شرح زیر تدوین شده است :

۱- متن عربی خطبه ، بر اساس شرح نهج البلاغه ، محمد عبده

۲- شرح المفردات

۱- شرح کلمات مشکل، به زبان عربی

۲- بررسی برخی نکات صرفی :

الف (آوردن مفرد جمع های مکسر ، و جمع مکسر برخی از کلمات مفرد .

ب (مشخص کردن حرکات سماعی حروف ، مانند عین الفعل فعل های ماضی و مضارع .

ج (اشاره به اعلال کلمات معتل

د (تعیین مصدرهای فعل های ثلاثی مجرد که سماعی اند

هـ (مشخص کردن نوع کلمات مشتق ، با ذکر معنی آن ها

و (طرز صحیح نگارش همزه ، وسط کلمه و آخر آن

۳- ترجمه ی کلمات مشکل ، و اشاره به معانی مختلف يك کلمه ، و ذکر معنای

مناسب با سیاق عبارات خطبه ها

موارد فوق بر اساس کتاب های لغت چون المنجد و معجم الوسیط و دیگر کتب های لغت ، و کتاب های صرف و شروح نهج البلاغه نوشته شده است.

۳- الاعراب

در این قسمت موارد زیر بررسی شده است :

۱- نقش کلمات در جمله و بیان موارد اختلاف در اعراب ، با توجه به شروح مختلف نهج البلاغه .

۲- تعیین معطوف علیه ها ، در مواردی که در عبارت احتمال دو معطوف علیه می رفت

۳- تعیین مرجع ضمیر ، در مواردی که لازم بوده است .

۴- بیان اعراب جمله ها

۵- بیان برخی از مسائل نحوی ، بر اساس کتاب شرح ابن عقیل ، و کتاب های نحوی دیگر که در منابع و مآخذ آخر کتاب به آن ها اشاره شده است .

۴- ترجمه ی فارسی خطبه ها ، براساس ترجمه ی محمد دشتی ، دانشجویان پس از تجزیه و ترکیب عبارتهای نهج البلاغه و بررسی معانی کلمات و مقایسه با یک ترجمه ، بتوانند ترجمه های فارسی نهج البلاغه را مورد نقد ادبی قرار دهند.

بخش دوم

این بخش توسط همکار گرامی جناب آقای دکتر محمد رضا میرزانی ، تهیه شده است و شامل تجزیه و ترکیب نامه ی امام (ع) به مالک اشتر و ... است .

از استادان محترم و همکاران گرامی که این کتاب را تدریس خواهند نمود استدعا دارد ، لغزش های قلم را بر این نگارنده گان ببخشایند و پیشنهادهای دقیق خود را از طریق گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور برای این جانب ارسال فرمایند ، ضمن تشکر از آن سروران عزیز ، در چاپ بعدی مورد استفاده قرار گیرد .

چه خوش گفته است شاعر :

يا نَاطِرًا فِيمَا عَمَدَتْ لِجَمْعِهِ عُدْرًا ، فَإِنَّ الْفَضِيلَةَ يَغْنِيهِ
عِلْمًا بِأَنَّ الْمَرْءَ لَوْ بَلَغَ الْمَدَى فِي الْعُمْرِ لَأَقَى الْمَوْتَ وَهُوَ مُقْصِرٌ
فَإِذَا ظَفَرَتْ بِزَكَاةٍ فَافْتَحْ لَهَا بَابَ التَّجَاوُزِ ، فَالتَّجَاوُزُ أَجْزَلُ

و من المحال بأن نرى أحدا حوى كنه الكمّال و ذا هو المتعزّز
و النقص في نفس الطبيعة كامن فبنو الطبيعة نقصهم لا ينگر

و در پایان شایسته است از ریاست محترم گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور جناب آقای دکتر ناصر محمدی ، که فرصت نگارش این کتاب را فراهم نموده اند تشکر و قدردانی می شود ، و هم چنین از تلاش ها و زحمات بی وقفه ی دفتر تدوین کتاب های این دانشگاه به ویژه ریاست محترم این دفتر ، و کارکنان و ماشین نویسان ، و بخش چاپ و انتشارات ، تشکر و سپاس گزاری می شود . توفیق روز افزون در راه نشر علم برای همگان از درگاه پرمهر ایزد منان - اکرم الأکرمین - خواهانیم ، و ما توفیقی الا به .

مؤلفان

فهرست

مقدمه.....	
الدرس الاول:.....	٤
ومن خطبة له عليه السلام: ٤.....	
ومن كلام له عليه السلام: 5.....	
ومن كلام له عليه السلام: 6.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 7.....	
الدرس الثاني:.....	٢٥
ومن كلام له عليه السلام: 8.....	
ومن كلام له عليه السلام: 9.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 10.....	
ومن كلام له عليه السلام: 11.....	
ومن كلام له عليه السلام: 12.....	
ومن كلام له عليه السلام: 13.....	
ومن كلام له عليه السلام: 14.....	
الدرس الثالث :	٤٤
ومن كلام له عليه السلام: 15.....	
ومن كلام له عليه السلام: 16.....	
ومن كلام له عليه السلام: 17.....	
الدرس الرابع :	٧٧

ومن كلام له عليه السلام: 18.....	١٠٠
ومن كلام له عليه السلام: 19.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 20.....	
الدرس الخامس :	١٠٠
ومن خطبة له عليه السلام: 21.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 22.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 23.....	
الدرس السادس :	١٢٤
ومن خطبة له عليه السلام: 24.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 25.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 26.....	
الدرس السابع:	١٤٥
ومن خطبة له عليه السلام: 27.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 28.....	
الدرس الثامن :	١٧٥
ومن خطبة له عليه السلام: 29.....	
ومن كلام له عليه السلام: 30.....	
ومن كلام له عليه السلام: 31.....	
الدرس التاسع :	١٩٠
ومن خطبة له عليه السلام: 32.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 33.....	
ومن خطبة له عليه السلام: 34.....	
مَنابع ومآخذ.....	٢٢٧

الدرس الاول

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۴،۵،۶،۷)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد چیست؟
- ۴- حالات اعراب (کیف) چه گونه است؟
- ۵- اعراب حیث و مضاف الیه آن چه گونه است؟
- ۶- اعراب ذات، ذو چیست؟
- ۷- متعلقات جار و مجرور های درس
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام :

وهي من أفصح كلامه عليه السلام وفيها يعظ الناس ويهديهم من ضلالتهم

وَيَقَالُ: إِنَّهُ خَطَبَهَا بَعْدَ قَتْلِ طَلْحَةَ وَ الزُبَيْرِ

بَنَّا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَتَسْتَمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ، وَبَنَّا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَّارِ. وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبَأَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رُبُّ جَنَّانٍ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ، وَ أَنْوَسُمُكُمْ بِجَلِيَّةِ الْمُعْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَبَصَرِي بِكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَي سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَفُونَ وَلَا ذَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمِيهُونَ. الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجَمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَلَيَّ! مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ! لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَي نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَّالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ! الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَي سَبِيلِ الْحَقِّ وَالبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ.

شرح المفردات:

اهْتَدَيْتُمْ: استرشدتم: هدايت شديد. افتعال، از فعل هدى. .
الظُّلُمَاءِ: الظلمة: تاریکی، فعلاء صفت مشبیه. از فعل ظلمَ. .
تَسْتَمْتُمْ: ركبتم السنام، أى علوتم: سوار کوهان شدید، رفعت گرفتید. از باب تفعل، از فعل سَمِمَ. .
الذُرْوَةُ: بکسر الذال وضمها، أعلى الشيء: اوج. ذروة، و ذروة، به دو شکل آمده است.
الْعُلْيَاءِ: کل شیئی مرتفع، کراس الجبل والسماء و الشرف، المكان العالی: جای بلند، شرافت. فعلاء، از فعل علا- است.
أَفْجَرْتُمْ: دخلتم في الفجر، مثل أصبحتم، أي انكشفتم: وارد روشنایی فجر شدید. یکی از معانی باب افعال است.
السَّرَّارِ: الليلة التي يختفي فيها القمر آخر ليلة من الشهر: شب تاریک، شب آخر ماه قمری.
وَقَرَّ: فعل مجهول، وَقَرَّ، الوقر، بالفتح، الصمم، الثقل في الاذن: سنگینی (گوش) کری.
يَفْقَهُ: يفهم فقهه - فقهًا وفقهًا: می فهمد.
الْوَاعِيَةَ: الزواجر، الصراخ: صفت مشبیه بر وزن فاعل از فعل وَعَى، هشدار دهنده، صدای بلند.
يُرَاعِي: يحفظ، مال اليه سمعه، اصغي اليه: از باب مفاعله، آگاه می کند، گوش می دهد.
النَّبَأَ: الصوت الخفي: از فعل نَبَأَ، صدای آرام.
أَصَمَّتْهُ: جعلته لا يسمع: باب افعال از فعل صَمَ، ، اوراناشنوا کرد.
الصَّيْحَةُ: الصوت الشديد، العذاب: جمع أن صياح فریاد.
رَبُّ: رَبَّطُ الشَّيْءِ، اوثقه، شدّه، احكمه، قواه: از فعل رَبَطَ - آنرا محکم کرد.
الْجَنَّانِ: من كل شيء جوفه، القلب: از فعل جنَ، دل.

الْخَفَقَانُ: الاضطراب، الارتعاش والتحرك: از فعل خَفَقَ -وُ-، طيش.
الْعَوَاقِبُ: جمع العاقبة، كل شيء آخره وخاتمته: سرانجام، عاقبت.
الْغَدْرُ: الخيانة، نقض العهد: خیانت، مصدر فعل غَدَرَ - يَمَانُ شَكْنِي.
أَتَوْسَمُّكُمْ: انفرس فيکم، الوسيم الاثر: از باب تَفَعَّلَ از فعل وَسَمَ -، با دقت نظرم در شما (نشانه
 های) را می بینم.
الْجَلِيَّةُ: جمعه الجلی الزينة: از فعل حَلَى -، زینت.
الْمُعْتَرِّينَ: غره، خدعه، اطمعه بالباطل: اسم مفعول از باب افتعال فرب خوردگان.
جَلَبَابُ: جمعه جلابیب، ثوب یلبس فوق الثیاب: پوشش ظاهری، لباسی که روی لباسها پوشیده می
 شود، مانند عبا.
بَصْرَانِيكُمُ: عرفني اياکم: از باب تفعیل مصدر آن تبصیر و تبصرة، ومجرد آن بَصُرَ - است
 شمارا با من آشنا کرد.
السِّنَنُ: جمع سُنَّة، السيرة، الشريعة، الطريقة الواضحة، المثال، على سنن واحد: راه آشکار، روش، یک
 شکل.
الجَوَادُ: بتشدید الدال، جمع جاذة، وسط الطريق، الطريق الاعظم الذي يجمع الطرق: ریشه آن جذ، راه
 بزرگ راه.
المَضَلَّةُ: جمعه مَضَال، فتنة مَضِلَّة، تُضِلُّ الناس، يفتح الميم و بكسر الضاد وفتحها الارض التي يضل
 فيها الانسان: راهی که انسان در آن گم می شود، همراه کننده.
تَلْتَقُونَ: تجتمعون، التقى الجيشان: جمع می شوید. از باب افتعال، مجرد آن لَقِيَ - .
تُحَنَّفَرُونَ: تحدثون الحفر: چاه می کنید. از باب افتعال، مجرد آن حَفَرَ - .
لَا تُمِيهُونَ: لاتجدون ماء: آبی نمی یابید، به آب نمی رسید. از باب افعال، اماه یُمیه .
العَجَمَاءُ: من في لسانها لكمة، من لا نطق لها، والكلمة العجماء، الغامضة والمبهمة: بی زبان. صفت
 مشبیه از فعل عَجَمَ -
ذَاتَ الْبَيَانِ: صاحبة النطق واللسان: با زبان، دارای قدرت بیان.
عَرَبٌ: بَعْدَ غاب: دور شد، پنهان شد. عَرَبٌ، العَرَبُ، من لا زوج له، مجرد، برای مذكر ومؤنث به کار
 می رود.
أَمْرِي: انسان: شخص. مؤنث آن امرأة، همزه ی آن همزه وصل است.
تُخَلَّفَ عَنِّي: تأخر عني: از من عقب ماند. تُخَلَّفَ از باب تفعّل، مجرد آن خَلَفَ -

يُوجِسُ: يخاف، يفرع: ميترسد، احساس ترس می کند. از باب افعال، مجرد آن وَجَسَ.

الخَيْفَةُ: مصدرُ خَافَ - خَوْفًا ومخافة وخيفة، الخوف: ترس.

اشْتَقَى: خاف: ترسید. از باب افعال، مجرد آن شَقِيَ.

غَلَبَةُ الْجُهَالِ: منازعة الجهال وقهرهم: غلبه بر جاهلان. غَلَبَ مصدر غَلَبَ.

ثَوَّقْنَا: وقفنا، تقابلنا: به یکدیگر رسیدیم، رودررو شدیم. از باب تفاعل، مجرد آن وَقَفَ.

وَثِقَ به: وثِقَ - ثَقَّةً ووثوقاً، اطمأن به: به او اطمینان کرد.

يَظْمَأُ: ظَمَى يَظْمَأُ، يعطش: تشنه می شود.

الاعراب:

• بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَتَسْتَمْتُمْ نُرُوءَ الْعُلَيَاءِ، وَبِنَا أَفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ

بنا: جارومجرور متعلق به اهْتَدَيْتُمْ.

اهْتَدَيْتُمْ: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، معتل اللام، مزيد (باب افتعال)، (ثم) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

فِي الظُّلُمَاءِ: جارومجرور متعلق به (کائن یا استقر)، حال برای (ثم).

و: حرف عطف، غیر عامل.

تَسْتَمْتُمْ: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، صحيح وسالم، مزيد (باب تفعّل)، (ثم) ضمیر متصل در محل رفع فاعل: (تَسْتَمْتُمْ) عطف بر (اهْتَدَيْتُمْ).

نُرُوءَ: مفعول به منصوب، مضاف.

الْعُلَيَاءِ: مضاف الیه، مجرور.

و: حرف عطف، غیر عامل.

بنا: جارومجرور متعلق به (أَفَجَرْتُمْ).

أَفَجَرْتُمْ: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، صحيح وسالم، مزيد (باب افعال) (ثم) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

عَنِ السَّرَارِ: جارومجرور متعلق به (أَفَجَرْتُمْ): جمله (وَبِنَا أَفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ) عطف بر جمله ی (بنا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ).

• وَقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ، وَكَيْفَ يُرَاعِي الثَّبَاتَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رَبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقَهُ
الْخَفَقَانُ.

وَقُرَّ: فعل ماضی، مجهول، مثال، مجرد، مبنی بر فرتحه، دلالت بر آینده دارد، چون برای نفرین است: مانند "تَبَّتْ" در (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ).

سَمِعَ: نائب فاعل مرفوع.

لَمْ يَفْقَهُ: (لم) حرف جزم، (يفقه) فعل مضارع مجزوم، مفرد مذكر غایب، صحیح و سالم، مجرد، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، مرجعش (سَمِعَ) است: جمله ی (لَمْ يَفْقَهُ...) نعت برای (سَمِعَ).

الْوَاعِيَّة: مفعول به منصوب.

و: (الواو) حرف عطف.

كَيْفَ: اسم استفهام، حال محلاً منصوب. در آن معنای تعجب است

❖ كيف، تعرب حالاً اذا جاء بعدها فعل تام، وتعرب خبراً اذا جاء بعدها المبتدأ، و.. (معجم

الشوارد النحوية: ٤٨٥)

يُرَاعِي: فعل مضارع، مفرد مذكر غائب، ثلاثی مزید، باب (مفاعله)، معلوم، مرفوع به ضمه مقدرد.

النَّبَاة: مفعول به منصوب.

مَنْ: فاعل در محل رفع.

أَصَمَّهُ: فعل ماضی، مفرد مونث غایب، ثلاثی مزید، باب (افعال)، (ه) ضمیر متصل، مفعول به در محل نصب، مرجعش (سَمِعَ) است.

الصَّيْحَةُ: فاعل و مرفوع.

رُبُّ: فعل ماضی، مجهول، مبنی بر فرتحه.

جَنَانٌ: نائب فاعل مرفوع.

لَمْ: حرف جزم.

يُفَارِقُهُ: فعل مضارع مجزوم، غایب، صحیح و سالم، ثلاثی مزید، باب (مفاعلة)، (ه) ضمیر متصل، مفعول به در محل نصب.

الْحَقَّقَانُ: فاعل و مرفوع: جمله ی (لم يفارقه...) در محل رفع، نعت برای (جَنَانٌ).

• مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعَذْرِ، وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ

الدِّينِ، وَبَصَّرْتِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ

مَا زِلْتُ: از افعال ناقصه، فعل ماضی، (ت) اسم مآزال، در محل رفع.

أَنْتَظِرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

بِكُمْ: جار و مجرور، متعلق به أَنْتَظِرُ.

غَوَائِبَ : مفعول به منصوب، مضاف.

الغُذْرُ: مضاف اليه مجرور.

و: حرف عطف.

اَتَوْسَمُّكُمْ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر انا، معتل الفاء، ثلاثی مزید باب(تفعّل)، (کم)

ضمير متصل، مفعول به در محل نصب.

بِحِلْيَةٍ: جار ومجرور، متعلق به اَتَوْسَمُّكُمْ، مضاف.

الْمُعْتَرِّينَ: مضاف اليه مجرور، علامت جرّش (ين): (بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ) حال برای فاعل(اَتَوْسَمُّكُمْ).

حَتَّى: حرف انتهاء، بمعنای الى: فعل بعد از آن مؤول به مصدر با آن مصدریه، مجرور به حتی.

سَتَرْتَنِي: فعل ماضی، صحیح وسالم، ثلاثی مجرد، نون وقایه، (ي) ضمير متصل در محل نصب مفعول به.

عَنْكُمْ: جار ومجرور، متعلق به سَتَرْتَنِي.

جِلْبَابُ: فاعل ومرفوع، مضاف.

الدِّينَ: مضاف اليه مجرور.

بَصَرْتَنِيَكُمْ: فعل ماضی، صحیح وسالم، ثلاثی مزید، باب(تفعّل)، (ن) نون وقایه، (ي) ضمير متصل در محل نصب، مفعول به اول، (کم) مفعول به دوم.

صِدْقُ: فاعل ومرفوع، مضاف.

النِّيَّةَ: مضاف اليه مجرور.

• أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَفُونَ وَلَا ذَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمِهُونَ.

أَقَمْتُ: فعل ماضی، اجوف، ثلاثی مزید باب(افعال)، (ت) ضمير متصل در محل رفع فاعل.

لَكُمْ: جار ومجرور، متعلق به أَقَمْتُ.

عَلَى سَنَنِ: جار ومجرور، مضاف.

الْحَقِّ: مضاف اليه مجرور.

فِي جَوَادِّ: جار ومجرور، متعلق به (كانن)، مضاف.

الْمَضَلَّةَ: مضاف اليه مجرور.

حَيْثُ: ظرف، مبنی بر ضمه، مضاف: از اسمهای دائم الاضافه به جمله است.

❖ حَيْثُ: وَ أَلْزَمُوا إِضَافَةَ إِلَى الْجَمْلِ حَيْثُ وَإِذْ.....

وإذا لحقتها ما (حيثما) كانت بمعنى الشرط، وجزمت فعلين. (شرح ابن عقيل: ٥٥/٢)
 تَلْتَفُونَ: فعل مضارع، مرفوع به نون، معتل اللام، ثلاثي مزيد، باب افتعال، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل: جمله تَلْتَفُونَ در محل جر مضاف اليه.

وَلَا: (و) حالیه، (لَا) نفی جنس، عامل.

دلیل: اسم لای نفی جنس، مبنی بر فتحه، خبر آن محذوف (موجود).

و: حرف عطف.

تُخْتَفِرُونَ: فعل مضارع، مرفوع به نون، صحيح وسالم، ثلاثي مزيد، باب (افتعال)، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل.

و: حرف عطف.

لَا: حرف نفی، غیر عامل.

تُمِهُونَ: فعل مضارع، (أماه يمية)، معتل العين، ثلاثي مزيد، باب افعال، مرفوع به نون، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل.

• الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعِجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ!

الْيَوْمَ: مفعول فيه، منصوب.

أَنْطِقُ: فعل مضارع، صحيح سالم، ثلاثي مزيد باب (افعال)، مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (انا).

لَكُمْ: جار ومجرور، متعلق به أَنْطِقُ.

الْعِجْمَاءَ: مفعول به منصوب.

ذَاتَ: صفت منصوب، مضاف

❖ ذات: مؤنث ذو بمعنى صاحب. تعرب حسب موقعها من

الكلام، مثناها، ذواتان، وجمعها، ذوات (معجم الشوارد النحوية: ٣٠١)

الْبَيَانِ: مضاف اليه مجرور.

عَزَبَ: فعل ماضى، مبنى بر فتحه، عَزَبَ -

رَأْيٍ: فاعل مرفوع، مضاف.

امْرِئٍ: مضاف اليه مجرور.

تَخَلَّفَ: فعل ماضى، مبنى بر فتحه.

عَلَيَّ: جار و مجرور، متعلق به تَخَلَّفَ جمله ی (تَخَلَّفَ) در محل جر نعت برای (امریء).

مَا: حرف نفی غیر عامل.

شَكَكْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، مضاعف، ثلاثی مجرد، (ت) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

فِي الْحَقِّ: جار و مجرور، متعلق به شَكَكْتُ.

مَدَّ: ظرف زمان، مبنی بر سکون در محل نصب، مضاف.

أَرَيْتُهُ: فعل ماضی، مهموز، معتل اللام، ثلاثی مزید باب (افعال) مجهول، مبنی بر سکون، (ت) ضمیر

متصل در محل رفع نائب فاعل، (ه) ضمیر متصل در محل نصب مفعول به جمله ی (أَرَيْتُهُ) در محل

جر مضاف الیه

• لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ!

لَمْ: حرف جزم.

يُوجِسْ: فعل مضارع، معتل الفاء، ثلاثی مزید باب (افعال)، مجزوم.

مُوسَى: فاعل مرفوع، ضمه آن مقدر است.

عَلَيْهِ: جار و مجرور، خبر مقدم.

السَّلَامُ: مبتدای مؤخر، مرفوع.

خَيْفَةً: مفعول به برای (لم يوجس) منصوب، یا حال منصوب، ذو الحال مُوسَى.

عَلَى نَفْسِهِ: جار و مجرور، (ه) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

بَلْ: حرف عطف، غیر عامل.

أَشْفَقَ: فعل ماضی، صحیح سالم، ثلاثی مزید باب (افعال)، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

به مُوسَى بر می گردد.

مِنْ غَلْبَةٍ: جار و مجرور متعلق به أَشْفَقَ، مضاف.

الْجُهَالِ: مضاف الیه مجرور.

وَدَوْلِ: (و) حرف عطف، (دَوْلِ) عطف بر غَلْبَةٍ، مضاف.

الضَّلَالِ: مضاف الیه مجرور.

• الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ!

الْيَوْمَ: ظرف زمان منصوب، متعلق به تَوَاقَفْنَا.

تَوَاقَفْنَا: فعل ماضی، معتل الفاء، ثلاثی مزید باب (تفاعل) مبنی بر سکون، (نا) ضمیر متصل در محل

رفع فاعل.

علی سبیل: جار و مجرور، متعلق به تَوَاقُّفًا، مضاف.

الحَقُّ: مضاف الیه مجرور.

والباطِل: (و) حرف عطف، (الباطِل) عطف بر الحَقِّ، مجرور.

مَنْ: مبتدا، مبنی در محل رفع.

وَتَبَّقَ: فعل ماضی، معتل الفاء، ثلاثی مجرد، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ).

بِمَاء: جار و مجرور، متعلق به (وَتَبَّقَ).

لَمْ: حرف جزم.

يَظُنُّ: فعل مضارع، مهموز، ثلاثی مجرد، مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) و جمله (لَمْ)

يَظُنُّ) در محل رفع خبر.

ترجمه خطبه ۴:

"در تاریکی، راه خود را به هدایت ما یافتید و بر قلعه عزت و سروری فرا رفتید و از شب سیاه گمراهی به سپیده دم هدایت رسیدید. کر باد، گوشی که بانگ بلند حق را نشنود، که آنکه بانگ بلند را نشنود، آواز نرم چگونه او را بیاگاهاند. هر چه استوارتر باد، آن دل که پیوسته از خوف خدا لرزان است. من همواره در انتظار غدر و مکر شما می‌بودم و در چهره شما نشانه‌های فریب خوردگان را می‌دیدم. شما در پس پرده دین جای کرده بودید و پرده دین بود که شما را از من مستور می‌داشت، ولی صدق نیت من پرده از چهره شما برافکند و قیافه واقعی شما را به من بنمود. برای هدایت شما بر روی جاده حق ایستادم، در حالی که، بیراهه‌های ضلالت در هر سو کشیده شده بود و شما سرگردان و گم گشته به هر راهی گام می‌نهادید. نشنه بودید و، هر چه زمین را می‌کندید به نم آبی نمی‌رسیدید. امروز این زبان بسته را گویا کرده‌ام، باشد که حقایق را به شما بگوید. در پرتگاه غفلت سرنگون شود، اندیشه کسی که به خلاف من ره می‌سپرد، که من از آن روز که حق را دیده‌ام، در آن تردید نکرده‌ام. اگر موسی (ع) می‌ترسید، بر جان خود نمی‌ترسید، بلکه از چیرگی نادانان و گمراهان می‌ترسید."

ومن خطبة له عليه السلام : هـ

لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُوسَفْيَانَ ابْنِ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ (ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ فِي السَّقِيفَةِ وَفِيهَا يَنْهَى عَنِ الْفِتْنَةِ وَ يَبَيِّنُ عَنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمِهِ) النَّهْيَ عَنِ الْفِتْنَةِ .

أَيُّهَا النَّاسُ، شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ، وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا يَتِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ. هَذَا مَاءُ آجِنٍ، وَلَقَمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا، وَمُجْتَنِّي الثَّمَرَةِ لِيُغَيِّرَ وَقْتَ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرَّارِ بِغَيْرِ أَرْضِيهِ. فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَيَّ الْمُلْكُ، وَإِنْ أَسْكَنْتَ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْنِيَا وَالَّتِي ! وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثُذِي أُمِّهِ، بَلْ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكَلُونٍ عِلْمَ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطُّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!

شرح المفردات:

‘قَبِضَ’: توفى، مات: از دنیا رفت. قَبِضَ-الشَّيْءَ قَبْضًا: أَخَذَهُ بِقَبْضَةِ يَدِهِ: أَنْ رَأَى كَرَفْتَ.

شَقُّوا: من شَقَّ الشَّيْءَ صَدَعَهُ وَفَرَّقَهُ: بِشَكَافِيدِ.

الْأَمْوَاجُ: جَمْعُ الْمَوْجِ، أَمْوَاجُ الْبَحْرِ مَا يَرْتَفِعُ مِنَ الْمَاءِ عَلَى سَطْحِهِ: أَمْوَاجُ دَرِيَا.

الْفِتْنُ: جَمْعُ الْفِتْنَةِ، الْبِلَاءُ، الْإِمْتِحَانُ: فِتْنَهُ أَزْمَايَشُ.

السُّفُنُ: جَمْعُ السَّفِينَةِ، الْمَرْكَبُ: كَشْتَى.

النَّجَاةُ: الْخِلَاصُ: رَهَائِي.

عَرَّجُوا: انْحَرَفُوا وَامِيلُوا: بَرَّكَرْدِيد، كَنَارِ آيِيد، دَسْتُ بَاز دَارِيد، بِهِ يَك سَو شَوِيد.

الْمُنَافَرَةُ: الْمَفَاخَرَةُ فِي الْحَسَبِ وَ النِّسَبِ، التَّفَرُّقَةُ: اخْتِلَافُ وَپَرَاكَند گِی.

الْيَتِجَانُ: جَمْعُ النَّاجِ، الْإِكْلِيلُ: تَاج.

الْمُفَاخَرَةُ: التَّفَاخُرُ: مِبَاهَاتُ كَرْدَن، بِهِ خُود بِالْيَدِن.

أَفْلَحَ: فَازَ، وَ الْفَلَاحُ الْفُوزُ: رَسْتگَارِی.

نَهَضَ بِهِ: قَامَ بِهِ وَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ: أَقْدَامُ كَرْد.

الْآجِنُ: الْمُتَغَيِّرُ اللَّوْنُ وَ الطَّعْمُ، الْفَاسِدُ، كَرِيهِ الْمَذَاقُ: مُتَعَفِّن، أَبَى كِه رَنگ وَمَزِه اَش تَغْيِير كَرْدِه بَاشَد.

يَغْصُ: غصنت اللقمة، ای وقتت فی الحلق: گلو گیر شد.
 الْمُجْتَنِّي: المَقْتَطَف: اسم فاعل از فعل اجتنی، کسی که میوه را می چیند.
 الإِيْنَاع: أَيْنَع الثمر إذا أدرك و طاب و حان قضاؤه: میوه رسیده.
 الْجَزَع: عدم الصبر على الشيء و إظهار الحزن و الكدر: بی تابى .
 هَيْهَاتَ: بُعد: اسم فعل، مبنی بر فتح است، به دور است.
 اللَّئِيَّا: اللَّئِيَّا تصغير اللَّي: کوچک و بزرگ، بعد اللَّئِيَّا و اللَّي: پس از زحمت زیاد، مشکلات کوچک و بزرگ

❖ وَصَغُرُوا شُدُوذًا الَّذِي، اللَّي... (الفية ابن مالك، شرح ابن عقيل: ٤٨٩)

أَنَسَ: الأَنَس ضد الوحشة: مأنوس شدن، انس گرفت،
 اللَّذِي: غدة في صدر المرأة لها حلمة يمتص الرضيع منها الحليب: پستان.
 انْدَمَجْتُ عَلَى: انطويت عليه: آگاه شدم بر... اندمج: فرو رفت، داخل شدن چیزی در چیز دیگر.
 الْمَكْنُون: المستور: پوشیده شده، پنهان.
 بُخْتُ بِهِ: أظهرته: آن را آشکار کردم.
 الاضْطِرَاب: التحرك و في الأمور التردد و الارتباك: آشفته شد، سرسیمه شد، پریشان شد.
 التَّارِشِيَّة: جمع الرشاء، بكسر الراء، الحبال: ریسمان.
 الطُّوَي: البئر العميقة الغور: چاه.

الاعراب

• أَيُّهَا النَّاسُ، شُفُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ، وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمَقَاخِرَةِ.

أَيُّهَا: (أَيّ) منادا، نكرة ی مقصوده، مبنی بر ضمه، (ها) حرف تنبيه.
 النَّاسُ: بدل از ای مرفوع.
 شُفُّوا: فعل امر، جمع مذكر مخاطب، مضاعف، ثلاثی مجرد، مبنی بر حذف نون، (واو) ضمیر در مسند رفع فاعل.
 أَمْوَاجَ: مفعول به، منصوب، مضاف.
 الْفِتَنِ: مضاف اليه، مجرور.
 بِسُفْنِ: جار و مجرور، متعلق به (شُفُّوا)، مضاف بآء برای استعانت است.

النَّجَاةُ: مضاف اليه، مجرور.

وَعَرَّجُوا: (واو) حرف عطف، (عَرَّجُوا) عطف بر (شَقُّوا).

عَنْ طَرِيقٍ: جار ومجرور، متعلق به (عَرَّجُوا)، مضاف.

الْمُنَافِرَةِ: مضاف اليه، مجرور.

(واو): حرف عطف.

ضَعُوا: عطف بر (عَرَّجُوا)

يَجَانُ: مفعول به، منصوب، مضاف.

الْمُفَاخِرَةِ: مضاف اليه، مجرور.

• أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاخَ

أَفْلَحَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مزيد باب (افعال)، مبنى بر فتحه.

مَنْ: فاعل، اسم موصول، در محل رفع.

نَهَضَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مجرد، مبنى بر فتحه.

بِجَنَاحٍ: جار ومجرور، متعلق به (نَهَضَ). وجمله (نَهَضَ بِجَنَاحٍ) صلة ى موصول.

أَوْ: حرف عطف

اسْتَسْلَمَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مزيد، باب (استفعال)، مبنى بر فتحه، عطف بر (نَهَضَ)

فَأَرَاخَ: (فاء) در جواب (مَنْ)، (أَرَاخَ) فعل ماضى، معتل العين، ثلاثى مزيد، باب (افعال)، مبنى بر

فتحه، فاعلان ضمير مستتر (هو).

• هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلَقَمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيُغَيِّرَ وَقْتُ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ

أَرْضِيهِ.

هَذَا: اسم اشاره، مبنى بر سکون، در محل رفع مبتدا.

مَاءٌ: خبر مرفوع.

آجِنٌ: صفت (مَاءٌ)، مرفوع.

وَلَقَمَةٌ: (واو) حرف عطف، (لَقَمَةٌ)، عطف بر (مَاءٌ)، مرفوع.

يَغْصُ: فعل مضارع، مرفوع.

بِهَا: جار ومجرور، متعلق به (يَغْصُ)،

أَكْلُهَا: فاعل مرفوع، (هـ) ضمير متصل در محل جر مضاف اليه. وجمله (يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا)، صفت

برای (لَقَمَةٌ) در محل رفع.

و: حرف عطف

مُجْتَنِّي: مبتدأ، تقديره مرفوع، مضاف

الْثَمَرَةَ: مضاف اليه، مجرور. در معنا مفعول است برای مُجْتَنِّي

يُغَيَّرُ: جار ومجرور: صفت برای (الْثَمَرَةَ) مضاف.

وَقَتٍ: مضاف اليه، مجرور.

إِنْدَ عِيَّاهَا: مضاف اليه، مجرور (ها) ضمير متصل در محل جر مضاف اليه.

كالزَّارِعِ: جار ومجرور، در محل رفع خبر برای (مجتني)

بِغَيْرِ: جار ومجرور، نعت برای الزَّارِعِ، مضاف

أَرْضِيهِ: مضاف اليه، مجرور.

• فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكَنْتَ يَقُولُوا: جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ!

فَإِنْ: الفاء: حرف استيناف، إن: حرف شرط

أَقْلُ: فعل مضارع، متكلم وحده، مجزوم، فعل شرط.

يَقُولُوا: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون، جواب شرط.

حَرَصَ: فعل ماضی، ثلاثی مجرد، مبنی برفتح.

عَلَى الْمُلْكِ: جار ومجرور متعلق به حَرَصَ

وَإِنْ: واو: حرف عطف، إن: حرف شرط جازم

أَسْكَنْتَ: فعل مضارع، متكلم وحده، مجزوم، فعل شرط.

يَقُولُوا: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون، جواب شرط.

جَزَعٌ: فعل ماضی، ثلاثی مجرد، مبنی برفتح

مِنَ الْمَوْتِ: جار ومجرور متعلق به جَزَعٌ

• هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّثْيَا وَالَّتِي ! وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَلَدِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلْ

انْدَمَجَتْ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ النَّارِشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!

هَيْهَاتَ: اسم فعل ماضی، مبنی بر فتح. به معنای (بعد)

بَعْدَ: ظرف منصوب، متعلق به هَيْهَاتَ، مضاف.

اللَّثْيَا: مضاف اليه، در محل جر.

وَالَّتِي: واو: حرف عطف، الَّتِي: معطوف بر اللَّثْيَا

وَاللَّهِ: جار ومجرور، متعلق به فعل قسم محذوف.

لَا يُنْ : لام: در جواب قسم، اِنْ: مبتدا مرفوع.

أبي: مضاف اليه مجرور به ياء.

طالِب: مضاف اليه مجرور

أَنْسُ: خبر مرفوع، غير منصرف

بِالْمَوْتِ: جار ومجرور متعلق به أَنْسُ

مِنْ الطُّفْلِ: جار ومجرور

بِثَدْيٍ: جار ومجرور

أُمِّهِ: مضاف اليه مجرور، (ه): مضاف اليه محلاً مجرور

• بَلْ اِنْدَمَجْتُ عَلَيَّ مَكُونٌ عِلْمٌ لَوْ بُخْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!

بَلْ: حرف عطف

اِنْدَمَجْتُ: فعل ماضی، صحیح سالم، ثلاثی مزید، باب (انفعال)، مبنی بر سکون، (ت) در محل رفع فاعل

عَلَيَّ مَكُونٌ: جار ومجرور متعلق به اِنْدَمَجْتُ

عِلْمٌ: مضاف اليه مجرور.

لَوْ: حرف شرط، غیر عامل

بُخْتُ: فعل ماضی، اجوف، ثلاثی مجرد. (ت) در محل رفع فاعل

بِهِ: جار ومجرور، متعلق به بُخْتُ

لَأَضْطَرَبْتُمُ: لام: در جواب شرط. اضْطَرَبْتُمُ: فعل ماضی، صحیح سالم، ثلاثی مزید، باب (افتعال)، مبنی بر سکون. (تُم) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

اضْطِرَابَ: مفعول مطلق منصوب.

الْأَرْشِيَةِ: مضاف اليه مجرور.

فِي الطَّوِيِّ: جار ومجرور

الْبَعِيدَةِ: مضاف اليه مجرور.

ترجمه ی خطبه ه

ای مردم، بر درید امواج فتنه‌ها را به کشتیهای نجات و، به راه تفاخر به نژاد و تبار مروید و دیهیم مباحات به مال و جاه را از سر فرو نهید. رستگار و پیروز است کسی که او را یاورانی

است و به نیروی آنان قیام می‌کند و یا تسلیم می‌شود و خود را آسوده می‌سازد. آبی است بدبو و گندده و ، نغمه‌ای است گنگیز کسی که می‌بلعدش .

آن کس که شمره بستان خود را پیش از رسیدنش بچیند ، همانند کشاورزی است که در زمین دیگری می‌کارد .

اگر بگویم ، گویند که آزمند فرمائروایی هستم و گر لب ببرندم و خاموشی گزینم ، گویند ، که از مرگ می‌ترسد . چه دورند از حقیقت . آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه پیکار ، از مرگ می‌ترسم ؟ به خدا سوگند ، دل‌بستگی پسر ابو طالب به مرگ از دل‌بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است . ولی اسراری در دل نهفته دارم ، که اگر آشکار کنم ، لرزه بر اندامتان افتد ، چونانکه طناب فرو شده در چاه می‌لرزد

ومن کلام له علیه السلام :6

لَمَّا أَشِيرَ عَلَيْهِ بِالْأَلَا يَتَّبِعَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَلَا يُرْصَدَ لِهَما الْقِتَالِ
وفیه ببین عن صفتہ بآنہ علیہ السلام لا یخدع:

وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: ثَنَامٌ عَلَى طَوْلِ اللَّذْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلَكِنِّي
أَضْرِبُ بِالْمَقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدِيرِ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبَدًا، حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.
فَوَاشِئَ مَا زِلْتُ مَذْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْتَرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ
النَّاسِ هَذَا.

شرح المفردات:

الضَّبْعُ : بضم الباء،ضرب من السباع مؤنثة، حيوان مفترس معروف:كفتار.

اللَّذْمُ: اللطم و الضرب الذي يسمع صوته:زدني که دارای صدا باشد،صدای بر خورد سنگ با زمین.

يَخْتَلِلُهَا: یخدها:به او نیرنگ می زند،دام می افکند.

الرَّاصِدُ: الرقيب،اسم فاعل از فعل رَصَدَ، مراقب،آنکه چیزی را زیر نظر گرفته است،کسی که در کمین باشد،نگهبان.

المُقبِل: الآتي نقيض المدبر: اسم فاعل از فعل أَقْبَلَ، روى آورنده.

المُذْبِر: الهارب: اسم فاعل از فعل ادبر، پشت کننده، فرارى.

المُريب: المشكك: چیزی که موجب شک گردد، اسم فاعل از فعل أَراب، يُريبُ، مُريب، حرکت ياء به راء منتقل شده، مُريب.

مُسْتَأْثَرًا: استأثر بالشيء استبد به، به خود اختصاص داد.

الاعراب

• وَاللّٰهُ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: نَنَامُ عَلَى طَوْلِ اللَّذَمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا،

وَاللّٰهُ: جار ومجرور متعلق به فعل محذوف (اقسم)

❖ أَمَّا الْوَاقِعُ فَمَخْتَصَةٌ بِالْقِسْمِ، وَكَذَلِكَ النَّاءُ، وَلَا يَجُوزُ ذِكْرُ فِعْلِ الْقِسْمِ مَعَهُمَا، فَلَا تَقُولُ: أَقْسَمُ

وَاللّٰهُ (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۲)

لَا أَكُونُ: لا: حرف نفی، غیر عامل. أَكُونُ: فعل مضارع مرفوع از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر
أنا

كَالضَّبْعِ: جار ومجرور، در محل نصب خبر أَكُونُ (الضبع، مونث سماعی)

نَنَامُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هی) مرجع آن الضَّبْعُ، جمله نَنَامُ، صله موصول
برای موصول محذوف، نعت (الضَّبْعُ الَّتِي نَنَامُ)

عَلَى طَوْلِ: جار ومجرور متعلق به نَنَامُ.

اللَّذَمُ: مضاف الیه مجرور.

حَتَّى: ناصبه فعل مضارع به آن مقدره

يَصِلُ: فعل مضارع منصوب

إِلَيْهَا: جار ومجرور، متعلق به يَصِلُ

طَالِبُهَا: فاعل مرفوع. (ها) مضاف الیه مجرور.

وَيَخْتَلِهَا: واو: حرف عطف. يَخْتَلِهَا: فعل مضارع منصوب. (ها) مفعول به در محل نصب، معطوف
بر (يَصِلُ)

رَاصِدُهَا: فاعل مرفوع، (ها) مضاف الیه مجرور.

• وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمَذْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّمْعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَدًا. حَتَّى
يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.

وَلَكَيْنِ : واو: حرف عطف، لَكِنْ: از حروف مشبیهه بالفعل، (ی) ضمیر متصل در محل نصب اسم نکر.
 أَضْرِبْ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر أنا
 بِالْمَقْبِلِ : جار و مجرور متعلق به أَضْرِبْ .
 إِنْى الْحَقِّ : جار و مجرور متعلق به المقْبِلِ .
 الْمُدْبِرَ : مفعول به منصوب
 عَنْهُ : جار و مجرور متعلق به الْمُدْبِرَ
 وَبِالسَّامِعِ : جار و مجرور متعلق به أَضْرِبْ
 الْمُطِيعِ : نعت منصوب
 الْعَاصِيَّ : مفعول به منصوب
 الْمُرِيبَ : نعت منصوب
 أَبْدَا: ظرف منصوب متعلق به أَضْرِبْ
 حَتَّى : ناصبه فعل مضارع به آن مقدره
 يَأْتِي : فعل مضارع منصوب
 عَلَيَّ : جار و مجرور متعلق به يَأْتِي
 يَوْمِي : فاعل مرفوع تقدیراً، (ی) مضاف الیه.

• فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّم حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.

فَوَاللَّهِ : ف: حرف استیناف، وَاللَّهِ: جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسم)
 مَا زِلْتُ : از افعال ناقصه، (ت) اسم آن در محل رفع
 مَدْفُوعاً : خبر آن منصوب
 عَنْ حَقِّي : جار و مجرور متعلق به مَدْفُوعاً
 مُسْتَأْثَرًا : خبر دوم منصوب، یا حال برای (ت)
 عَلَيَّ : جار و مجرور متعلق به مُسْتَأْثَرًا
 مُنْذُ : ظرف مبنی بر ضم
 قَبِضَ : فعل ماضی مبنی بر ففتح
 اللَّهُ : فاعل مرفوع

نَبِيَّهٗ : مفعول به منصوب، د: (مضاف الیه مجرور)، جمله ی (قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ) در محل جر مضاف الیه.

❖ و(مذ،ومند) اسمان حيث رَفعا أو أَلِيا الفعل ك(جنتُ مذ دعا). الفية ابن مالك.

صَلَّى: فعل ماضى مبنى بر فتحه ى مقدره

الله: فاعل مرفوع

عَلَيْهِ: جار ومجرور متعلق به صَلَّى

وَأَلِيه: معطوف بر عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ: معطوف بر صَلَّى

حَتَّى يَوْم: جار ومجرور، بمعنى (إلى يوم)

النَّاس: مضاف اليه مجرور

هَذَا: نعت برای النَّاس در محل جر.

❖ وانعت بمشتق كصعب ودررب وشبهه، كذا، وذى، والمنتسب. (الفية ابن مالك. ابن

عقيل: ۱۹۴/۲)

ترجمه ی خطبه ۶

آنگاه که به او گفتند ، از تعقیب طلحه و زبیر باز ایستد و بسیج نبرد با ایشان نکند .
به خدا سوگند ، که من همانند آن کفتار نیستم ، که با آواز کوبیدن سنگ و چوب در کنامش ، به خوابش کنند ، تا بر در کنام رسند و صیادانش ، بفریب ، به دام اندازند . (۱) بلکه به پایمردی یارانی که روی به حق دارند ، روی بر تافتگان از حق را فرو می‌کوبم .
و به مدد کسانی که گوش به فرمان من نهاده‌اند ، شورشگرانی را که همواره در حق من تردید می‌ورزیده‌اند ، می‌زنم . و این شیوه من است ، تا مرگم فرا رسد . سوگند به خدا ،

ومن خطبة له عليه السلام ۷

يذم فيها أتباع الشيطان

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَائِكًا، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاقًا، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَذَبَّ وَذَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَضَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَرَ، فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ!

شرح المفردات:

لأمرهم: لحالهم، لشأنهم، لعملهم، جمع الأمر، الأمور: برای کارشان
الملائك: ما به قوامه و دیمومته قوام الامر، ما يقوم به: ملائک شی، قوام و مبنای آن است
گفته شده است: القلبُ ملائک الجسد بدن قائم به قلب است

الأشراك: جمع شرك حبال الصيد: دام، تله

بَاضَتِ الدجاجة: القت ببيضها: تخم گذاشت.

فَرَّخَ: صار ذا فرخ: جوجه در آورد

ذَبَّ: مشى على اليدين و الرجلين كالطفل: راه رفت مانند حرکت طفل که خود را به زمین میکشد، روی دست و پا راه می رود.

ذَرَجَ: مشى: راه رفت، ذَرَجَ فى رخنه کرد.

الحُجُور: جمع حجر-بكسر الحاء- الحوض و فلان نشأ في حجر فلان في كنفه و منعته: دامن

الزَّلَّال: جمع زلة، الخطأ، الزلق، و يُسْتَعْمَلُ فى ارتكاب الذنوب: اشتباه، لغزش، مرتکب گناه شدن.

زَيَّنَ لَهُ الْأَمْرَ: حسنه و الشيء زخرفه: زینت داد، زیبا جلوه داد.

الْخَطْلُ: أقبح الخطأ، القول الفاسد الكثير المضطرب، المنطق الفاسد: بدترین خطا، سخن بیهوده.

شَرِكَهُ: فى الامر، شاركه، صار شريكاً له: شریک او شد.

سُلْطَانِهِ: قدرته، حجتة، برهانه، لا يجمع لأن مجراه مجرى المصدر: تسلط، دلیل برهان.

الإعراب

• اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَائِكًا، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاقًا، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ،

اتَّخَذُوا: فعل ماضى، از باب افتعال، و اوضمير متصل در محل رفع فاعل

الشَّيْطَانُ: مفعول به اول منصوب.

لِأَمْرِهِمْ: جار و مجرور متعلق به اتَّخَذُوا، هِم: مضاف اليه محلا مجرور.

مَلَائِكًا: مفعول به دوم.

وَاتَّخَذَهُمْ : واو: حرف عطف، اتَّخَذَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد، هُمْ: ضمیر متصل محلاً منصوب مفعول به اول.

له : جار و مجرور متعلق به اتَّخَذَ.

اشْرَاكَ: مفعول به دوم، منصوب.

فَبَاضَ: فاء: حرف عطف، بَاضَ: فعل ماضی، اجوف یائی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد.

وَقَرَّخَ : واو: حرف عطف، قَرَّخَ: فعل ماضی، از باب تفعیل، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد.

فِي صُدُورِهِمْ : جار و مجرور متعلق به بَاضَ وَقَرَّخَ. هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

• وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَتَنَطَّقَ بِالسِّتِّهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ،

وَدَبَّ : واو: حرف عطف، دَبَّ : فعل ماضی، مضاعف، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد.

وَدَرَجَ : واو: حرف عطف، دَرَجَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد. فِي حُجُورِهِمْ : جار و مجرور متعلق به دَبَّ وَدَرَجَ. هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

فَنَظَرَ : فاء: حرف عطف، نَظَرَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد. بِأَعْيُنِهِمْ : جار و مجرور متعلق به نَظَرَ، هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

وَتَنَطَّقَ : واو: حرف عطف، تَنَطَّقَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد. بِالسِّتِّهِمْ : جار و مجرور متعلق به تَنَطَّقَ، هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

فَرَكِبَ : فاء: حرف عطف، رَكِبَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد. بِهِمْ : جار و مجرور متعلق به رَكِبَ.

الزَّلَّلَ : مفعول به منصوب.

• وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرَكَةُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَتَنَطَّقَ بِالْبَاطِلِ عَلَي

لِسَانِهِ!

وَزَيْنَ : واو: حرف عطف، زَيْنَ: فعل ماضی، اجوف، از باب تفعیل، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَان) برمی گردد.

لَهُمْ : جار و مجرور متعلق به زَيْن

الْخَصْرَ : مفعول به منصوب.

فَعَلَ : مفعول مطلق برای فعل محذوف (فَعَلَ) یا مفعول مطلق برای (اتَّخَذَ)، مثل قَعَدَتْ جُلُوساً

مَنْ : مضاف الیه محلاً مجرور

قَدْ : حرف تحقیق، غیر عامل.

شَرَكُهُ : فعل ماضی مبنی بر فتحه، ه: مفعول به محلاً منصوب.

الشَّيْطَانُ : فاعل و مرفوع.

فِي سُلْطَانِهِ : جار و مجرور متعلق به شَرَكُهُ، ه: مضاف الیه محلاً مجرور. مرجع ضمیر، مَنْ است.

وَنُطِقَ : واو: حرف عطف، نُطِقَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد.

بِالْبَاطِلِ : جار و مجرور متعلق به نُطِقَ

عَلَيَّ لِسَانِهِ : جار و مجرور متعلق به نُطِقَ، ه: مضاف الیه محلاً مجرور. مرجع ضمیر مَنْ است.

ترجمه ی خطبه ۷

شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنان را شریک خود ساخت .

پس ، در سینه هایشان ، تخم گذاشت و جوجه برآورد و بر روی دامنشان جنبیدن گرفت و به راه

افتاد ، از راه چشمانشان می نگریست و از زبانشان سخن می گفت ، به راه خطایشان افکند و هر

نکوهیدگی و زشتی را در دیده شان بیاراست و در اعمالشان شریک شد ، و سخن باطل خود بر

زبان ایشان نهاد

الدرس الثاني

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲،۱۳،۱۴)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق

۲- مرجع ضمیر های درس

۳- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد

۴- کلمات مشتق و نوع اشتقاق آنها

۵- اعراب ایم الله

۶- افعال قلوب، و دو مفعول آنها

۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور

۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن كلام له عليه السلام ۸

يعني به الزبير في حال اقتضت ذلك ويدعوه للدخول في البيعة ثانية

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بَقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقْرَأَ بِالْبَيْعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيَجَةَ، فَلَيَّاتِ عَلَيْهِمَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، وَلَا فَيُنْخَرُ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.

شرح المفردات:

يَزْعُمُ: الزعم القول الذي يشك فيه، ويكون مظنة للكذب: می پندارد، گمان می کند.
بَايَعَ: اعطاء الولاء، الباع هو قدر مَدَّ اليد، والمبايعة، مَدَّ اليد للبيعة: بیعت کرد.
أَقْرَأَ: اعترف: از باب افعال، اعتراف کرد، اقرار کرد.
ادَّعَى: زعم انه له حقاً: ادعا کرد، از باب افتعال است، تاء قلب به دال شده ودال در دال ادغام شده است.

الْوَلِيَجَةُ: من ولج يلج' ولوجاً' ووليجة، أى دخل، ما يضمّر الانسان فى نفسه، البطانة: درون، پنهان، اصرافیان، نزدیکیان.

لَيَّاتِ عَلَيْهِ: يتّمه، يبلغ آخره: آن را کامل کند، آن را به پایان برساند.

الاعراب

يَزْعُمُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.
❖ زَعَمَ: من افعال القلوب، من أخوات ظَنَ، ينصب المبتدأ والخبر. (شرح ابن عقيل: ٤١٦/١)
أَنَّهُ: از حروف مشبّهه بالفعل، ضمير متصل اسم أن محلاً منصوب.

قَدْ: حرف تحقيق

بَايَعَ: فعل ماضى مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.
بِيَدِهِ: جار ومجرور متعلق به بَايَعَ، و: مضاف اليه محلاً مجرور.
وَلَمْ: واو: حرف عطف، لم: حرف جزم
يُبَايِعُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.
بَقَلْبِهِ: جار ومجرور متعلق به لَمْ يُبَايِعْ، و: مضاف اليه محلاً مجرور. جمله ی قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بَقَلْبِهِ در محل رفع خبر آن.

وجمله (أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بَقَلْبِهِ) در محل نصب جانشین دو مفعول ظَنَ.
فَقَدْ: فاء: حرف عطف، قَدْ: حرف تحقيق.
أَقْرَأَ: فعل ماضى مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.
بِالْبَيْعَةِ: جار ومجرور متعلق به أَقْرَأَ.

وَأَدَّعَى : واو:حرف عطف، ادَّعَى: فعل ماضی، از باب افتعال، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.

الْوَلِيَّةُ : مفعول به منصوب.

فَلْيَأْتِ : حرف عطف، لام:حرف جزم، يَأْتِ:فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.

عَلَيْهَا : جار و مجرور متعلق به يَأْتِ

بِأَمْرِ : جار و مجرور متعلق به يَأْتِ

يُغَرِّفُ:فعل مضارع مجهول، نائب فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به امر بر می گردد، وجمله ی ('يُغَرِّفُ)در محل جر صفت برای امر.

وَالْإِ: (و إن لا)واو:حرف عطف، إن:حرف شرط جازم، لا: حرف نفی

فَلْيَدْخُلْ :فاء:در جواب شرط، لام: حرف جزم. يَدْخُلْ: فعل مضارع مجزوم ، فاعل آن ضمیر

مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.جمله ی شرط محذوف است(إن لم يَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يُغَرِّفُ)
فِيمَا : جار و مجرور متعلق به لِيَدْخُلْ

خَرَجَ : فعل ماضی مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به زبیر بر می گردد.

مِنْهُ : جار و مجرور متعلق به خَرَجَ،جمله ی خَرَجَ مِنْهُ صله موصول

ترجمه ی خطبه ۸

مقصودش زبیر است ، در حالی که ، مقتضی چنین سخنی بود .

می گوید که با دستش بیعت کرده و با دلش بیعت نکرده . دست بیعت فرایش آورد و مدعی شد که

در دل چیز دیگری نهان داشته . اگر در ادعای خود بر حق است ،

باید دلیل بیاورد و گرنه ، به جمع یاران من که از آنان دوری گزیده است بازگردد

ومن كلام له عليه السلام: 9

في صفة وصفة خصومه ويقال إنها في أصحاب الجمل

وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ، وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوْقِعَ، وَلَا لُسَيْلُ حَتَّى لُمَطِرَ.

شرح المفردات:

أَرْعَدُوا: من الرعد و هو صوت قوي يحدث من اصطكاك الغيوم ببعضها، و الرجل أَرَعَد إذا أوعَد:
 از باب افعل، تهدید کردند، غریزند
 أَبْرَقُوا: من برق و البرق نور يلمع أثر احتكاك الغيوم ببعضها ببعض و الرجل أَبْرَق إذا هَدَد: تهدید
 کردند

الْفَتَلُ: عدم النجاح، التراخي و الجبن عند الحرب أو الشدة: شكست، سستی، ترس.
 نُوقِعَ: أوقع، جعله يقع، انزله به: افتاد، اورا انداخت.
 نُسِيلُ: نجرى السيل: سيل راه می اندازیم.
 نُمَطِرُ: ننزل المطر: می باریم.

الاعراب

وَقَدْ: واو: حرف استئناف، قد: حرف تحقيق، غير عامل، بر سر فعل ماضی و مضارع مجرد از سین
 و سوف می آید، به معانی: تقلیل، تکثیر، تحقيق، و... است
 أَرْعَدُوا: فعل ماضی مبنی بر ضم، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.
 وَأَبْرَقُوا: معطوف بر أَرْعَدُوا، فعل ماضی مبنی بر ضم، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.
 وَمَعَ: واو: حرف عطف زائد، مع: ظرف زمان و مکان منصوب، خبر مقدم
 هَذَيْنِ: مضاف الیه مجرور به ياء
 الْأَمْرَيْنِ: عطف بیان منصوب به ياء
 الْفَتَلُ: مبتدای موخر، مرفوع.

وَلَسْنَا: واو: حالیه، لَسْنَا: از افعال ناقصه، نا: اسم آن در محل رفع
 نُرْعِدُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، جمله در محل نصب خبر ليس
 حَتَّى: حرف ناصبه ی بآن مقدّر.
 نُوَقِّعُ: فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر أنا
 وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی برای تاکید
 نُسِيلُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، معطوف بر (لَسْنَا نَرَعِدُ)
 حَتَّى: حرف ناصبه ی بآن مقدّر.
 نُمَطِرُ: فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر أنا

ترجمه ی خطبه ۹

همانند تندر خورشیدند و چون آذرخش شعله افکندند . با اینهمه ، ترسیدند و در کار بماندند . ما چون تندر نمی خروشیم ، مگر آنگاه ، که خصم را فرو کوبیم و سیل روان نمی کنیم مگر آنگاه که بباریم

ومن خطبة له عليه السلام: 10

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجُلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لِبَصِيرَتِي: مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لَبَسَ عَلَيَّ. وَإِنَّمَا اللَّهُ لَأَفْرَطُنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَايَحُهُ ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

شرح المفردات:

حزبه: أصحابه و أعوانه الذين على رأيه، جنده، والحزب ايضا، الطائفة، حزب القرآن، قسمه،: ياوران، سربازان، دار و دسته ی خود .

استجلب: طلب أو سبب جلبهم و مجيئهم، طلب منهم ان يجتمعوا: فرا خواند الخيل: جماعة الافراس، تستعمل مجازاً لركاب الخيل: اسب، اسب سوار. الرجل: جمع راجل: پیاده، در مقابل راکب، سواره است.

البصيرة: العقل، الفطنة، الحجة، الاستبصار: عقل، بینش، درک کردن لبس على: خلط، دلس، عدم الوضوح و الاختلاط: بر من مشتبه شد.

ایم الله: الإيم التوحد، وحدانية الله، قسم مثل و الله، به خدا سوگند.

أفرطن: أفرطت الحوض إذا ملأته و الفراط المتقدم: حتماً پر می کنم

الحوض: جمعه أحواض، مجتمع الماء: حوض، محل جمع شدن آب.

الماتح: منح- متوحاً، اسم فاعله الماتح، المستقي من البئر: کسی که آب از چاه می کشد

يصدرون عنه: يرجعون عنه بعد الاستقاء: بر می گردند، پس از نوشیدن آب.

يعودون: عادوا يعودن، يرجعون: بر می گردند.

الاعراب

أَلَا: ادات استفتاح، غیر عامل.

وَأَنَّ: واو: حرف استیناف، غیر عامل. إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل.

الشَّيْطَانُ: اسم إِنَّ منصوب

قَدْ: حرف تحقیق، غیر عامل.

جَمَعَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) که به الشَّيْطَانُ برمی گردد.

حِزْبُهُ: مفعول به، منصوب. (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه.

وَاسْتَجْلَبَ: واو: حرف عطف. اسْتَجْلَبَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) که به الشَّيْطَانُ برمی گردد.

خَيْلُهُ: مفعول به، منصوب. (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه.

وَرَجُلُهُ: واو: حرف عطف. رَجُلُهُ: معطوف بر خَيْلُهُ، منصوب

وَأَنَّ: واو: حرف عطف. إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل.

مَعِي: مع: ظرف، منصوب، فتحة آن مقدر است. (ی) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه. (خبر مقدم إِنَّ در محل رفع)

لَبَصِيرَتِي: لام: حرف تاکید، غیر عامل. بَصِيرَتِي: اسم إِنَّ موخر تقدیراً منصوب. (ی) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

مَا: حرف نفی غیر عامل.

لَبِئْسَتْ: فعل ماضی، مبنی بر سکون. (ت) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

عَلَى نَفْسِي: جار و مجرور متعلق به لَبِئْسَتْ.

وَلَا: واو: حرف عطف

لُبْسٌ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر، نائب فاعل ضمیر مستتر (هو)

عَلَيَّ: جار و مجرور متعلق به لُبْسٌ.

وَأَيْنُ: واو: حرف استیناف، اَيْنُ: مبتدا مرفوع (از الفاظ صریح در قسم است، با اضافه به کلمه الله می آید، در اصل ایمن الله بوده)

الله: مضاف الیه مجرور. خبر (اَيْنُ) محذوف تقدیر آن (قسمی) است.

لَأُفْرِضَنَّ: لام: حرف تاکید در جواب قسم است. أَفْرِضَنَّ: فعل مضارع مبنی بر فتح، ن: نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح

لَهُمْ: جار و مجرور متعلق به أَفْرِضَنَّ

حَوْضًا: مفعول به منصوب.

أَنَا: مبتدأ محلاً مرفوع.

مَا يَخُ: خبر مرفوع، (ه) مضاف إليه محلاً مجرور. جمله (انا ماتحه) در محل نصب نعت برای حَوْضًا

لَا: حرف نفی، غیر عامل.

يَصْدِرُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

عَلَهُ: جار و مجرور متعلق به يَصْدِرُونَ. جمله ی (لا یصدرون...) در محل نصب نعت برای (حوضا).

وَلَا: واو: حرف عطف، لَا: حرف نفی، غیر عامل

يَعُودُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

إِلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به يَعُودُونَ

ترجمه ی خطبه ۱۰

آگاه باشید که شیطان حزب خود را گرد آورده و سواران و پیادگانش را بسیج کرده است. همان بصیرت دیرین هنوز هم با من است. چنان نیستم که چهره حقیقت را نبینم و حقیقت نیز بر من پوشیده نبوده است. به خدا سوگند، بر ایشان گودالی پر آب کنم، که چون در آن افتند بیرون شدن نتوانند و چون بیرون آیند، هرگز، هوس نکنند که بار دیگر در آن افتند

ومن كلام له عليه السلام: 11

لابنه محمد بن الحنفية لما أعطاه الراية يوم الجمل

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ! غَضَّ عَلَيَّ نَاجِيكَ. أَعَرِ اللَّهَ جُمُجُمَتَكَ، يَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، إِرْمُ بَبَصَرَكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بَصَرَكَ، وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

شرح المفردات:

تَزُولُ: تذهب و تتحول: زایل می شود، از بین می رود

غَضَّ: العض هو الإمساك بالأسنان و الضغط بها: با دندان گرفت

نَاجِيكَ: مفردا ناجذ و هو أقصى الأضراس: دندان های عقل.

أَعَرِ: من الإعارة و هي إعطاء شيء للاستفادة منه على أن يرد: به عاریت ده، به امانت ده.

يَدُ: أمر من وَتَدَّ، إذا ثبت كالوتد: مانند میخ استوار شو

إِرْمُ: أمر من رمى:-بينداز

أَقْصَى الشَّيْءِ: منتهاه و غايته:انتها، دور ترین نقطه

غَضُّ بَصْرِكَ: منعه عما لا يحل له و الغض كسر النظر و كنهه:چشم بپوش،

الاعراب

• تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ! غَضَّ عَلَيَّ نَاجِيكَ. أَعِزَّ اللَّهُ جُمُجُتَكَ

تَزُولُ: فعل مضارع مرفوع.

الْجِبَالُ: فاعل مرفوع.

وَلَا: واو:استيناف، لا: حرف نهی جازم.

تَزُلْ: فعل مضارع مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر أنت

غَضَّ: فعل امر، فاعل آن ضمير مستتر أنت

عَلَيَّ نَاجِيكَ: جار ومجرور، متعلق به غَضَّ، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

أَعِزَّ: فعل امر مبنی بر سکون، کسرده عارضی است، فاعل آن ضمير مستتر أنت(أعار، يُعِيرُ، أَعِزَّ)

اللَّهُ: مفعول به اول منصوب

جُمُجُتَكَ: مفعول به دوم منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

• ، تَذِي فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، إِرْمُ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بِصْرَكَ، وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ

عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

تَذِي: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت(وَتَذِي، يَذِي، تَذِي)

فِي الْأَرْضِ: جار ومجرور متعلق به تَذِي

قَدَمَكَ: مفعول به منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

إِرْمُ: فعل امر مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمير مستتر أنت (رمى، يرمى، إرم)

بِبَصْرِكَ: حرف جر زائد، جار ومجرور متعلق به إرم، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً

مجرور.

أَقْصَى: مفعول به منصوب، منصوب به نزع خافض(الى أَقْصَى)، اعراب آن تقدیری است.

الْقَوْمِ: مضاف اليه مجرور.

وَوَغَضَّ: عطف بر إرم، فاعل آن ضمير مستتر أنت

بِبَصْرِكَ: مفعول به منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

وَأَعْلَمُ: عطف بر غَضٌ، فاعل آن ضمیر مستتر أنت

أَنْ: از حروف مشبّهه بالفعل

النَّصْرَ: اسم أَنْ منصوب

مِنْ عِنْدُ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر أَنْ

الله: مضاف الیه مجرور، جمله ی (أَنْ النصر..) در محل نصب، جانشین دو مفعول (اعلم)

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب، ه: ضمیر متصل مضاف الیه محلاً مجرور

ترجمه ی خطبه ۱۱

به پسرش، محمد بن حنفیه، هنگامی که در جنگ جمل رایت را به دست او داد.
اگر کوهها متزلزل شوند، تو پایدار بمان. دندانها را به هم بفشر و سرت را به عاریت به خداوند
بسپار و پایها، چونان میخ در زمین استوار کن و تا دورترین کرانه‌های میدان نبرد را زیر نظر
گیر و صحنه‌های وحشت خیز را نادیده بگیر و بدان که پیروزی وعده خداوند سبحان است

ومن کلام له علیه السلام ۱۲

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللهُ تَعَالَى بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فَلَانًا

مَعَكَ شَاهِدًا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللهُ بِهِ عَلِيًّا عِدَانُكَ

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ شَهِدْنَا، وَلَقَدْ شَهِدْنَا! فِي عَسْكَرِنَا هَذَا

أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرَّ عَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ.

شرح المفردات:

الهُوَى: الحب و الاشتها، الميل الشديد، هوى:- علاقه ی زیاد، رغبت، تمایل شدید.

الأخ:المشرك لغيره في القبيلة أو في الدين أو في المودة، والأصل،المشارك لآخر في الولادةأو في

الرضاع: برادر

عَسْكَرِنَا:جندنا،العسكر،الجيش،القوم:ارتش ما،سربازان ما

أَصْلَابٍ: مفردة صلب عظم الظهر ذو الفقرات:پشت، کمر

الأَرْحَامُ : جمع رحم، مكان نمو الجنين في المرأة، وقد استعير منه للقربة: رحم، محل جنين در شکم، نزدیکیان

الرَّعْفُ: الرعف و هو الدد الذي يخرج من الأنف: خونی که از بینی خارج می شود.

الاعراب

فَقَالَ: فاء: حرف استئناف، قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل أن ضمير مستتر (هو)

لَهُ: جار ومجرور متعلق به قَالَ

عَلَيْهِ: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر مقدم.

السَّلَامُ: مبتدای مؤخر.

أَهْوَى: أ: حرف استفهام غیر عامل. هَوَى: مبتدأ تقدیراً مرفوع.

أَخِيكَ: مضاف الیه مجرور به ياء، كاف: ضمير متصل مضاف الیه محلاً مجرور

مَعْنَا: مع: ظرف منصوب، نا: ضمير متصل مضاف الیه محلاً مجرور

فَقَالَ: حرف عطف، قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل أن ضمير مستتر (هو)

نَعَمْ: حرف جواب غیر عامل.

قَالَ: قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل أن ضمير مستتر (هو)

فَقَدْ: فاء: حرف عطف، قد: حرف تحقيق

شَهِدْنَا: فعل ماضی مبنی بر فتح، نا: ضمير متصل مفعول به محلاً منصوب

وَلَقَدْ: واو: حرف عطف، لام: لام ابتداء، لام تأكيد، قد: حرف تحقيق .

شَهِدْنَا: فعل ماضی مبنی بر فتح، نا: ضمير متصل مفعول به محلاً منصوب

فِي عُسْكَرْنَا: جار ومجرور متعلق به شَهِدْنَا، نا: ضمير متصل مضاف الیه محلاً مجرور.

هَذَا: صفت برای عُسْكَرْنَا

أَقْوَامٌ: فاعل مرفوع.

فِي أَصْلَابٍ: جار ومجرور متعلق به محذوف (موجودین، استقروا) نعت برای أَقْوَامٌ

الرَّجَالُ: مضاف الیه مجرور

وَأَرْحَامُ: عطف بر الرَّجَالُ

النِّسَاءُ: مضاف الیه مجرور

سَيَّرَعَفُ: س: حرف استقبال غیر عامل، يَرَعَفُ: فعل مضارع مرفوع.

بِهِمْ: جار ومجرور متعلق به يَرَعَفُ

الرَّيْمَانُ : فاعل ومرفوع

وَيَقْوَى : عطف بر يَرْعَفُ

بِهِمْ : جار ومجرور متعلق به يَقْوَى

الرَّيْمَانُ : فاعل ومرفوع

ترجمه ی خطبه ۱۲

چون خداوند در جنگ جمل پیروزش گردانید ، یکی از یاران گفتش : ای کاش برادرم ، فلان ، می‌بود و می‌دید که چسان خداوند تو را بر دشمنانت پیروز ساخته است . علی (ع) از او پرسید : آیا برادرت هوادار ما بود ؟ گفت : آری . علی (ع) گفت : پس همراه ما بوده است . ما در این سپاه خود مردمی را دیدیم که هنوز در صلب مردان و زهدان زنان هستند . روزگار آنها را چون خونی که بناگاه از بینی گشاده گردد ، بیرون آورد و دین به آنها نیرو گیرد

ومن كلام له عليه السلام ۱۳

في ذم اهل البصرة و بعد وقعة الجمل

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرَاةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَافُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّائِخُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةِ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.

وفي رواية: وَأَيُّمَ اللَّهُ لَتُغْرَقَنَّ بِلَدِّكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُ سَفِينَةٍ، أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ. وفي رواية: كَجَوْجُ طَيْرٍ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ. وفي رواية أخرى: بِلَادِكُمْ أَثْنُ بِلَادِ اللَّهِ ثَرْبَةً: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَبِهَا يَسْنَعُ أَغْشَارُ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ وَالْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قَرْنَيْكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شُرْفُ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جَوْجُ طَيْرٍ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ!

شرح المفردات:

الجُنْد: الأعوان، الأنصار، العسكر : ياران، سربازان، اسم جنس جمعی ، و مفرد آن جندی و جمع آن جنود و اجندا است.

الأتباع: التابع (للوّاحد و الجمع)، جمعه اتباع، السائرون خلف شخص و المنقادون له: پیروان . جمع قِلت بوزن (أفعال)، مفرد آن تَبِع یا تابع است

البَهيمَة: كُلُّ ما لا نطقَ له و ذلك لما في صوته من الإبهام، جمعها بهائم كل ذات أربع قوائم من دواب البر و الماء عدا السباع و الطيور، المراد هنا، جمل عائشة: هر حیوانی که نطق ندارد . سبب نامیدن حیوانات به بهیمه آن است که در صدای آن ها ابهام وجود دارد . چهارپایان را بهیمه نامیده اند، اینجا، مصداق بهیمه شتر است.

رَغًا: مضارع یرغو، رغواً و رغاء، رغاء البعير، صَوْتٌ، الرغاء، صوت الإبل: شتر بانگ برآورد، برای غیر شتر هم به کار می رود.

عَقَرَ: فعل مجهول من فعل عَقَرَ - البعير عقراً ، قطعَ احدى قوائمه لیسقط و یتمکن من ذبحه، العقر، الجرح: یکی از پاهاى شتر را قطع کرد تا بشود آن را قربانی کنند هَرَبْتُمْ: فررتم: گریختید، از فعل هَرَبَ هُرَبًا.

الدِّفاق: جمع مکسر مفرده، دَقّ و دَفِيق، خلاف الغلیظ، الطحین ، الأمر الحقیق، الصغیر: حقیر و پست، خُرد، آرد.

الشِّقاق: الخلاف، المخالفة و المعاداة: مخالفت و دشمنی ورزیدن . مصدر باب مفاعله، مانند جهاد، دِفَاع.

الرَّعَاق: المالح، الماء المر الذى لا يُطاق شُرْبُهُ للواحد و الجمع: شور، آب تلخ بدمزه که آشامیدن آن غیر ممکن است . از فعل رَعَقَ.

أَظْهَرَكُمْ: جمع ظهّر بالفتح ، فى وسطكم، بینکم : میان شما، اطراف شما ، پشت، کمر.

الشَّائِص: الراحل- و الذاهب: کوچ کننده، اسم فاعل از فعل شَخَصَ - شخوصاً.

المُتَدَارِك: المُلْحَق و المتبع بشئ ، يقال تدارك الله برحمته أي لحقه، و تدارك القوم، لحق أولهم آخرهم

، أي، تلاحقوا: دنبال کرد، جبران کرد، خداوند او را غرق رحمتش کرد، قوم به همدیگر رسیدند.

جُؤْجُؤ: الجؤ الجؤ من السفينة و الطير: الصدر: سینه کشتی، جلو کشتی، و استخوان سینه ی پرنده، جمع آن جَاجَى.

أَيُّمُ الله: والله، اسم وضع للقسم أصلها (أَيُّمَن) ، حذفَت النون: به خدا سوگند

النعماء: حيوان مركب من خلقه الطير و الجمل، أخذ من الجمل العنق ومن الطير الجناح والمنقار و الريش : شتر مرغ . واحد نعام ، و جمع آن نعائم .

جائمة: الجائمة: رابضة، المتلبدة بالأرض، الجلوس على الركبة: نشستن به زانو ، به زمين چسيده ، اسم فاعل مؤنث از فعل جئتم - جئوما .

أنتن: خبيث الرائحة: بدبوتر، از فعل نئن -، بد بو شد.

طبّق الماء الارض: غطاها، عمها: آب زمين را فرا گرفت، پوشاند.

شرف: مفردها، شُرْفَة، من البناء، ما أشرف منه: بالكن، قسمت بالا ی ساختمان.

لجة: معظم الماء حيث لا يُدرك قعره، لجة الأمر، معظمه، جمعها لجج: زيادی آب دریا، امواج دریا
الاعراب

• كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَاَجَبْتُمْ، وَعَقَرَ فَهَرَبْتُمْ.

كنتم : فعل ماضى ناقص، مبنى بر سکون، ضمير تم : اسم كان محلا مرفوع،

جند : خبر كان منصوب ،

المرأة : مضاف اليه مجرور،

و: حرف عطف ،

أتباع : معطوف بر (جند) منصوب ،

البهيمه : مضاف اليه مجرور .

رغا : فعل ماضى مبنى بر فتحه مقدر . فاعل آن ضمير جايز الاستتار (هو) كه به الجمل بر مى

گردد، نه به لفظ (البهيمه) .

ف : حرف عطف

أجبتُم : فعل ماضى مبنى بر سکون، تم: فاعل محلا مرفوع ، معطوف بر (رغا)

و : حرف عطف .

عقرَ : فعل ماضى مجهول مبنى بر فتح، نايب فاعل آن ضمير جايز الاستتار (هو) كه به الجمل

بر مى گردد. معطوف بر (رغا)

ف : حرف عطف .

هربتم : فعل ماضى مبنى بر سکون، تم: ضمير متصل فاعل محلا مرفوع.

• أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَأْوُكُمْ زُعَاقٌ

أَخْلَاقُكُمْ : مبتدأ مرفوع . كم : ضمير متصل مضاف اليه محلا مجرور .

دَقِيقٌ : خبر مرفوع .

و: حرف عطف .

عَهْدُكُمْ : مبتدأ مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .

شَقَاقٌ : خبر مرفوع . جملة عطف بر (أَخْلَاقُكُمْ دَقِيقٌ)

و: حرف عطف .

دِينُكُمْ : مبتدأ مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .

نِفَاقٌ : خبر مرفوع . جملة عطف بر (عَهْدُكُمْ شَقَاقٌ)

و: حرف عطف .

مَاؤُكُمْ : مبتدأ مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .

زُعَاقٌ : خبر مرفوع . جملة عطف بر (دِينُكُمْ نِفَاقٌ)

• و الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّائِخُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ.

و: حرف عطف .

المقيم : مبتدأ و مرفوع .

بين: ظرف مكان ، مفعول فيه ، متصرف متعلق به ، المقيم .

❖ وَمَا يُرَى ظَرْفًا وَغَيْرَ ظَرْفٍ فَذَاكَ ذُو تَصَرُّفٍ فِي الْعُرْفِ (الفقيه ابن مالك)

أظهركم : مضاف اليه مجرور . كم ، ضمير متصل مضاف اليه و محلا مجرور .

مرتَهَنٌ : خبر و مرفوع .

بذنبه : جار و مجرور ، متعلق به (مرتَهَنٌ) . هـ ، مضاف اليه محلا مجرور . جملة ي (المقيم بين

أظهركم مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ) عطف بر جملة ي (مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ)

و: حرف عطف .

الشائخص: مبتدأ و مرفوع .

عنكم : جار و مجرور ، متعلق به (الشائخص) .

مُتَدَارِكٌ : خبر و مرفوع .

برحمة : جار و مجرور ، متعلق به (مُتَدَارِكٌ) .

من ربه : جار و مجرور ، متعلق به (کائنه) صفت برای (رحمة) . ه ، مضاف الیه محلا

مجرور . جمله عطف بر (المقیم بین أظهرکم مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ)

• کَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرَقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.

کأن : از حروف مشبیه بالفعل . ی ، ضمیر متصل، اسم کأن محلا منصوب و خبر آن (حاضر)

محذوف ، یا جمله فعلیه محذوف ، تقدیرش (اری) ،

بمسجدکم : جار و مجرور متعلق به (حاضر) ، یا ، ب ، حرف جر زائد، مسجد مفعول به، برای فعل

محذوف، (اری) ، مجرور لفظاً و منصوب محلا . کم ، مضاف الیه محلا مجرور .

کجوجو : جار و مجرور، متعلق به (کائنا) و حال برای مسجد .

سفينة : مضاف الیه و مجرور .

قد : حرف تحقیق .

بعث : فعل ماضی مبنی برفتح .

الله : فاعل مرفوع .

علیها : جار و مجرور متعلق به (بعث) .

العذاب : مفعول به منصوب

من فوقها : جار و مجرور متعلق به (بعث) . ها : مضاف الیه محلا مجرور .

و : حرف عطف .

من تحتها : جار و مجرور ، شبه جمله معطوف بر (من فوقها) .

جمله (قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها) نعت برای (سفينة) محلا مجرور .

و : حرف عطف .

غرق : فعل ماضی مبنی برفتح .

من : اسم موصول ، فاعل و محلا مرفوع .

فی ضمنها : جار و مجرور متعلق به فعل (استقر ، یا کائن) : . ها ، مضاف الیه محلا مجرور .

جمله (غرق من فی ضمنها) محلا مجرور عطف بر جمله ی (قد بعث ..) .

• : وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتُغْرِقَنَّ بِلَادَكُمْ حَتَّىٰ كَأَنِّي أَنظُرُ إِلَىٰ مَسْجِدِهَا كَجَوْجُ سَفِينَةٍ، أَوْ نَعَامَةً جَائِمَةٍ.

و : استثنافیه .

ایم : مبتدا مرفوع .

الله : مضاف الیه و مجرور، خبر مبتدا محذوف است، در اصل ایم الله (قسمی، یا اقسم) بوده است
ل: حرف تأکید، در جواب قسم، غیر عامل.

تغرقن : فعل مضارع مبنی بر فتح، به خاطر متصل بودنش به نون تأکید. نون، نون تأکید.
بلدکم : فاعل مرفوع. کم، مضاف الیه محلا مجرور.

حتى : حرف ابتداء، غیر عامل

کأنی : از حروف مشبیه بالفعل، ی، اسم آن محلا منصوب.

انظر : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (أنا)، جمله فعلیه (انظر...)، محلا
مرفوع خبر کان.

إلی مسجد : جار و مجرور متعلق به (انظر). ها، مضاف الیه محلا مجرور.

کجوؤن : جار و مجرور متعلق به (کائنا، یا یكون) و حال برای مسجد.

سفينة : مضاف الیه مجرور.

او : حرف عطف، غیر عامل.

نعامة : معطوف بر (سفينة) مجرور.

جائمة : نعت برای (نعامة).

• وفي رواية: كَجَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ. وفي رواية أخرى: بِلَادُكُمْ أَثْنُ بِلَادِ اللَّهِ ثَرْبَةً:

أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَابْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَبِهَا تِسْعَةُ أَغْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ
وَالْخَارِجُ بِعَقْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيَّ قَرِيبَتَكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ
الْمَسْجِدِ

كَجَوْجُو: جار و مجرور متعلق به (کائنا) و حال برای مسجد.

طير: مضاف الیه مجرور.

في لجة: جار و مجرور متعلق به محذوف، نعت برای (طير)

بلادکم: مبتدا مرفوع، کم، مضاف الیه محلا مجرور.

اثن: خبر مرفوع

بلاد: مضاف الیه مجرور

الله: مضاف الیه مجرور

ثربة: تمييز منصوب

أقربها: خبر مرفوع، ها، مضاف الیه مجرور محلا

مِنْ الْمَاءِ: جار و مجرور متعلق به (أَقْرَبُهَا)

و: حرف عطف، غیر عامل .

أَبْعَدُهَا: خبر مرفوع: ها، مضاف الیه مجرور محلاً

مِنْ السَّمَاءِ: جار و مجرور متعلق به (أَبْعَدُ)

و: حرف عطف، غیر عامل .

بِهَا: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

تَسْنَعُ: مبتدای مؤخر، مرفوع

أَعْشَارُ: مضاف الیه مجرور

الشَّرُّ: مضاف الیه مجرور

الْمُحْتَبَسُ: مبتدای مرفوع

فِيهَا: جار و مجرور متعلق به محذوف، حال برای (الْمُحْتَبَسُ)

بَذَنِبَهُ: جار و مجرور متعلق به (الْمُحْتَبَسُ)

و: حرف عطف، غیر عامل .

الخَارِجُ: عطف بر المحتبس، مرفوع

بَعْفُو: جار و مجرور متعلق به الخَارِجُ

اللَّهُ: مضاف الیه مجرور

• كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرِينَتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءَ، حَتَّى مَا يَرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفَ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جَوْجُوْ

طِيرٌ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ!

كَأَنِّي: از حروف مشبیه بالفعل، ی، اسم کَانَ محلاً منصوب

أَنْظُرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل أَنْ ضمیر واجب الاستتار (أنا)، جمله ی فعلیه در محل رفع خبر

(كَانَ)

إِلَى قَرِينَتِكُمْ: جار و مجرور متعلق به أَنْظُرُ، کم، مضاف الیه محلاً مجرور

هَذِهِ: نعت محلاً مجرور

قَدْ: حرف تحقیق

طَبَّقَهَا: فعل ماضی، مبنی بر فتح، ها، مفعول به محلاً منصوب

الْمَاءُ: فاعل و مرفوع

حَتَّى: حرف ناصبه ی فعل مضارع بـ (أَنْ) مقدره

ما: حرف نفی

یرى: فعل مضارع مجهول، ومنصوب

منها: جار و مجرور متعلق به یرى

ال: حرف استثناء

شرف: نائب فاعل و مرفوع

المسجد: مضاف الیه مجرور

ترجمه ی خطبه ۱۳

در نكوهش بصره و مردمش شما سپاهیان آن زن (۱) بودید و پیروان آن ستور (۲) . كه چون بانگ كرد اجابتش كردید و چون كشته شد روی به گریز نهادید . خلق و خویtan همه فرومایگی است .

پیمانهایtan گسستنی است و دینتان دورویی است و آبtan شور است . آن كس كه در میان شما زیست كند گرفتار كیفر گناه خویش است . و آنكه از میان شما رخت بریندد ، به رحمت پروردگارش رسیده است . گویی مسجد شما را می بینم ، كه چون سینه كشتی است بر روی دریا ، زیرا شهرتان در گرداب عذابى كه خداوند از فرازش و فرودش فرستاده ، گرفتار است و همه ساكنان آن غرق شده اند .

در روایتی چنین آمده است : : سوگند به خدا شهرتان در آب غرق می شود ، چنانكه گویی مسجدتان را می بینم كه همانند سینه كشتی سر از آب بیرون دارد . یا همانند شتر مرغی بر زمین خفته . و در روایتی (: چون سینه پرنده ای بر لجه دریا

ومن كلام له عليه السلام ۱۴

في مثل ذلك

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ، خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِلنَّارِ، وَآكِلَةٌ لِلْكَرْبِ، وَفَرِيسَةٌ لِلصَّائِلِ.

شرح المفردات:

خَفَّتْ :- خف ضد ثقل، طاش و جهل : سبك شد، سست شد، بی تحمل و نادان شد
سَفِهَتْ : سَفَءٌ - سفهاً و سفاهةً ، السفیه الذي لا يحسن التصرف و شرعاً من لا يحسن التصرف بماله: نادان شد
الحُلوم : جمع حلم، بكسر الحاء ، الأناة ، العقل ، ضد الطيش : متانت و عقل ، ضد سبك سرى و بی عقلی .

الغَرَضُ: الغاية، الهدف، القصد: هدف ، غرض، مقصود.
الْبَائِلُ: الرَّامِي، نَبِلٌ - نَبَلًا، النبل، السهم، تیر انداز، اسم فاعل .
أَكَلَةٌ: بالضم ، اللقمة ، الطعمة، المأكول : لقمه و غذا .
الْفَرِيسَةُ: ما يفترسه السبعُ من الحيوان : طعمه حیوان درنده. در اصل اسم مشتق بر وزن فعيلة است
تاء نقل: آن را به جامد ملحق کرده است.
الصَائِلُ: الساطي، الواثب عليه: حمله کننده . اسم فاعل از فعل صال عليه، يصول، صولاً.

الاعراب

أَرْضُكُمْ: مبتدا و مرفوع . كم ، مضاف اليه ومحلاً مجرور
قَرِيبَةٌ: خبر مرفوع .
مِنَ الْمَاءِ: جار و مجرور ، متعلق به (قريبة) .
بَعِيدَةٌ: خبر دوم مرفوع
مِنَ السَّمَاءِ: جار و مجرور متعلق به (بعيدة) .
خَفَّتْ: فعل ماضى مبنى برفتح .
عُقُولُكُمْ: فاعل مرفوع . كم ، مضاف اليه محلاً مجرور.
وَ: حرف عطف، سَفِهَتْ: فعل ماضى مبنى برفتح .
حُلُومُكُمْ: فاعل مرفوع . كم ، مضاف اليه محلاً مجرور، جمله (سفهت حلومكم) معطوف به جمله (خفت عقولكم) .
فَ: سببيه، غير عامل، أَنْتُمْ: مبتدا محلاً مرفوع .
غَرَضٌ: خبر مرفوع .
لِنَائِلٍ: جار و مجرور ، متعلق به (كائن) و نعت برای غرض .
وَ: حرف عطف ، أَكَلَةٌ: معطوف بر (غرض) مرفوع.

بَکَر : جار و مجرور متعلق به (کَتَنَة) نعت برای (اکلَة) .

وَفَرِيسَة : معضوف بر (اکلَة) مرفوع.

بَصَائِر : جار و مجرور متعلق به (کائِنَة) نعت برای (فَرِيسَة) .

ترجمه ی خطبه ۱۴

در همین معنی سرزمینتان به آب نزدیک است و از آسمان دور . مردمی سبک عقل هستند و
بردباریتان سفیهانه . آماج هر تیر بالیند و طعمه هر خورنده و شکار هر کس که بر شما تاخت آور

الدرس الثالث

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۱۵، ۱۶، ۱۷)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- جمع شدن شرط و قسم در یک جمله، وجواب هریک از آن ها
- ۵- اعراب من شرطیه
- ۶- تنوین عوض و موارد کار برد آن
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات واصطلاحات خطبه های فوق
- ۹- لام قسم، لام موطنه ی قسم

ومن كلام له عليه السلام ١٥

فيمَا رَدَّه عَلِي الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَطَانِعِ عَثْمَانَ
وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ، وَمَلِكًا بِهِ الْإِمَاءُ، لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ
الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ!

شرح المفردات:

القطائع: ما يقطعه الولاية من أرض الخراج لبعض الناس، جمع قطيعة: زمینی را که حاکم به پیروان خود می بخشد.
الْإِمَاءُ: الجوّاري و المرأة المملوكة، خلاف الحرّة، یا امة الله للمؤنث كما یا عبد الله للمذكر، جمع أمة: کنیزان
سَعَةً: ضد الضيق، مصدر وَسِعَ، يَسِعُ: فراخی، گستردهگی.

ضَاقَ: یضيق، ضد اتسع: تنگ شد

الجَوْرُ: الميل عن القصد، الظلم، مصدر جار، يُ: بستم، ظلم، انحراف از راه راست.

الاعراب

و: حرف قسم، مبنی بر فتح، عامل

الله: مجرور به واو قسم، جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم) محذوف

لو: حرف شرط، مبنی بر سکون، غیر عامل

وَجَدْتُهُ: فعل، ماضی، مفرد مذکر، متکلم وحده، معلوم، معتل. ت، ضمیر بارز در محل رفع

فاعل ه، ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر ضم مفعول به ومحلاً منصوب، فعل شرط

قد: حرف تحقیق، مبنی بر سکون، غیر عامل

تَزَوَّجَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح

به: جار و مجرور متعلق به تَزَوَّجَ

النِّسَاءُ: نایب فاعل و مرفوع

و: حرف عطف

مَلِكًا: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح.

به: جار و مجرور متعلق به مَلِكًا.

الْإِمَاءُ: نایب فاعل و مرفوع

ل: حرف تأکید، در جواب قسم، یا در جواب شرط (لو)

رَدَّئُهُ : فعل ماضی، مفرد، متکلم و حد، معلوم، صحیح، متعدی، (ت)، ضمیر بارز، محلا مرفوع فاعل.

د: ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر ضم، مفعول به و منصوب محلا، لرددته: جواب قسم، و جواب شرط محذوف است.

❖ وَاحْذِفْ لَدَى اجْتِمَاعِ شَرْطٍ وَقَسْمٍ جَوَابُ مَا أَخْرَجَتْ فَهُوَ مُلْتَزِمٌ

(الفیه ابن مالک، ابن عقیل: ج ۲ ص ۳۸۱)

فَ: حرف استیناف.

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل.

فِي الْعَدَلِ: جار و مجرور، خبر إِنَّ محلا مرفوع، خبر مقدّم.

سَعَةً: اسم ان و منصوب

وَ: حرف عطف

مَنْ: اسم شرط، مبتدا محلا مرفوع

ضَاقَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، در محل جزم، فعل شرط

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به ضَاقَ

الْعَدَلِ: فاعل مرفوع،

فَ: در جواب شرط (مَنْ)

الْجَوْرُ: مبتدا مرفوع

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به أَضِيقُ

أَضِيقُ: خبر و مرفوع، جمله (الْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقُ) جواب شرط.

جمله ی شرط و جواب آن خبر برای (مَنْ)

❖ إِنَّ وَقَعَ بَعْدَ (مَنْ الشَّرْطِيَّةِ) فَعَلٌ لَازِمٌ، فَمُبْتَدَأٌ خَبَرَهُ فَعَلُ الشَّرْطِ وَجَوَابُهُ.

(مبادئ العربیة ج ۴ ص ۱۷۷)

ترجمه ی خطبه ۱۵

به خدا سوگند ، اگر چیزی را که عثمان بخشیده ، نزد کسی بیایم ، آن را به صاحبش باز می‌گردانم . هر چند ، آن را کابین زنان کرده باشند یا بهای کنیزکان . که در دادگری گشایش است و آنکه از دادگری به تنگ آید از ستمی که بر او می‌رود ، بیشتر به تنگ آید

من کلام له علیه السلام ۱۶

لَمَّا بُويعَ بِالْمَدِينَةِ وَفِيهَا يَخْبِرُ النَّاسَ بِعَلَمِهِ بِمَا تَوَوَّلَ إِلَيْهِ أحوالهم وَفِيهَا يَقْسِمُهُمْ إِلَى أَقْسَامٍ: ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيْمٌ. إِنَّ مَنْ صَرَحْتَ لَهُ الْعَيْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ، حَجَرَتْهُ النَّقْوَى عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِلْبَلْبَلِ بَلْبَلَةً، وَلِتُغْرِبَلْنَ غَرْبَلَةً، وَلِتُسَاطَنَّ سَوَاطِنُ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلِيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَرُوا، وَلِيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا. وَاللَّهُ مَا كُنْتُ وَشُمَّةً، وَلَا كَذِبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لِحْمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ النَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْنَ أَمِيرِ الْبَاطِلِ لَقْدِيمًا فَعَلَّ، وَلَيْنَ قَلِّ الْحَقِّ قَلْرُبًا وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ!

قال السيد الشريف: وأقول: إن في هذا الكلام الأدني من مواقع الإحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان، وإن حظ العجب منه أكثر من حظ العجب به. وفيه - مع الحال التي وصفنا - زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان، ولا يطلع فجها إنسان، ولا يعرف ما أقول إلا من ضرب في هذه الصناعة بحق، وجري فيها علي عرق، (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

ومن هذه الخطبة وفيها يقسم الناس إلى ثلاثة أصناف شُعِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ! سَاعَ سَرِيْعٍ نَجَا، وَطَالِبَ بَطِيءٍ رَجَا، وَمُقْصِرٍ فِي النَّارِ هَوَى. الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ. هَلَكَ مَنْ أَدْعَى، وَخَابَ مَنْ اقْتَرَى. مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَى بِالْمَرْءِ

جَيْلًا أَلَا يَعْرِفَ قُدْرَةَ لَا يَهْلِكُ عَلَى الثَّقَوِي سَيْخُ أَصْلَبَ، وَلَا يَضْمًا عَلَيْهِا زَرْعُ قَوْمٍ. فَاسْتَنْتَرُوا فِي بَيْتُونِكُمْ، وَأَصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ زُرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلْمُ لَانِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.

شرح المفردات:

الذمة: بالكسر، العهد و الأمان، والحرمة: بيمان، پناه، جمع آن ذِمَم
الرهينة: المحبوسة بدين، المرهونة: گرو گذاشته شده، اسم مشتق بر وزن فعيل به معنی مفعول (مرهونة).

الزعيم: الكفيل، الضامن: صفت مشبیه، فعيل به معنی فاعل، عهده دار، ضامن.
صرح الشيء: انكشف و ظهور بان: روشن و نمایان شد، آشکار شد. و صرح بما في نفسه: آن را آشکار کرد

العبر: جمع عبرة، بكسر العين، الموعظة: پند
المثالات: العقوبات و التنكيل: کیفرها، مصائب، بلاها.
حجزه: حجزاً: فصل، منعه من غيره: او را منع کرد.
التقحم: الوقوع في الشدة، توجيه الضربة، التساقط في المصاعب من غير التأمل في العواقب، الترددي: فرو افتادن در سختی، وارد شدن در کار سخت و مشکل، مصدر باب تفعل، از فعل قَحَمَ-

تنبّل: اختلط، البلبلة، شدة الهم، وسواس الصدر: آمیخته شدف آشفته شد، پریشان شد، از باب تفعل اندوه

غربل: غَرَبَلَ- نَحَلَ الدقيق وغيره: گندم یا چیز دیگری را غربال کرد، برای تشخیص خوب و بد.
ساط القدر: خلط ما فيها واداره، و الامر، قلبه، فرکه لیختلط بعضه ببعض: هم زد، آن امر را زیر و رو کرد. آن را آمیخت

قصر الشيء: حبسه: او را باز داشت. آن را وقف کرد.

كتم الشيء: ستره و أخفاه: آن را پوشاند و پنهان کرد

الوشمة: قطرة المطر، الكلمة: قطره باران، يك گفتار، چیزی اندك، خال، خال كوبي، اثر به جامانده

لَبَّنْتُ: أخبرت، خبردار شدم، پیش بینی کردم

الشَّمْسُ : جمع شَمُوس ، الفرس الشموس، الذي يمنع ظهره : اسبی که از سوار شدن و از زین
 گذاردن امتناع می ورزد . این کلمه معرب (چموش) فارسی است .
 خلع :- نزع: برکنند ، بیرون آورد
 النجم : جمع لجام ، الزمام : افسار ، این کلمه معرب (لگام) فارسی است .
 المطايا: جمع مطية، الدابة: چهار پا
 الذل : جمع ذلول : المنقاد، اللین، المطيع : رام و مطيع ، ذلول، صفت مشبیه بر وزن فعول به معنی
 فاعل است،
 تقحم الفرس براكبه : ألقاء: اسب، سوار بر خود را به زمین انداخت .
 المطايا : جمع مطية، الدابة تسرع فی سیرها : مَرَكَب ، چهار پا، اسب، شتر
 الأزيمة : جمع زمام : ما يجعل في انف البعير لينقاد، المقود : افسار .
 أمر المالُ : كثرَ و نما : رشد کرد و زیاد شد .
 الساعي: اسم فاعل من سعى-، العامل، كل من ولي أمراً فهو ساع: کار گذار
 نجاء: أسرع وانفصل من الشيء، والنجاة، الناقة السريعة تنجو بمن ركبها: پیشی گرفت، شتافت، نجات
 داد.
 البطيء: ضد الإسراع، التمهّل: کند
 رجاء: أمل، ضد ينس: امید وار شد
 المقصر: المتواني، اسم الفاعل من قصر: کوتاهی کننده .
 هوى:- سقط: فرو افتاد
 المضلة، بفتح الميم: ضد الهدى: گمراه کننده، أرض مضلة: زمینی که در آن شخص گم می شود
 الجادة: الطريق: راه هموار
 الكتاب: مصدر كتب، سمی المكتوب والمكتوب فيه كتاباً: نوشتن، نوشته شده، کتاب، جایی که در آن
 نوشته شده است
 الآثار: مفردة الأثر، مابقي من رسم الشيء: آثار به جا مانده
 المنفذ: اسم مكان من نفذ، خرقة: محل گذر ، عبور ، اجرا .
 خاب:- لم يفلح بما اراد: نا امید شد، زیان دید
 الافتراء: الكذب المخلوق: دروغ ساختگی
 أبدى: أظهر: آشکار کرد، نشان داد

صفحتہ:جائبہ:پہلو،پشت

سنخ الأص: موضعه، منبته، مارسخ فی الأرض، سنخ فی العلم، رسخ فیہ: ریشہ، آنچه در زمین استوار شود، در علم ریشہ دار شد.

الظماء: العطش: تشنگی

اللائم: العاذل: سر زنش کننده

الإعراب

• ذمتي بما أقول رهينة ، و أنا به زعيم

ذمتي: مبتدا مرفوع تقدیرا . ی ، مضاف الیه محلاً مجرور

بما: جار و مجرور متعلق به (رهینہ)

أقول: فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر وجوباً، (أنا)، جمله ی (أقول)صله ی

موصول، ضمیر عائد صلہ محذوف و تقدیر آن (أقوله) است. جمله ی أقول: صلہ موصول ،

محلّی از اعراب ندارد

رهینة: خبر مرفوع ،

و: حالیه، مبنی بر فتح

أنا: مبتدا محلاً مرفوع

به: جار و مجرور متعلق به زعيم. ضمیره ب(ما) بر می گردد.

زعيم: خبر و مرفوع

• إِنَّ مَنْ صَرَّحْتَ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ، حَجَرْتَهُ الثَّقَوِي عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ

إِنَّ: از حروف مشبّه بالفعل

مَنْ: اسم موصول، اسم إِنَّ و محلاً منصوب

صَرَّحْتَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، از باب تفعیل است.

لَهُ: جار و مجرور متعلق به صرحت .

الْعَبْرُ: فاعل مرفوع . جمله (صرحت له العبر...) صلہ موصول محلّی از اعراب ندارد

عَمَّا: جار و مجرور متعلق به (صرحت) است .

بَيْنَ: ظرف مفعول فیہ و منصوف ، متعلق به محذوف تقدیر آن کائن، استقر: است .

يَدَيْهِ: مضاف الیه مجرور به ياء . ه ، مضاف الیه محلاً مجرور.

قَصُرُوا : فعل ماضی مبنی بر ضم، و فاعل آن ضمیر بارز (واو) : جمله (قَصُرُوا) محلا منصوب خبر (کان) جمله (کانوا قَصُرُوا) محلا مرفوع نعمت برای (سابقون) است .

و : حرف عطف

لَيَقْصُرَنَّ : عطف بر لَيَسْبِقَنَّ اعرابش مانند اعراب فعل (لَيَسْبِقَنَّ) است .

سابقون : فاعل مرفوع به واو ،

کانوا : فعل ماضی ناقص و اسم آن : ضمیر بارز واو

سبِقوا : فعل ماضی مبنی بر ضم و فاعل آن ضمیر بارز واو، جمله (سبِقوا) در محل نصب خبر(

کانوا) جمله (کانوا سبِقوا) نعت برای (سابقون) و محلا مرفوع .

• وَاللّٰهُ مَا كُتِمْتُ وَشِمَّةٌ، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ ثَبَّنْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ.

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) است .

ما : نافیہ

كُتِمْتُ : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز تْ : .

وشمة : مفعول به ، جمله ی ماكُتِمْتُ : جواب قسم ، محلی از اعراب ندارد .

و : حرف عطف

لا : زائده برای تأکید نفی .

كَذَبْتُ : فعل و فاعل آن ضمیر بارز (تْ)

كَذِبَةً : مفعول مطلق و منصوب : جمله لا كَذَبْتُ ... : معطوف بر جمله جواب قسم ، محلی از

اعراب ندارد .

و : حرف عطف، والله لقد...

لقد : لام جواب قسم قد : حرف تحقیق

ثَبَّنْتُ : فعل مجهول و نایب فاعل آن ضمیر بارز تْ : ، محلا مرفوع.

بهذا : جار و مجرور محلا .

المقام : عطف بیان یا بدل از هذا :

و : حرف عطف

هذا : معطوف بر هذا : محلا مجرور ،

اليوم : عطف بیان یا بدل از هذا : .

• أَلَا وَإِنَّ الْخَطِيَا حَيْلَ شُمْسٍ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لَجُمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ.

الا : حرف استفتاح

و : حرف استئناف

إن : از حروف مشبیه بالفعل

الخطايا : اسم إن : و منصوب به فتحه مقدره

خيل : خبر إن ، مرفوع

شمر : نعمت و مرفوع

حُمِلَ : ماضی فعل مجهول

عليها : جار و مجرور متعلق به (حُمِلَ)

أهلها : نایب فاعل ها : مضاف الیه جمله ی (حمل علیها ...) جمله وصفیه برای خیل و محلا مرفوع

و : حرف عطف

خلعت : فعل ماضی مجهول

لجمها : نایب فاعل ها : مضاف الیه جمله ی خلعت لجمها : معطوف به جمله (حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا) محلا مرفوع

فتقحمت : فـ : حرف عطف تقحمت : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر هي : .

بهم : جار و مجرور متعلق به تقحمت : .

في النار : جار و مجرور متعلق به فعل تقحمت : ، جمله تقحمت ... : معطوف به جمله (خلعت ..)

• أَلَا وَإِنَّ النَّفْثَىٰ مَطَايَا ذُلًّا، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ.

الا : حرف استفتاح

و " حرف استئناف

إن : از حروف مشبیه بالفعل

النفثی : اسم إن : و منصوب به فتحه مقدره

مطایا : خبر إن و مرفوع به ضمّه مقدره

ذلل : نعت برای مطایا و مرفوع

حُمِلَ : فعل ماضی مجهول

عليها : جار و مجرور متعلق به (حُمِلَ) ،

أهلها : نایب فاعل و مرفوع

ها : مضاف الیه و مجرور محلا جمله ی حُمِلَ علیها ... : جمله وصفیه برای مطایا و مرفوع محلا .

و : حرف عطف

أعطوا : فعل ماضی مجهول و : نایب فاعل و محلا مرفوع .

أزمتها : مفعول به و منصوب ها : مضاف الیه و محلا مجرور جمله ی أعطو ... : عطف به جمله حمل... : و محلا مرفوع .

ف : حرف عطف .

اورتهم : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هی) جائر الاستتار، هُم : مفعول به اول و محلا منصوب .

الجنة : مفعول به دوم ،منصوب

• حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْنَ أَمْرِ الْبَاطِلِ لِقَدِيمًا فَعَلْ، وَلَيْنَ قَلِّ الْحَقِّ فَلَزِيمًا وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءً فَأَقْبَلَ!

حَقٌّ : خبر برای مبتدای محذوف تقدیر آن (هما) .

و : حرف عطف

باطلٌ : معطوف به (حق) مرفوع .

و : حرف عطف

لكلّ : جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم . تنوین (كلّ) تنوین عوض از مضاف الیه محذوف است

❖ وتنوین العوض، وهو على ثلاثة أقسام: عوض عن جملة، وعوض عن اسم، وهو اللاحق

لـ(كل)، وعوض عن حرف.(شرح ابن عقيل، ج ۱ ص ۱۷)

أهل : مبتدای مؤخر و مرفوع .

ف : حرف عطف .

لـ : موطنه برای قسم .

إن : حرف شرط .

❖ اللام الموطنة للقسم، وهي الداخلة على أداة الشرط للدلالة على أن الجواب بعدها إنما هو

جواب لقسم مقدر. (معجم الشوارد النحوية، ص ۹۵)

أمر: فعل ماضی، فعل شرط محلا مجزوم .

الباطل : فاعل . جمله جواب شرط محذوف است .

ل : جواب قسم

قديما : نايب مفعول فيه .

فعل : فعل ماضى و فاعل آن جائز الاستتار (هو) كه به (باطل) بر مى گردد .

و : حرف عطف .

ل : موطنه براى قسم .

إن : حرف شرط .

قل : فعل ماضى محلا مجزوم فعل شرط .

الحق : فاعل مرفوع ، جمله جواب شرط محذوف است .

ف : حرف زانده .

ل : حرف در جواب قسم .

رب : حرف جر شبیه به زاید (ما) كافه است .

جمله پس از ربما محذوف و تقدير آن (لربما انتصر) .

❖ رُبَّ: حرف الجر الشبيه بالزائد، يدلّ على التّكثير، لا يحتاج الى متعلّق، تلحقه (ما)الكافّة.

(معجم الشوارد النحوية، ص ۳۱۲)

و : حرف عطف

لعل : از حروف مشبهة بالفعل ، اسم و خبرش محذوف و تقدير آن (لعله انتصر) .

و : حرف عطف .

ل : حرف در جواب قسم .

قلما : فعل ماضى ، مبنى بر فتح ، (ما) كافه .

❖ قَلَمًا: لفظ مركب من الفعل، قَلَّ وما الكافّة التي تكفه عن طلب الفاعل، ويلى قَلَمًا فعل، ومن

النّحاة من يعرب (ما)مصدرية، والمصدر المؤول فاعل، ولذلك تُكتب (قَلَّ ما) وهو اقرب الى

المنطق (معجم الشوارد النحوية، ص ۳۹؛)

أدبر : فعل ماضى، مبنى بر فتح .

شئ : فاعل مرفوع

ف : حرف عطف

أقبل: فعل ماضى و فاعل آن ضمير مستتر (هو) جائز الاستتار .

● شَعَلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ! سَاعَ سَرِيعٍ نَجَا، وَصَالِبَ بَطِيءٍ رَجَا، وَمُقَصِّرٍ فِي النَّارِ هَوَى.

شغل: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح

من: نائب فاعل در محل رفع

الجنة: مبتدأ مرفوع

والنار: معطوف بر الجنة، مرفوع

امامه: ظرف متعلق به محذوف خبر، ه: مضاف الیه محلاً مجرور، وجمله ی (الجنة...) صله ی

موصول

ساع: خبر برای مبتدای محذوف، تقدیراً مرفوع

سريع: نعت برای (ساع) مرفوع

نجا: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت دوم برای (ساع)

وطالب: معطوف بر (ساع) مرفوع

بطيئ: نعت مرفوع

رجا: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت دوم برای (طالب)

ومقصر: معطوف بر (طالب) مرفوع

في النار: جار ومجرور متعلق به (هوی)

هوى: : فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت برای (مقصر)

● الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مُضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا

مَنْقُذُ السَّنَةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ.

اليمين: مبتدأ مرفوع

و: حرف عطف

الشمال: معطوف بر (اليمين) مرفوع

مضلّة: خبر مرفوع

والطريق: مبتدأ مرفوع، معطوف بر جمله ی قبل

الوسطى: نعت برای (الطريق) مرفوع تقدیراً

هي: ضمير فصل، محلی از اعراب ندارد

الجادّة: خبر مرفوع

عليها: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم
 باقی: مبتدای مؤخر، تقدیراً مرفوع
 الكتاب: مضاف الیه مجرور
 و آثار: معطوف بر باقی، مرفوع
 النبوة: مضاف الیه مجرور
 ومنها: جار و مجرور معطوف بر علیها، خبر مقدم
 منفذ: مبتدای مؤخر، مرفوع
 السنة: مضاف الیه مجرور
 والیها: جار و مجرور معطوف بر منها، خبر مقدم
 مصیر: مبتدای مؤخر مرفوع
 العاقبة: مضاف الیه مجرور

• هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى. مَنْ ابْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قُدْرَهُ.

هلك: فعل ماضی، مبنی بر فتح
 من: فاعل محلاً مرفوع
 ادعى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو) و جمله ی (ادعى) صله ی
 موصول
 وخاب: فعل ماضی مبنی بر فتح، معطوف بر (هلك)
 من: فاعل محلاً مرفوع
 افترى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو) و جمله ی (افترى) صله
 ی موصول
 من: اسم شرط، مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا
 ابدى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل جزم، فعل شرط، فاعل ضمیر مستتر (هو)
 صفحته: مفعول به منصوب، ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه
 للحق: جار و مجرور، متعلق به ابدی

هَلَك: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل جزم، جواب شرط، فاعل ضمیر مستتر (هو)

و: حرف استیناف

کفی: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر،

بالمرء: باء: حرف جر زائد، المرء: فاعل، لفظاً مجرور، محلاً مرفوع

جهلاً: تمییز منصوب

أن: حرف ناصبه ی فعل مضارع

لا: حرف نفی

يعرف: فعل مضارع منصوب، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به المرء بر می گردد

قدرة: مفعول به منصوب، ه: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

• لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ.

لا يهلك: لا: حرف نفی، يهلك: فعل مضارع مرفوع

على التقوى: جار ومجرور متعلق به (لا يهلك)

سنخ: فاعل ومرفوع

أصل: مضاف الیه مجرور

ولا يظمأ: وعطوف بر (لا يهلك)

عليها: جار ومجرور متعلق به (لا يظمأ)

زرع: فاعل ومرفوع

قوم: مضاف الیه مجرور

• فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَخْمَذُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ،

وَلَا يَلْمُ لَانِمٍ إِزْرَ.

فاستتروا: فاء: حرف استیناف، استتروا: فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

في بيوتكم: جار ومجرور متعلق به (استتروا)، کم ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

وأصلحوا: معطوف بر (استتروا)، فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

ذاتٌ بَيْنَكُمُ: مفعول به منصوب، بین: مضاف الیه مجرور، کم: مضاف الیه محلاً مجرور

وَالْتَوْبَةُ: واو: حائیه، التوبة: مبتدا مرفوع

مِنْ وَرَائِكُمْ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر، کم: ضمیر مستتر در محل جر مضاف الیه

وَلَا يَحْمَدُ: واو: حرف عطف، لا: حرف نهی، یحمد: فعل مضارع مجزوم

حَامِدٌ: فاعل و مرفوع

إِلَّا: ادات استثنا

رَبُّهُ: مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه در محل جر

وَلَا يَلْمُ: معطوف بر (لا یحمد)

لَانَّمُ: فاعل و مرفوع

إِلَّا: ادات استثنا

نَفْسُهُ: مفعول به مجرور، ه: مضاف الیه در محل جر

ترجمه ی خطبه ۱۶

آنچه می‌گویم بر عهده من است و من خود ضامن آن هستم .

آن کس که حوادث عبرت‌آموز روزگار را به چشم ببیند و از آن پند پذیرد ، پرهیزگارش او را از آلوده شدن به کارهای شبهه‌ناک باز می‌دارد . بدانید که بار دیگر همانند روزگاری که خداوند ، پیامبرتان را مبعوث داشت ، در معرض آزمایش واقع شده‌اید .

سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاده است ، در غربال آزمایش ، به هم درآمیخته و غربال می‌شوید تا صالح از فاسد جدا گردد . یا همانند دانه‌هایی که در دیگ می‌ریزند ، تا چون به جوش آید ، زیر و زبر شوند . پس ، پست‌ترین شما بالاترین شما شود و بالاترینتان ،

پست‌ترینتان . واپس ماندگانتان پیش افتند و پیشی گرفتگانتان واپس رانده شوند . به خدا سوگند ، که هیچ سخنی را پنهان نداشته‌ام و دروغ نگفته‌ام که من از چنین مقامی و چنین روزی آگاه شده بودم . بدانید که خطاکاریها همانند توسن چموش و سرکش‌اند که خطاکاران را بر آنها سوار کرده‌اند . آن اسبان لجام گسیخته به ناگاه می‌تازند و سواران خود را به آتش دوزخ سرنگون می‌کنند . و بدانید ، که پرهیزگاریها همانند اسبان رام و نجیب‌اند که پرهیزگاران را بر آنها سوار کرده و افسارها به دست سواران داده‌اند و آن اسبان ،

سواران خود را به بهشت داخل می‌کنند . حق است و باطلی . گروهی هواداران حق‌اند و گروهی پیروان باطل . اگر پیروان باطل سروری یابند چه شگفت ؟ که از روزگاران دیرین شیوه چنین بوده است و اگر شمار هواداران حق اندک است ، بسا ،

روزگاری رسد که افزون گردد ، ولی ، کم اتفاق افتد که آنچه پشت کرده ، بار دیگر روی بنماید من می‌گویم : قسمت آخر این سخن به پایه‌ای از زیبایی رسیده که هیچ کلامی بدان پایه نتواند رسید . آنکه در آن بنگرد تا محاسن آن بشناسد ، بیش از آنکه بر فراست خود ببالد شگفت زده خواهد شد . با توصیفی که از آن کردیم ، در آن فصاحتی است ، افزون که نه هیچ زبانی را یارای بیان آن است و نه هیچ انسانی را توان گام نهادن در آن عرصه . این ادعای مرا درنیابد و نشناسد ، مگر کسی که در این صناعت حظی وافرش باشد و در این مضمار خود ، تاخت و تازی کرده باشد . و جز خردمندان آن را درنیابند .

و هم از این خطبه همواره دل مشغول دارد آنکه بهشت و دوزخ را در برابر خود ببیند . مردمی هستند کوشنده و سخت کوشنده ، اینان رهایی یافتند . مردمی هستند طالب حق ، ولی آهسته کارند . اینان را نیز امید رهایی هست و مردمی هستند ، که در کارها قصور می‌ورزند و تقصیر می‌کنند ، اینان در آتش دوزخ سرنگون گردند . اگر به دست راست روی نهی به گمراهی افتاده‌ای و اگر به دست چپ‌گرایی ، باز هم ، به گمراهی افتاده‌ای .

پس راه میانه را در پیش گیر که رهایی در همان است .

قرآن کتاب باقی مانده و نشانه‌های نبوت بر آن قرار گرفته و مسیر حرکت سنت است و سرانجام نیکو بدان بازگردد . هرکس که ادعا کند ، هلاک شود و هر که دروغ بدهد به مقصود نرسد و هر که با حق ستیزد ، خود تباه شود . نادان را در نادانی همین بس ، که مقدار خویش نمی‌شناسد . ستونی که بر بنیان تقوا و استوار گردد هرگز فرو نریزد و کشته‌ای که به آب تقوا سیراب گردد ، تشنه نماند . در خانه‌های خود آرام گیرید و با یکدیگر طریق آشتی سپارید . از گناهان خود توبه کنید . هیچ ستاینده‌ای جز پروردگارش را نستاید و هیچ ملامت کننده‌ای نباید جز خود را ملامت نماید

ومن كلام له عليه السلام ١٧

في صفة من يتصدى للحكم بين الأمة وليس لذلك بأهل

وفيها: أبغض الخلاق إلي الله صنفان

الصنف الأول: إن أبغض الخلاق إلي الله رجلاً: رجلاً وكله الله إلي نفسه، فهو جائر عن قصد السبيل، مشغوف بكلام بدعة، ودعاء ضلالة، فهو فتنة لمن افتتن به، ضال عن هدي من كان قبله، مضل لمن اقتدي به في حياته وبعد وفاته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته. الصنف الثاني: ورجل قمش جهلاً، موضع في جهال الأمة، عاد في أغباش الفتنة، عم بما في عقد الهدنة، قد سمأه أشباه الناس عالماً وليس به، بكر فاستكثر من جمع، ما قل منه خير مما كثر، حتي إذا ارتوي من ماء آحين، واكثر من غير طائل، جلس بين الناس قاضياً ضامناً ليخليص ما التبس علي غيره، فإن نزلت به إحدوي المبهمات هيأ لها حشواً رثاً من رأيه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت: لا يذري أصاب أم أخطأ، فإن أصاب خاف أن يكون قد أخطأ، وإن أخطأ رجا أن يكون قد أصاب. جاهل خباط جهلات، عاش رگاب عشوات، لم يعرض علي العلم بضرر قاطع. يذرو الروايات ذرو الرياح الهشيم، لا ملي - والله - بإصدار ما ورد عليهِ، ولا أهل لما قرظ به، لا يحسب العلم في شيء مما أنكره، ولا يري أن من وراء ما بلغ مذهبا لغيره، وإن أظلم عليهِ أمر اكنتم به لما يعلم من جهل نفسه، تصرخ من جور قضائهِ الدماء، وتعج منه المواريث. إلي الله أشكو من معسر يعيشون جهلاً، ويموتون ضللاً، ليس فيهم سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا سلعة أنفق بيعاً ولا أغلي ثمناً من الكتاب إذا حُرّف عن مواضعهِ، ولا عندهم أنكر من المعروف، ولا أعرف من المنكر!

شرح المفردات:

أبغض : أكره، البغض، ضد الحب، المقت ، : منفورترين. اسم تفضيل از فعل ، بَغَضَ -.

الخلاق : جمع خليفة ، ما خلقه الله : أفریده شده . فعيل به معنى مفعول ، از فعل خلق -.

وكله : سلمه، فوض امره : او را واگذار كرد ، سپرد . محول نموده، واگذاشته ، وکیل، فعيل به معنى

مفعول است

الجائر : الظالم، المائل عن الطريق ، المائل عن الاعتدال : ستمگر ، منحرف

قصد السبيل : استقامة الطريق، الطريق المستقيم ، : راه درست . راه عادلانه
المشغوف : المولع، الشغاف غلاف القلب، و المشغوف هو الذي وصل الحب إلى شغاف قلبه: عاشق، شيفته،
دلدادۀ ، علاقمند

البدعة: جمعها بدع، ما أحدث على غير مثال و شرعا إدخال ما ليس في الدين على أنه منه. ما
استحدث في الدين و غيره: بدعت.

الدعاء : النداء، الطلب: صدا کردن ، فریاد زدن ، خواستن
الضلالة: الباطل، ضد الهدى، العدول عن الصراط المستقيم: گمراهی، انحراف از راه مستقیم
الفتنة : الاختبار ، الابتلاء ، العذاب، الضلال : امتحان و آزمایش، گمراهی
افتتن به : استهواه: شيفته و علاقه مند به آن شد .

الهدى : الطريق و السيرة، الهداية : مصدر فعل هدى - يهدى . راه راست، شیوه درست
أقتدى به : فعل مثل فعله تأسيا به: او را در عمل الگوی خود قرار داد، به او اقتدا کرد، از او پیروی
کرد

الحمال : الذى يحمل الاحمال بكثرة : بارکش ، صیغه مبالغه حامل ، حامل
الخطايا : جمع خطيئة، الذنب، المعصية: گناه، جمع دیگر آن خطیئات است
قَمَسَ : جمع من هنا وهناك، جمع من مواضع متفرقة: از این جا و آن جا گرد آورد . جمع آوری
و فراهم نمود، فیش برداری کرد

الموضع : المسرع، الرجل الموضع، سریع الانقلاب، متزلزل الخلق: شتابنده . اسم فاعل از باب
افعال . برای فریب و تزویر سرعت کننده، به سرعت رنگ عوض کننده
الجهال : جمع جاهل : نادان ، جمع مکسر مانند طلاب . عمال .

العادی : الجاری ، الراكض، المسرع: شتابنده ، دونده . اسم فاعل از فعل عدا ، يعدو، العدو.
الأغباش : جمع غبش، بفتح الباء ، ظلمة یخالطها بیاض، أغباش الليل ظلمته : تاریکی که سفیدی به آن
آمیخته باشد. از فعل غبش - الليل: خالط البیاض ظلمته فی اخره : تاریکی انتهای شب هنگامی که
به سفیدی آمیخته می شود ، تاریکی شب.

العمی : الذى ذهب بصره، عدم البصر فيما من شأنه أن يبصر، وافتقاد البصيرة: نابینا ، کور، صفت مشبهه
از فعل عمى - ، جاهل و نادان، کسی که بینش خود را از دست داده است.

الهدنة : المصالحة ، الدعة و السكون : آشتی ، آرامش ، آتش بس، صلح، دوستی،

. از فعل هَدَن =

بَكَرَ : خرج أول النهار قبل طُلوع الشمس ، بادر ، أسرع ، و البكور ، الصباح : قبل از طلوع خورشید خارج شد ، مبادرت کرد . کاری را صبح زود آغاز کرد .

ارتوى : شَرِبَ و شَبَعَ : نوشید و سیراب شد . باب افتعال از فعل رَوَى ، یروى . كاملاً سیراب شد
الآجن : الماء الفاسد المتغير الضعم واللون ، المتغير طعمه و رائحته : آب فاسدی که مزه و رنگ آن تغییر یافته است . صفت مشبّهه ، بر وزن اسم فاعل از فعل أَجَنَ ، مانند طاهر ،
اكتنز الشيء : استكثر ، اجتمع و امتلأ : جمع و پر شد . افتعل ، از فعل كَنَزَ ، و الكنز ، المال المدفون تحت الارض : گنج

الطائل : الفضل ، السعة : فایده ، سود . از فعل طَالَّ ، چیز سودمند ، غیر طائل : بیفایده

الحشو : الزائد الذي لا فائدة فيه : چیز زاید و بی مصرف ، بیهوده ، بی فایده

المبهمات : جمع مبهمه ، المشكلات ، ما يصعب على الحواس ادراكه : آن چه درکش توسط حواس مشکل باشد ، مبهم ، نا مفهوم

الرت : الخلق ، البالي ، ضد الجديد : کهنه ، مندرس ، فرسوده . صفت مشبّهه از رَثَّ ، بر وزن سهل ، صعب .

الخباط : الذى يسير ليلا على غير هدى ، ضراب و خبط عشواء الذى يتصرف على غير هدى . : کسی که شب در راه نادرست سیر می کند ، کسی که بسیار از راه دور است و بیراهه می رود . صیغه مبالغه از خَبَطَ = .

العاشي : الضعيف البصر ، السائر على غير بصيرة : کسی که بینایی ضعیف دارد ، کسی که چشمش کم نور است ، کسی که بدون شناخت و معرفت راه رود . اسم فاعل از فعل عَشَا = .
الركاب : كثير الركوب : سوارکار حرفه ای ، صیغه مبالغه راکب .

عشوات : جمع عشوة ، الخابط في ظلام ، و الأعشى ضعيف البصر ، الامر الملتبس : امر مبهم ، کسی که در تاریکی ، بدون راهنما و هدف راه رود

يُذَرِي : يطير و يفرق ، من ذرت الريح العشب أطارته ، : در هوا پرت و پراکنده می کند . پخش میکند ، می پراکند ، از باب افعال ، اذراء .

الهشيم : اليابس من نبت الأرض المتكسر : نباتات خشکيد و شکسته شده خرد شده ، فعل به معنی مفعول .

المَلِيّ: الغني، المقتدر الثقة: بی نیاز، ثروت مند، توانا، پر و لایق. صفت مشبّهه بر وزن فعیل به معنی مفعول از فعل مَلَأَ بوده همزه آن به یای تبدیل و در یای فعیل ادغام شده است.

فَوْضَ إِيَّاهُ: صیره الیه و جعله الحاکم فیه: باو محول کرد، و سپرده، به او واگذار کرد.

قَرَضَ: تقریظاً مدحه او را تعریف و توصیف کرد، او را از دیگران جدا کرد.

اَكْتَمَ بِهِ: كَتَمَهُ لَمْ يَظْهَرِ، اخفاء: آن را پنهان کرد.

تَعَجُّ: ترفع صوتها: فریاد می زند و صدایش را بالا می برد. می نالد، بناله می آید.

تَصْرَخَ: ترفع صوتها، فریاد می زند، صدایش را بالا می برد، طلب کمک می کند

الموراث: جمع میراث: ما تركة المیت، به جای مانده از مرده. از فعل وراث موراث بر وزن مفعال، و او قلب به یاء شده و در جمع به اصل خود بر می گردد.

السلعة: المتاع: جنس، کالا. جمع آن سلع، متاعی که بمعرض خرید و فروش گذاشته شود

الأبور: الإفسد و الأكسد: فاسدتر، بی رواج و کاسد، متروک تر. اسم تفضیل از فعل بار.

الانفق: من نفق البیع إذا راج. رایج تر و با مشتری، اسم تفضیل ز فعل نفق.

الاعلی: أكثر ثمناً، من غلا السعر: پربها و با ارزش، گران قیمت

حُرَف: انحرف: منحرف شد

الإعراب

• إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ،

مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بَذْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَنَ بِهِ

ان: از حروف مشبّهه بالفعل، مبنی بر فتح

أبْغَضَ: اسم إن منصوب،

الخلانق: مضاف الیه مجرور،

إلى الله: جار و مجرور متعلق به (أبغض)،

رجلان: خبر إن مرفوع به الف، بدل از فتحه

رجل: بدل از (رجلان) مرفوع،

وكله: فعل ماضی مبنی بر فتح، له: مفعول به محلا منصوب،

الله: فاعل مرفوع،

إلى نفسه: جار و مجرور متعلق به (وكل)، له: محلا مجرور مضاف الیه،

جمله (وكنه الله ...) محلاً مرفوع صفت برای رجل .

فهو: فاء استثنافیه، هو: مبتداً محلاً مرفوع .

جائر: خبر مرفوع ،

عن قصد: جار و مجرور متعلق به (جائر) ،

السبيل: مضاف الیه مجرور ،

مشغوف: خبر دوم برای (هو، که به رجل بر می گردد) مرفوع ،

بكلام: جار و مجرور ، متعلق به (مشغوف)

بدعة: مضاف الیه مجرور ،

و: حرف عطف ،

دعاء: معطوف به (کلام) مجرور

ضلالة: مضاف الیه مجرور.

فاء: حرف عطف ،

هو: مبتداً محلاً مرفوع ، مرجع ضمیر (رجل)

فتنة: خبر مرفوع ،

لمن: لام، حرف جر ، من: اسم موصول محلاً مجرور ، جار و مجرور متعلق به (فتنة) ،

افتتن: فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر مستتر هو، جائر الاستتار

به: جار و مجرور متعلق به (افتتن)

جمله (افتتن به) صله موصول ، محلی از اعراب ندارد .

• ضالٌّ عَنْ هَٰذِي مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَىٰ بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ،

رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

ضالٌّ: خبر دوم هو،

عن هدى: جار و مجرور متعلق به (ضال)

من: اسم موصول مضاف الیه محلاً مجرور ،

كان: فعل ماضی ناقص مبنی بر فتح و اسم آن ضمیر مستتر (هو) به (من) بر می گردد

قبله: منقول فيه منصوب متعلق به (موجوداً، کائناً) خبر (كان)، ه: مضاف الیه مجرور

محلاً، جمله (كان قبله) صله موصول و محلی از اعراب ندارد .

مضل: خبر سوم هو، مرفوع ،

لمن : (ل) حرف جر ، من : اسم موصول محلاً مجرور ، جار و مجرور متعلق به (مضل) .

اقتدى : فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

به : جار و مجرور متعلق به (اقتدى) ،

في حياته : جار و مجرور متعلق به (اقتدى) ، له : مضاف اليه محلاً مجرور

و: حرف عطف ،

بعد : مفعول فيه منصوب متعلق به (اقتدى) ،

وفاته : مضاف اليه مجرور ، له : مضاف اليه محلاً مجرور .

جمله (اقتدى ...) صله موصول و محلی از اعراب ندارد ،

حمال : خبر چهارم هو، مرفوع

خطايا : مفعول به برای شبه فعل (حمال)

غيره : مضاف اليه مجرور ، ه : مضاف اليه محلاً مجرور ،

رهن : خبر پنجم هو، مرفوع ،

بخطينه : جار و مجرور متعلق به (رهن) و له : مضاف اليه محلاً مجرور .

• وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوضِعٌ فِي جُهَالِ الْأَمَةِ، عَادَ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عِمَ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ

و: حرف عطف

رجل : معطوف به (رجل) اول خطبه ، و بدل از (رجلان) مرفوع

قمش : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر ،

جهلا : مفعول به منصوب ، جمله (قمش جهلا) صفت برای رجل ، محلاً مرفوع

موضع : صفت دوم برای رجل ، مرفوع

في جهال : جار و مجرور متعلق به موضع

الامة : مضاف اليه مجرور .

عاد : صفت سوم برای رجل مرفوع تقدیرا ،

في اغباش : جار و مجرور متعلق به (عاد) ،

الفتنة : مضاف اليه مجرور ،

عم : صفت چهارم برای رجل مرفوع تقدیرا ، در اصل (عمی) بوده است

بما : جار و مجرور متعلق به عم ،

في عقد : جار و مجرور متعلق به (استقر ، مستقر) ، صله موصول ،

الهدنة : مضاف اليه مجرور.

• قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ غَالِبًا وَ لَيْسَ بِهِ، بَكَرًا فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ،

قَدْ : حرف تحقيق ،

سماه : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، ه : مفعول به اول و محلا منصوب ،

اشباه : فاعل مرفوع ،

الناس : مضاف اليه ،

عالما : مفعول به دوم منصوب ،

و: حالیه ،

لیس : فعل ماضی ناقص ،

به : جار و مجرور متعلق به محذوف (استقر، کائن) خبر لیس .

اسم آن محذوف است و تقدیر آن : لیس به علم و جمله ی (لیس به علم) حالیه ، محلا منصوب

، حال برای (ه) در سماه . جمله ، (قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ....) ، صفت پنجم (رجل) محلا مرفوع است .

بکر: فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر که به (رجل) برمی گردد ،

ف: حرف عطف ،

استکثر : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن هو: مستتر که به (رجل) برمی گردد ،

من جمع : جار و مجرور متعلق به استکثر ،

ما : اسم موصول مبتدا محلا مرفوع ،

قل : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن هوکه به (ما) برمی گردد ،

منه : جار و مجرور متعلق به قَلْ ، جمله (قَلْ مِنْهُ ..) صله موصول و محلی از اعراب ندارد ،

خیر: خبر مرفوع ،

مما : جار و مجرور متعلق به (خیر)

کثر : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) به (ما) برمی گردد ، جمله (ما قَلْ مِنْهُ خیر...)

(محلا مجرور نعت برای (جمع) ، جمله (بکر...) صفت ششم برای (رجل) محلا مرفوع است.

• حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا

لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ

حتی : ابتدائیه ، غیر عامل

إذا : ادات شرط غیر لازم و مفعول فیه محلا منصوب ،

ارتوی : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جایز الاستتار، به
رجل بر می گردد

من ماء : جار و مجرور متعلق به (ارتوی) ، و جمله (ارْتَوِي مِنْ مَاءٍ آجِنٍ) محلا مجرور
مضاف الیه برای (اذا) ،

آجن:نعت برای ماء،مجرور

و : حرف عطف ،

اکتنز : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو)مستتر، جایز الاستتار ، به رجل بر می گردد،
عطف بر (ارتوی) ،

من غیر: جار و مجرور ، متعلق به اکتنز

طائل : مضاف الیه مجرور ،

جلس : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جایز الاستتار، که به رجل بر
می گردد

بین : مفعول فیه منصوب ،

الناس : مضاف الیه مجرور ،

قاضیا : حال منصوب ، ذوالحال آن فاعل (جلس) است .

ضامنا : حال دوم منصوب ،

لتخلیص : جار و مجرور متعلق به (ضامنا) ،

ما : اسم موصول و مضاف الیه محلا مجرور ،

التبس : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جایز الاستتار که به (ما) بر می گردد ،

علی غیر : جار و مجرور متعلق به التبس ، ه : مضاف الیه محلا مجرور ، جمله (التبس ...)
صله موصول و محلی از اعراب ندارد .

• فَإِنْ نَزَلْتُ بِهِ إِخَذَی الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشَوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ

فاء : استثنافیه ،

إن : حرف شرط ، جازم

نزلت : فعل ماضی مبنی بر فتح محلا مجزوم فعل شرط ،

به : جار و مجرور متعلق به نزلت

إحدى : فاعل مرفوع تقدیرا ،

المبهمات : مضاف اليه ، مجرور

هياً : فعل ماضى جواب شرط محلاً مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جازى الاستتار، به رجل بر مى گردد

لها : جار و مجرور متعلق به (هيا) ،

حشوا : مفعول به منصوب ،

رثا : صفت منصوب ،

من رايه : جار و مجرور متعلق به محذوف (كائنا) صفت دوم براى (حشوا) ، ه : مضاف اليه محلاً مجرور ،

ثم : حرف عطف ،

قطع : فعل ماضى و فاعل آن (هو) مستتر ، جازى الاستتار ، جمله (قطع) معطوف به (هيا) به : جار و مجرور متعلق به (قطع) .

• ، فَهُوَ مِنْ لِبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ: لَا يَذْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ

فاء : استثنافيه ،

هو : مبتدا محلاً مرفوع ،

من لبس : جار و مجرور متعلق به كائنا : و حال از (هو) ،

الشبهات : مضاف اليه ،

في مثل : جار و مجرور متعلق به ، (مستقر، يكون) خبر براى (هو)

نسج : مضاف اليه مجرور

العنكبوت : مضاف اليه، مجرور.

لا : نافية ،

يدرى : فعل مضارع مرفوع تقدير و فاعل آن (هو) مستتر ،

اصاب : فعل ماضى فاعل آن (هو) مستتر ، جازى الاستتار ، در اصل أأصاب؟ بوده است ، جمله

ى (اصاب..) جانشين دو مفعول (يدرى) است ،

ام : حرف عطف

أخطأ : فعل ماضى ، مبنى بر فتحه ي مقدر و فاعلش (هو) مستتر

• فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ.

فاء : استثنایه ،

إن : حرف شرط جازم ،

أصاب : فعل ماضی، فعل شرط، محلاً مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

خاف : فعل ماضی محلاً مجزوم جواب شرط و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : مصدریه ناصبه ،

يكون : فعل مضارع ناقص منصوب و اسم آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

قد : حرف تحقیق ،

أخطأ : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر، جایز الاستتار ، جمله قد أخطأ : محلاً منصوب

خبر (يكون) ،

و : حرف عطف ، جمله (إن أخطأ رجا أن يكون قد أصاب) معطوف بر جمله (إن أصاب خاف أن يكون قد أخطأ).

إن : حرف شرط جازم ،

أخطأ : فعل ماضی، فعل شرط، محلاً مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

رجا : فعل ماضی محلاً مجزوم جواب شرط و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : مصدریه ناصبه ،

يكون : فعل مضارع ناقص منصوب و اسم آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

قد : حرف تحقیق ،

أصاب : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر، جایز الاستتار ، جمله قد أصاب : محلاً منصوب

خبر (يكون) ،

• جَاهِلٌ خَبَاطٌ جَهْلَاتٍ، عَاشَ رَكَّابٌ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعْضْ عَلَى الْعِلْمِ بَضِيرٌ قَاطِعٌ. يُذَرُّ الرِّوَايَاتِ

ذُرُّو الرِّيحَ الْهَشِيمَ،

جاهل : خبر برای مبتدای محذوف تقدیراً آن (هو جاهل) هو به رجل بر می گردد ،

خَبَاطٌ : خبر دوم مرفوع ،

جهالات : مضاف الیه مجرور ،

عاش : خبر سوم مرفوع ، مرفوع تقدیراً

ركاب : خبر چهارم مرفوع

عشوات : مضاف الیه مجرور .

ثم : ادات جزم ،

يعض : فعل مضارع مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار ، جمله (لم يعضَ على العلم بضرس قاطع) محلاً مرفوع خبر پنجم ،

على العلم : جار و مجرور متعلق به يعض

بضرس : جار و مجرور متعلق به يعض

قاطع : نعت برای (ضرس) مجرور ،

يذري : فعل مضارع مرفوع تقدیرا و فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار

الروایات : مفعول به منصوب به كسره و جمله (يذري الروایات إذراء الريح الهشيم .

(محلاً مرفوع ، خبر ششم است ،

إذراء : مفعول مطلق منصوب ،

الريح : مضاف الیه مجرور

الهشيم : مفعول به برای (اذراء) .

• لَا مَلِيٍّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِّمَا فُوضَ إِلَيْهِ ،

لا : نافية ،

ملئ : خبر برای مبتدا محذوف ، (هو) كه به رجل بر می گردد ، تقدیرا آن (لا هو ملئ) ،

واو : حرف جر برای قسم ،

الله : مجرور و جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم) محذوف ،

بإصدار : جار و مجرور متعلق به (ملئ) ،

ما : اسم موصول مضاف الیه ،

ورد : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار

عليه : جار و مجرور متعلق به ورد ، جمله (ورد عليه) صله موصول و محلی از اعراب ندارد

واو : حرف عطف ،

لا : نافية ،

هو : مبتدا مرفوع محلاً ،

أهل : خبر مرفوع ،

لما : جار و مجرور متعلق به أهل ،

فوض : فعل ماضی مجهول و نایب فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار
 الیه : جار و مجرور متعلق به (فوض) ، جمله (فوض الیه) صله موصول و محلی از اعراب
 ندارد .

• لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِّمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغَيْرِهِ

لا : نافیہ ، غیر عامل

يحسب : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار
 العلم : مفعول به اول ،

في شيء : جار و مجرور متعلق به (استقرّ، کاننا) مفعول به دوم (يحسب) ،

مما : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای (شيء) ،

انكره : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

ه : مفعول به محلا منصوب ، جمله (انكره) صله موصول ، محلی از اعراب ندارد .

و : حرف عطف ،

يرى : فعل مضارع تقدیرا مرفوع ، فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : از حروف مشبّهه بالفعل ،

من وراء : جار و مجرور متعلق به خبر مقدم (أن) ،

ما : اسم موصول مضاف الیه و محلا مجرور ،

بلغ : فعل ماضی و فاعل (هو) مستتر ، جایز الاستتار ، جمله (بلغ) صله موصول و محلی از

اعراب ندارد ، عائد صله محذوف (ه) ، در اصل (ما بلغه) بوده است ،

مذهبا : اسم (أن) منصوب ،

لغيره : جار و مجرور متعلق به محذوف (استقرّ، کاننا) ، نعت برای (مذهبا)

ه : مضاف الیه و محلا مجرور .

جمله ی (أَنَّ مِنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغَيْرِهِ) در محل نصب ، سدّ مسدّ دو مفعول (یرى)

جمله ی (لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغَيْرِهِ) عطف بر جمله ی (لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِّمَّا

أَنْكَرَهُ)

• وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْثَرُ مِنْ جَهْلٍ نَفْسِهِ،

و : استثنافیہ ،

إن : حرف شرط جازم ،

اضْمَ : فعل ماضی مبنی بر فَتْح ، فعل شرط محلاً مجزوم .

عَلَيْهِ : جار و مجرور متعلق به (اضم) .

أَمْر : فاعل مرفوع ،

اَكْتَمْتُمْ : فعل ماضی ، جواب شرط محلاً مجزوم ،

بَاءَ : حرف جر زائد ، هـ : مفعول به ، محلاً مجرور در لفظ ، منصوب محلاً ،

لَمَّا : جار و مجرور متعلق به (اکتتم) ،

يَعْلَمُ : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (هو) ، جمله (يعلم ...) صله موصول و محلی از اعراب ندارد ،

مِنْ جَهْلٍ : جار و مجرور متعلق به (يعلم) ،

نَفْسِهِ : مضاف الیه مجرور ، هـ : مضاف الیه محلاً مجرور .

• تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ ، وَتَعِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ .

تَصْرُخُ : فعل مضارع مرفوع ،

مِنْ جَوْرِ : جار و مجرور متعلق به (تصرخ) ،

قَضَائِهِ : مضاف الیه مجرور ، هـ : مضاف الیه محلاً مجرور ،

الدَّمَاءُ : فاعل مرفوع ،

و : حرف عطف ،

تَعِجُ : فعل مضارع مرفوع ،

مِنْهُ : جار و مجرور متعلق به (تعج)

المَوَارِيثُ : فاعل مرفوع .

جمله ی (تَعِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ) عطف بر جمله ی (تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ)

• إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا ، وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا ، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنْ

الْكِتَابِ إِذَا تَلَّيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

إِلَى اللَّهِ : جار و مجرور متعلق به (اشكو) ،

أَشْكُو : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (انا) مستتر ، واجب الاستتار

مِنْ مَعْشَرٍ : جار و مجرور متعلق به (اشكو) ،

يَعِيشُونَ : فعل مضارع مرفوع به (نون) ، و : ضمیر متصل ، فاعل مرفوع محلاً ،

جَهْلًا : حال منصوب و ذوالحال آن فاعل (يعيشون) ،

و : حرف عطف ،

یموتون : فعل مضارع مرفوع به (نون) ، و : ضمیر متصل، فاعل مرفوع محلا ،

ضلالا : حال منصوب و ذوالحال آن فاعل (یموتون) .

لیس : از افعال ناقصه ،

فیهم : جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم (لیس) ،

سلعة : اسم لیس مؤخر ، مرفوع

ابور : نعت برای (سلعه) مرفوع ،

من الكتاب : جار و مجرور متعلق به (أبور) ،

إذا : مفعول فیه محلا منصوب و متضمن معنی شرط، غیر جازم ،

تلی : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح و نایب فاعل آن هو مستتر ، جمله ی (تلی) محلا

مجرور مضاف الیه برای (اذا) ، فعل شرط.

حق : نایب مفعول مطلق منصوب ،

تلاوته : مضاف الیه مجرور و هـ : مضاف الیه محلا مجرور و جواب شرط (اذا) محذوف

است .

• وَلَا سِلْعَةٌ اُنْفَقُ بَيْعًا وَلَا اَعْلٰی ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ اِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ اَنْكُرٌ مِنْ

الْمَعْرُوفِ، وَلَا اَعْرِفُ مِنَ الْمُنْكَرِ!

و : حرف عطف ، لا : زائده برای تأکید نفی ،

سلعة : معطوف به اسم لیس مرفوع ،

انفق : نعت برای (سلعه) مرفوع ،

بیعا : تمییز منصوب ،

و : حرف عطف ، لا : حرف زائد برای تأکید نفی ،

اغلی : معطوف به (انفق) مرفوع ،

ثمنا : تمییز منصوب ،

من الكتاب : جار و مجرور متعلق به (اغلی) ،

إذا : مفعول فیه منصوب، ادات شرط غیر جازم ،

حرف : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح و نایب فاعل آن (هو) مستتر به کتاب برمی گردد ،

عن مواضعه : جار و مجرور متعلق به (حرف) ، هـ : مضاف الیه مجرور .

و : حرف عطف ، لا : نافیہ ، غیر عامل

عندہم : ظرف منقول فیہ ، منصوب متعلق بہ محذوف ، خبر مقدم ،

هم : مضاف الیہ محلاً مجرور ،

انکر : مبتدای مزخر مرفوع ،

من المعروف : جار و مجرور متعلق بہ (انکر) ،

و : حرف عطف ،

لا : حرف نئی زائد ،

اعرف : معطوف بہ (انکر) مرفوع

من المنکر : جار و مجرور متعلق بہ (انکر) .

ترجمہ ی خطبہ ۱۷

شناخت بدترین انسانها دشمن‌ترین آفریده‌ها، نزد خدا دو نفرند، مردی که خدا او را به حال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه‌انگیزی می‌کشد، و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است، بار گناه دیگران را بر دوش کشیده، و گرفتار زشتیهای خود نیز می‌باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسانهای نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است. در تاریکیهای فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم‌نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع‌آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است، تا آنکه از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد. روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت در میان مردم با نام قضای به دآوری می‌نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می‌گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرفهای پوچ و توخالی، و رای و نظر دروغین، آماده رفع آن می‌شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می‌کند، عنکبوتی را می‌ماند که در شبها و بافته‌های تار خود چسبیده، نمی‌داند که درست حکم کرده یا برخاست؟ اگر بر صواب باشد می‌ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رای او درست باشد. نادانی است که راه جهالت می‌پوید، کوری است که در تاریکی گمشده خود را می‌جوید، از روی علم و یقین سخن نمی‌گوید، روایت را بدون آگاهی نقل می‌کند، چون تندبادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می‌کند، که بی‌حاصل است. به خدا سوگند نه راه صدور حکم مشکلات را می‌داند، و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد، آنچه را که نپذیرد علم به حساب نمی‌آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی‌داند، اگر حکمی

را نداند آن را می‌پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی‌گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است. به خدا شکایت می‌کنم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند، و با گمراهی می‌میرند، در میان آنها، کالایی خوارتر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند، و متاعی سودآورتر، گران‌بها‌تر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف کنند، و در نزد آنان، چیزی زشت‌تر از معروف، و نیکوتر از منکر نیست

الدرس الرابع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه‌های (۱۸، ۱۹، ۲۰)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه‌های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- لکن و تخفیف آن و حکم آن چیست؟
- ۵- فرق میان حال و نعت چیست؟
- ۶- اعراب عطف بیان چیست؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه‌های فوق

ومن كلام له عليه السلام ١٨

في ذم اختلاف العلماء في الفتيا

رفيه يذم أهل الرأي ويكل أمر الحكم في أمور الدين للقرآن

ثم أهل الرأي

ثَرَدَ عَلَيَّ أَحَدُهُمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ ثَرَدَ يَتَكَ الْقَضِيَّةَ بَعِيْثَهَا عَلَيَّ غَيْرُهُ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِي، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ أَرَءَاهُمْ جَمِيعًا - وَاللَّهُمَّ وَاحِدًا! وَتَبَيَّنَهُمْ وَاحِدًا! وَكُتِبَ لَهُمْ وَاحِدًا! أَفَأَمْرُهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأُطَاعُوا! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْا!

الحكم القرآن أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم علي إتمامه! أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا وعليه أن يرضي؟ أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وسلم عن تبليغه وأدائه والله سبحانه يقول: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) وفيه تبيان لكل شيء، وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه، فقال سبحانه: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا). وإن القرآن ظاهره أتيقن، وباطنه عميق، لا تقني عجائبه، ولا تنقصي غرائبه، ولا تكشف الظلمات إلا به.

شرح المفردات:

ثَرَدَ: ورد، ورود الماء: به آب رسید، می رسد، می آید، در اینجا مجاز است

القضية: جمعاً قضايا المسألة المعروضة للحكم و الفصل فيها: مسأله، مطلب،

استقضاهم: جعلهم قضاة، إختارهم للقضاء: از آنها قضاوت خواسته و آنها را به قضاوت نصب کرد

يُصَوِّبُ: يحكم بصوابها، و هي صحتها: صحيح و درست می شمارد

مَا فَرَطْنَا: من فرض في الشيء قصر و أظهر العجز فيه: قصور نکرد ایم، کوتاهی نکردیم،

التبيان: التوضيح، الوضوح و الظهور: شرح، توضیح، آشکار بودن

أَتَيْقِنُ: معجب، من أتيقن: فرح: شگفت آور، زیبا

تنقصي: تقني و تنعدم: پایان می پذیرد

غرائبه: عجائبه، ما یبعد فهمه، و الغريب هو العجيب غير المألوف: اسرار نهفته

قصر: القصور: کوتاهی کردن

الإعراب

• ثَرَدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ

ترد: فعل مضارع، غايب، معتل الفاء، ثلاثي مجرد، مرفوع

على: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون

احدهم: احد: مجرور به حرف جر، على احد: جار ومجرور متعلق به ترد، هم: مضاف اليه ومجرور محلا.

القضية: اسم، مفرد مونث، معرفه به ال، معرب، فاعل ومرفوع.

في حكم: جار ومجرور متعلق به محذوف حال برای (القضية)

من: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون

الاحكام: جمع حكم، مجرور به حرف جر. جار ومجرور متعلق به محذوف، نعت برای (حكم)

فيحكم: ف: حرف عطف،

يحكم: فعل مضارع، مرفوع، فاعلش هو مستتر، جاز الاستتار، كه به (احدهم) بر می گردد

فيها: جار ومجرور، متعلق به يحكم

برأيه: برای: جار ومجرور متعلق به يحكم، ه: مضاف اليه ومحلا مجرور

• ثُمَّ ثَرَدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةَ بَعَيْنَهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ

ثم: حرف عطف

ترد: فعل مضارع، معتل الفاء، ثلاثي مجرد، مرفوع.

تلك: اسم اشاره، مبني، مونث، فاعل ومرفوع محلا.

القضية: عطف بيان، مرفوع.

يعنيها: ب: حرف جر زائد، عين: تأكيد، لفظا مجرور، محلا مرفوع، ها: مضاف اليه ومجرور محلا.

على غيره: عنى غير: جار ومجرور متعلق به ترد، ه: مضاف اليه ومجرور.

فيحكم: ف: حرف عطف، يحكم: فعل مضارع، مرفوع، فاعلش هو مستتر. جاز الاستنار

فيها: جار ومجرور، متعلق به يحكم

بخلاف: جار ومجرور، متعلق به يحكم

قوله: قول: مضاف اليه ومجرور، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

• ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ

ثم: حرف عطف

يجتمع: فعل مضارع، مرفوع.

القضاء: جمع قاضي، فاعل ومرفوع.

بذلك: جار ومجرور متعلق به يجتمع.

عند: ظرف، مفعول فيه، منصوب

الامام: مضاف اليه ومجرور

الذى: صفت برای الامام ومجرور محلا

استقضاهم: استقضا: فعل ماضی، معتل اللام، مبنی برفتحه ی مقدر فاعلش هو مستتر، هم: ضمیر جمع مذكر غایب، مبنی، مفعول به ومنصوب محلا. جمله ی (استقضاهم) صله ی موصول، محلی از اعراب ندارد.

• فَيُصَوِّبُ آَرَءَهُمْ جَمِيعًا - وَالْهَهُمْ وَاحِدًا! وَتَبِيَهُمْ وَاحِدًا! وَكُنَابُهُمْ وَاحِدًا! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سَنَحَاتُهُ - بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

فَيُصَوِّبُ: ف: حرف عطف،

يصوب: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، معتل العین، متعدی، مرفوع، فاعلش هو مستتر. جایز الاستتار

آراءهم: آراء: جمع مکسر مفرد آن رأی، مفعول به ومنصوب، هم: مضاف اليه ومجرور محلا.

جميعاً: حال منصوب، ذو الحال، هم در آراءهم

و: واو حالیه، مبنی بر فتح

إِلَهُمُ: إله: مبتدا ومرفوع، هم: مضاف اليه ومجرور محلا.

واحد: خبر ومرفوع

و: حرف عطف

نَبِيَّهُمْ: نَبِيٌّ: مبتدا و مرفوع، هم: مضاف الیه و مجرور محلاً.

وَاحِدٌ: خبر و مرفوع، جمله ی (نَبِيَّهُمْ وَاحِدٌ) عطف بر جمله ی (إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ) در محل نصب، حَلّ.

و: حرف عطف

كِتَابُهُمْ: كِتَابٌ: مبتدا و مرفوع، هم: مضاف الیه و مجرور محلاً

وَاحِدٌ: خبر و مرفوع، جمله ی (كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ) در محل نصب، عطف بر جمله ی قَبْل.

أَفَأَمَرَهم: أ: حرف استفهام، ف: زائد، امر: فعل ماضی، مبنی بر فتح، هم: مفعول به و منصوب محلاً.

الله: فاعل و مرفوع

سبحانه: مفعول مطلق تأکیدی برای فعل محذوف، ه: مضاف الیه مجرور محلاً.

بِالاختلاف: جار و مجرور متعلق به امر

فَاطَاعُوهُ: ف: حرف عطف، اطاعوا: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب افعال، معتل العین، متعدی، فاعلش (واو) محلاً مرفوع، ه: مفعول به و منصوب محلاً.

أُم: حرف عطف

نَهَاہُمْ: نَهَا: فعل ماضی، غایب، مجرد، معتل اللام، متعدی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعلش هو مستتر، هم: مفعول به و منصوب محلاً.

عنه: جار و مجرور متعلق به نَهَاہُمْ

فَعَصَوْهُ: ف: حرف عطف، عصوا: فعل ماضی، غایب، معتل اللام، متعدی، مبنی بر ضمه ی مقدر بر حرف عله ی محذوف، فاعلش ضمیر (واو)، ه: مفعول به و منصوب محلا.

• اَمْ اَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحٰنَهُ دِيْنًا نّٰقِصًا فَاَسْتَعٰنَ بِهِمْ عَلٰى اِثْمٰمِهِ! اَمْ كَانُوْا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ اَنْ يَقُوْلُوْا وَعَلَيْهِ اَنْ يَّرْضٰى

اَمْ: حرف عطف

انزل: فعل ماضی غایب، صحیح و سالم، ثلاثی مزید باب افعال، متعدی، مبنی بر فتح.

الله: فاعل و مرفوع

دیناً: اسم، مفرد، نکره، معرب، منصرف، مفعول به و منصوب.

ناقصاً: اسم، نکره، معرب، منصرف - صفت و منصوب.

فاستعان: ف: حرف عطف، استعان: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب استفعال، معتل العین، مبنی بر فتح، فاعلش هو مستتر.

بهم: جار و مجرور متعلق به استعان

على اتمامه: على اتمام: جار و مجرور متعلق به استعان، ه: مضاف الیه و مجرور محلا.

اَمْ: حرف عطف

كانوا: از افعال ناقصه، غایب، ضمیر (واو) اسم کان و مرفوع محلا

شُرَكَاءَ: جمع مکسر شریک، معرب، خبر کان و منصوب

له: جار ومجرور متعلق به شركاء

ف: حرف عطف،

لهم: جار ومجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم و مرفوع محلا.

أن: از حروف ناصبه

يقولوا: فعل مضارع، غايب، معتل العين، منصوب به حذف نون،، فاعلش ضمير (واو)

و مرفوع محلا، جمله ی (ان يقولوا)، مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر

و: حرف عطف

عليه: جار ومجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم و مرفوع محلا

أن: از حروف ناصبه

يرضى: فعل مضارع، تقدیرا منصوب، معتل اللام، غايب، فاعلش هو مستتر، جمله ی (ان

يرضى) مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر و مرفوع محلا،

• أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وسلم عن تبليغه وأذنيه

أم: حرف عطف

انزل: فعل ماضی، غايب، صحيح وسالم، ثلاثی مزید باب افعال، متعدی، مبنی برفتح.

الله: فاعل و مرفوع

ديناً: اسم، مفرد، نکره، معرب، منصرف، مفعول به و منصوب

تَامًا: اسم، مفرد، نكرة، معرب، منصرف، نعت ومنصوب

فَقَصَّرَ: ف: حرف عطف، قَصَّرَ: فعل ماضى، مفرد مذكر غائب، ثلاثى مزيد باب تفعيل، مبنى برفتح.

الرسول: اسم، مفرد، معرب، معرفه به ال، فاعل ومرفوع

عن تبليغِهِ: عن تبليغ: جار ومجرور متعلق به قصر، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

و: حرف عطف

ادائه: اداء: معطوف به تبليغ ومجرور به تبع أن، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

• وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (الأنعام ٣٨/٦) وَفِيهِ تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ

و: واو حالیه

الله: مبتدا ومرفوع

يقول: فعل مضارع، غائب، معتل العين، مجرد، مرفوع، فاعلش هو مستتر، خبر ومرفوع محلا

ما: حرف نفى

فَرَّطْنَا: فعل ماضى، متكلم مع الغير، صحيح، ثلاثى مزيد باب تفعيل، مبنى بر سكون، فاعلش ضمير بارز (نا) ومرفوع محلا

فى الكتاب: جار ومجرور متعلق به فرطنا

من شیء: جار ومجرور . من زائده است، (شیء) لفظاً مجرور، محلاً منصوب. مفعول به، جمله ی (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) سد مسد مفعول به (یقول) ومنصوب محلاً

و: واو حثیه

فیه: جار ومجرور متعلق به محذوف، خبر ومرفوع محلاً

تبیان: مبتدای مؤخر ومرفوع

لِکُلِّ: جار ومجرور متعلق به تبیان

شیء: مضاف الیه ومجرور

• وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ

و: حرف عطف

ذَكَرَ: فعل ماضی، غایب، صحیح وسالم، متعدی، مبنی بر ففتح، فاعلش (هو) مستتر

أَنَّ: از حروف مشبهة بالفعل، مبنی بر فتح

الكتاب: اسم ان ومنصوب

يُصَدِّقُ: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، صحیح وسالم، مرفوع.

بَعْضُهُ: بعض: فاعل ومرفوع، مضاف الیه ومجرور محلاً.

بَعْضًا: مفعول به ومنصوب، جمله ی (یصدق بعضه بعضاً) خبر أن ومرفوع محلاً، وجمله

ی (أن الكتاب ...) در محل نصب مفعول (ذکر)

و: حرف عطف

أنه: أن: از حروف مشبهة بالفعل، ه: اسم ان ومنصوب محلا.

لا: لای نفی جنس

اختلاف: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح

فيه: جار ومجرور متعلق به محذوف، خبر (لا) ومحلا مرفوع، جمله ی (لا اختلاف فيه) خبر ان ومرفوع محلا

• فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (النساء ۸۲/۴)

فقال: ف: حرف عطف، قال: فعل ماضی غایب، معتل العین، مجرد، مبنی بر فتح، فاعلش هو مستتر.

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب، ه: مضاف الیه محلا مجرور.

و: حرف استیناف

لو: حرف شرط، غیر عامل

كان: از افعال ناقصه، ماضی غایب، معتل العین، مبنی بر فتح، فعل شرط، اسم کان (هو) مستتر، جایز الاستتار

من عند: جار ومجرور، در محل نصب متعلق به خبر کان

غیر: مضاف الیه ومجرور

الله: مضاف الیه ومجرور

لَوْجَدُوا: ل: حرف در جواب شرط (لو)،

وجدوا: فعل ماضی غیب، معتل الفاء، متعدی، مبنی بر ضم، فاعلش ضمیر متصل (واو) در محل رفع.

فیه: جار و مجرور، در محل نصب متعلق به مفعول به دوم مؤخر.

اختلافاً: اسم، نکره، معرب، منصرف، مفعول به اول و منصوب

کثیراً: اسم، نکره، معرب، منصرف، صفت و منصوب

• وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنِي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

و: حرف عطف

إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل، مبنی بر فتح

القرآن: اسم، مفرد، معرفه به ال، معرب، اسم (ان) و منصوب

ظاهره: ظاهر: اسم، مفرد، معرب، معرفه به ضمیر، مبتدا و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

انیق: اسم، مفرد، نکره، صفت مشبیه، مشتق، خبر و مرفوع، جمله ی (ظاهره انیق): خبر برای آن و محلاً مرفوع

و: حرف عطف

باطنه: باطن: مبتدا و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

عمیق: اسم، صفت مشبیه، نکره، مشتق، خبر و مرفوع

لا: حرف نفی

تنفی: فعل مضارع، غایب، مجرد، معتل اللام، مرفوع تقدیراً.

عجائبه: عجائب: جمع مکسر مفرد آن عجیب، معرفه به ضمیر، معرب، فاعل و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

و: حرف عطف، لا: حرف نفی

تنقضی: فعل مضارع، غایب، مزید، معتل اللام، از باب انفعال، مرفوع تقدیراً.

غرائبه: غرائب: جمع مکسر مفرد آن غریب، معرب، معرفه به ضمیر. فاعل و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور محلاً.

و: حرف عطف، لا حرف نفی

تُکشف: فعل مضارع مجهول، غایب، صحیح و سالم، مرفوع

الظلمات: جمع ظلمة، معرب، معرفه به ال، نائب فاعل و مرفوع

الا: حرف استثنا

به: جار و مجرور متعلق به تکشف

ترجمه ی خطبه ۱۸

دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می‌برند که با رای خود حکمی صادر می‌کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می‌برند که او درست برخلاف رای اولی، حکم می‌دهد، سپس همه قضات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می‌گردند، او رای همه را بر

حق می‌شمارد!! مبانی وحدت امت اسلامی در صورتیکه خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتایشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف فرمود؟ که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاء خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر (ص) در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: (ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم) و فرمود: (در قرآن بیان هر چیزی است) و یادآور شدیم که: بعض قرآن گواہ بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: (اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد اختلافات زیادی در آن می‌یافتند) هم‌تا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد، و در تاریکیها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد

ومن کلام له علیه السلام ۱۹

قاله للأشعث بن قیس وهو علي منبر الكوفة يخطب،
فمضى في بعض كلامه شيء اعترضه الأشعث فيه، فقال: يا أمير المؤمنين، هذه عليك لا لك،
فخفض عليه السلام إليه بصره ثم قال:
مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِنَّْ لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَايَكَ ابْنُ حَايِكَ! مُنَافِقُ ابْنُ كَافِرٍ! وَاللَّهِ
لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرَ مَرَّةً وَابْتِغَاءً أُخْرَى! فَمَا فَنَّاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَلَا حَسْبُكَ! وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ
عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَسَاقٍ إِلَيْهِمُ الْحَنْفَ، لَحَرِيٌّ أَنْ يَمُوتَهُ الْقَرَبُ، وَلَا يَأْمَنُهُ النَّبْعُ! قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ:

یرید علیه السلام أنه أسر في الكفر مرة وفي الإسلام مرة. وأما قوله: دل على قومه السيف: فأراد به حديثاً كان للأشعث مع خالد بن الوليد باليمامة، غرّ فيه قومه ومكر بهم حتى أوقع بهم خالد، وكان قومه بعد ذلك يسمونه عُرْفَ النار:، وهو اسم للغادر عندهم

شرح المفردات:

الحائك:النساج: بافنده، اسم فاعل از فعل حاك يَحْكُو
 اللعن: الطرد و لعن الله فلانا طرده من رحمته و أبعد: او را از رحمت خود دور کرد.
 الأسير: جمعه أسرى و أسراء و أسارى و أسارى من قبض عليه و أخذ في الحرب و غيرها: اسير
 الفداء: ما يعطيه الأسير لفك رقبته:فديه،تاوان
 دل: الدلالة على الشيء و إليه أرشده و هداه: راهنمایی کرد.
 ساق: الماشية حثها على السير من خلف:رانند
 الحتف: الموت، الهلاك: مرگ، مات حتف أنفه:مات من غير قتل
 لحري: لجدير و خلیق: شایسته، لایق، سزاوار،
 يمفته: يبغضه: بغض و کینه ی اورا می دارد

الاعراب

• مَا يُذْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَايِكَ ابْنُ حَايِكَ! مُنَافِقُ ابْنُ

كَاْفِر

ما:ما اسم استفهام،مبنى بر سکون،در محل رفع،مبتدا
 يذريك:فعل،مضارع، معلوم،معتل،مرفوع تقديرأ،ک،ضمير متصل مفعول به ومنصوب
 محلا،جمله ی(یذریک)در محل رفع خبر
 ما:اسم استفهام،مبنى بر سکون، مبتدا ومرفوع محلا
 عليّ:على:حرف جر،عامل،مبنى بر سکون ،ي:ضمير متکلم وحده،مبنى بر فتح در محل
 جر،جار ومجرور متعلق به محذوف ،خبر (ما)
 ممّا:من:حرف جر،عامل،مبنى بر سکون
 ما:اسم موصول،مبنى بر سکون، در محل جر ،متعلق به محذوف(کائن)

ي: حرف جر، عامل، مبنی بر کسر، ي: ضمیر متکلم وحده، مبنی بر فتح در محل جر .
جار و مجرور متعلق به محذوف، صلته ی موصول.

عليك: علي: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون ،ك: ضمیر مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر
فتح، و مجرور محلا، خبر مقدم و مرفوع محلا

لعنة: اسم، مفرد، مؤنث، معرب، منصرف، معرفه به اضافه، مبتدای مؤخر و مرفوع
الله: مضاف الیه مجرور

و: حرف عطف، مبنی بر فتح

لعنة: معطوف به لعنة و مرفوع

اللاعنين: جمع، مذکر، معرفه به ال، معرب، مشتق اسم فاعل، مضاف الیه و مجرور به
ياء

حائك: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، خبر مرفوع، مبتدای آن محذوف (أنت).

ابن: اسم، معرفه به اضافه، جامد، معرب، بدل و مرفوع

حائك: مضاف الیه مجرور

منافق: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، خبر برای مبتدای محذوف
و مرفوع (أنت يا هو منافق..)

ابن: بدل و مرفوع

کافر: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، مضاف الیه مجرور

● وَاللّٰهِ لَقَدْ اَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَّالْاِسْلَامُ اٰخَرٰی! فَمَا فِذَاكَ مِنْ وَّاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبُكَ!

وَإِنَّ اَمْرًا دَلَّ عَلٰی قَوْمِهِ السَّيْفَ

والله: واو قسم، الله: اسم مجرور به واو قسم، جار و مجرور متعلق به فعل قسم محذوف

لقد: ل: لام تأکید، مبنی بر فتح، قد: حرف تحقیق، مبنی بر سکون.

اسرك: اسر: فعل ماضی، غایب، معلوم، صحیح و مهموز، مبنی بر فتح، ك: ضمیر
متصل، مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر فتح، مفعول به و محلا منصوب

الكفر: فاعل ومرفوع

مرّة: ظرف زمان، معرب، منصرف، منصوب

والاسلام: اسم، معرفه به ال، معرب، مشتق، معطوف به الكفر ومرفوع

أخرى: اسم، معرب، منصرف، نعت برای (مرّة) محذوف، ومنصوب تقدیرا

فما: حرف عطف، مبنی بر فتح، غیر عامل، ما: نافی، مبنی بر سکون

فذاك: فدا: فعل ماضی، غایب، معلوم، معتل، متعدی، ك: ضمیر مفعولی، مبنی بر فتح، مفرد

مذكر مخاطب، مفعول به ومحلا منصوب

من: حرف جر، زائد، عامل، مبنی بر سکون

واحدة: اسم، نکره، مشتق، مفرد، مونث، منصرف، مجرور لفظاً مرفوع محلاً، فاعل

منهما: من: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون هما: ضمیر مثنی مذكر، مبنی بر سکون، جار

ومجرور محلاً

مالك: مال: اسم، معرب، مفرد، معرفه به اضافه، بدل از فاعل ومرفوع، ك: ضمیر مفرد

مذكر مخاطب، مبنی بر فتح، مضاف الیه ومجرور

و: حرف عطف، مبنی بر فتح

لا: حرف نفی

حَسْبُكَ: حسب: اسم، معرب، معرفه به اضافه، جامد، معطوف به مال ومرفوع، ك:

ضمیر مفرد مذكر مخاطب، مبنی بر فتح، مضاف الیه ومجرور محلاً

و أن: حرف مشبّهة بالفعل، مبنی بر فتح، عامل

إمراً: اسم، نکره، مفرد، معرب، منصرف، جامد، اسم ان ومنصوب

دلّ: فعل، ماضی، غایب، معلوم، صحیح ومضاعف، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله

ی (دلّ...) نعت برای (إمراً) محلاً مجرور

على: حرف جر، مبنی بر سکون، عامل

قرمه: قوم: اسم جمع، معرفه به اضافه، جامد، معرب، منصرف، جار و مجرور متعلق (دل)

ه: ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر کسر، مضاف الیه و مجرور محلا

السيف: اسم، معرفه به ال، مفرد مذکر، معرب، جامد، مفعول به و منصوب

و: ساقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحْرِيَّ أَنْ يَمُقَّتَهُ الْقَرِيبُ، وَلَا يَأْمَنَهُ الْبَاعِدُ

و: حرف عطف

ساقَ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، معتل اجوف، متعدی، معلوم، فاعلش ضمیر مستتر هو، عطف بر (دل) محلا مجرور.

إلَيْهِمُ: الی: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون، هم: ضمیر جمع مذکر غایب، مبنی بر سکون، و مجرور محلا، جار و مجرور متعلق به (ساق)

الْحَتْفَ: اسم، معرفه به ال، معرب، جامد، مفعول به و منصوب

لَحْرِيَّ: ل: لام تاکید، مبنی بر فتح حرّی: اسم، مفرد، معرب، منصرف، خبر (ان) و مرفوع

ان: از حروف ناصبه فعل مضارع، مبنی بر سکون، عامل

يَمُقَّتَهُ: يمقتّ: فعل مضارع غایب، معلوم، صحیح و سالم، متعدی، منصوب، ه: ضمیر مفرد

مذکر غایب، مبنی بر ضم، در محل نصب مفعول به،

الْقَرِيبُ: اسم، معرفه به ال، مشتق، معرب، فاعل و مرفوع

و: حرف عطف، مبنی بر فتح، لا: حرف نفی، مبنی بر سکون

يَأْمَنَهُ: يَأْمَنُ: فعل مضارع، غایب، معلوم، متعدی، معطوف به يمقتّ و منصوب محلا

ه: ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر ضم، مفعول به و منصوب محلا

الْبَاعِدُ: اسم، معرفه به ال، مشتق، معرب، فاعل و مرفوع

ترجمه ی خطبه ۱۹

سوابق تاریخی نکوهیده اشعث بن قیس چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده، منافق پسر کافر، سوگند به خدا، تو یکبار در زمن کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد، آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ

و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند. (منظور امام (ع) این است که اشعث ابن قیس یک بار وقتی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر آنگاه که مسلمان شد و شمشیرها را به سوی قبیله‌اش راهنمایی کرد، مربوط به جریانی است که اشعث قبیله خود را فریب داد تا خالد بن ولید، آنها را غافلگیر کند و از دم شمشیر بگذراند که پس از آن خیانت او را با لقب (عرف النار) چیزی که آتش را بپوشاند، می‌نامیدند و این لقبی بود که به نیرنگباز می‌دادند)

ومن خطبة له عليه السلام ٢٠

وفيه ينفر من الغفلة وينبه إلي الفرار لله

فإنكم لو قد عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم ووهلتم، وسميتم وأطعتم، ولكن محجوب عنكم ما قد عاينوا، وقريب ما يطرح الحجاب! ولقد بصرتم إن أبصرتم، وأسميتم إن سميتم، وهديتم إن اهتديتم، وبحق أقول لكم: لقد جاهرتكم العير، وزجرتكم بما فيه مزجج، وما يبلغ عن الله بعد رسل السماء إلا البشر.

شرح المفردات:

عاین: راه بعینه، مصدره، معاینه و عیان: آن را با چشم خود دید. در ضرب المثل آمده است (لیس الخبر كالعیان) شنیدن کی بود مانند دیدن.

الجزع: الفزع، عدم الصبر علی المصیبة بإظهار الحزن و الكدر: در مصیبت بی تابی کردن، مصدر جَزَعَه است.

وهلتم: من الوهل و هو الخوف و الفزع مع الدهشة، وَهَلَ-يَوْهَلُ، وهلا: ترسیدید

المحجوب: المستور، و الحجاب کل ما حال بین شینین. حجاب، پوشیده شده

يُطرح: یلقى و یرمی: مضارع باب افعال است، مجرد و مزید هر دو به یک معنی اند، اطرحة بمعنی طرحه، انداخته می شود، بر داشته می شود

بصرتم: جعلهم يبصرون، و البصر بالعين و البصيرة في القلب: بینا شدید، أبصر: نظر ببصره، بصرفلانا الامر: وضعه له.

جاهرتكم: من الجهر و هو الارتفاع و كلام جهير أي عال: با صدای بلند به شما گفتم

العیر: المواعظ، جمع العبرة: پند. والعبرة: الدمعة، اشک

زجره: منع: اورا راند، المزدجر المتعظ. مصدر میمی: پند و موعظه.

الاعراب

• فَبِئْسَ لَوْ غَايْتُمْ مَا قَدْ غَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعُكُمْ وَوَهْلُكُمْ، وَاسْمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ

ف: حرف استیناف

انکم: ان: از حروف مشبیه بالفعل، عامل، مبنی بر فتح، کم: ضمیر جمع مذكر مخاطب، مبنی بر سکون،

اسم ان و منصوب محلا

لو: حرف شرط، مبنی بر سکون، غیر عامل

عایتکم: فعل ماضی، مخاطب، ثلاثی مزید باب مفاعله، اجوف، معلوم، متعدی، مبنی بر سکون، فاعلش (تم)

(تم) در محل رفع

ما: موصول، مبنی بر سکون، مفعول به و منصوب محلا

قد: حرف تحقیق

عاین: فعل ماضی مقرون به قد، مفرد مذكر غایب، معتل، معلوم،

من: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلا مرفوع

مات: فعل ماضی، مبنی بر فتح، غایب، لازم، معلوم، معتل اجوف، فاعلش هو مستتر،

منکم: جار و مجرور متعلق به (مات) جمله ی (قَدْ غَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ) صله ی موصول (ما) و

جمله ی (مَاتَ مِنْكُمْ) صله ی موصول (من).

ل: حرف در جواب لو

جزعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، لازم، صحیح و سالم، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم)

(تم) جواب شرط

و: حرف عطف، مبنی بر فتح،

وهلتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، لازم، معتل، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف

به جزعتم

و: حرف عطف

سمعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف به وهلتم

و: حرف عطف

أطعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، معتل، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف به سمعتم

• وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَلُوا، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ

ولكن: و: حرف عطف، مبنی بر فتح، لکن: از حروف مشبهة بالفعل که مخفف شده پس عمل نمی کند

❖ لکن بسکون النون: حرف ابتداء، مخففة من الثقلية، ليس لها عمل، وتدخل على

الجملة الاسمية والفعلية، وقد تسبقها الواو، وتحتل العطف والزيادة (معجم

الشوارد النحوية، ۵۱۴)

محجوب: اسم مفعول، نکره، منصرف، معرب، مشتق، خبر برای مبتدای محذوف (هویا

ذلک) ، یا، محجوب: مبتدا، ما: اسم موصول، نائب فاعل محجوب، وجانشین خبر

عنکم : جار ومجرور متعلق به (محجوب)

ما: ما مصدریه، مبنی بر سکون

عاینوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، معتل، ثلاثی مزید باب مفاعله، معلوم، فاعلش

واو، مصدر مؤول، نائب فاعل (محجوب)

و: حرف عطف

قريب: اسم، نکره، مفرد، مشتق، معرب، منصرف، خبر مقدم مرفوع،

ما: مصدریه

يطرح: فعل، مضارع، غایب، مجهول، صحیح وسالم

الحجاب: نائب فاعل ومرفوع

(مَا يُطْرَحُ) مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر، در اصل چنین بوده است (طرح الحجاب قريب)

جملة (قريب..) معطوف به جملة (محجوب..) ومحلًا مرفوع

• وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَهَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ،

لقد: لام ابتداء، حرف تأکید، لام موطنه برای قسم، مبنی بر فتح، قد: حرف تحقیق، مبنی

بر سکون، غیر عامل.

بَصُرْتُمْ: فعل ماضی، مخاطب، مجهول، ثلاثی مزید باب تفعیل، نائب فاعلش ضمیر بارز، تم

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

أَبْصُرْتُمْ: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم،
و: حرف عطف، مبنی بر ففتح

أَسْمَعْتُمْ: فعل ماضی، مجهول، مخاطب، صحیح و سالم، نائب فاعلش تم، عطف بر (أَبْصُرْتُمْ)

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

سَمِعْتُمْ: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، صحیح و سالم، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم،
و: حرف عطف

هَدَيْتُمْ: فعل ماضی، مجهول، مخاطب، معتل، نائب فاعلش تم، عطف بر (سَمِعْتُمْ)

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

أَهْتَدَيْتُمْ: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، معتل، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم

• وَبِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرُ، وَزَجَرْتُكُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَمَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ.

بحقّ: حرف جر، مبنی بر کسر، عامل حقّ: اسم، مفرد، معرب، جامد، جار و مجرور متعلق به (اقول)

اقول: فعل مضارع، متکلم وحده، معتل اجوف، معلوم، فاعلش ضمیر مستتر (انا) واجب الاستتار

لکم: جار و مجرور متعلق به (اقول)

لقد: حرف تأکید و تحقیق

جاهر تکم: جاهرت: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب مفاعله، معلوم، صحیح و سالم
 کم: ضمیر جمع مذکر مخاطب، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب
 العبر: اسم، جمع مکسر عبرة، معرفه به ال، جامد، معرب، فاعل و مرفوع
 و: حرف عطف

زُجرتم: فعل، مخاطب، مجهول، صحیح و سالم، نائب فاعلش ضمیر بارز، تم
 بما: جار و مجرور متعلق به (زجرتم)

فیه: جار و مجرور متعلق به خبر مقدم و مرفوع محلاً
 مزدجر: مبتدای مؤخر و مرفوع، (فیه مزدجر): صله برای ما
 ما: ما نافی، مبنی بر سکون

یبلغ: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، معلوم، مرفوع
 عن الله: جار و مجرور، متعلق به (یبلغ)
 بعد: ظرف، معرب، منصوب

رُسِّل: مضاف الیه و مجرور، السماء: مضاف الیه و مجرور
 الا: حرف استثنا، مبنی بر سکون

البشر: فاعل یبلغ و مرفوع، یا بدل از مستثنی منه محذوف (أحد)

ترجمه ی خطبه ۲۰

علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید، و
 می‌ترسیدید، و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید، ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است، و
 نزدیک است که پرده‌ها فرو افتد. گر چه حقیقت را به شما نیز نشان دادند، اگر بدرستی بنگرید، و
 ندای حق را به شما شنوندند. اگر به خوبی بشنوید، و به راه راست هدایتتان کردند. اگر هدایت
 بپذیرید، راست می‌گویم، مطالب عبرت‌آموز اندر زدهنده را آشکارا دیدید، و از حرام الهی نهی
 شدید، و پس از فرشتگان آسمانی، هیچ کس جز انسان، فرمان خداوند را ابلاغ نمی‌کند

الدرس الخامس

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۱، ۲۲، ۲۳)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- اعراب جمله‌های درس چیست؟
- ۵- اعراب بعد و مضاف الیه آن چیست؟
- ۶- ما ی کافه کجا می آید؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کنیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 21

وهي كلمة جامعة للعظة والحكمة

فإنَّ الغاية أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَخْذُوكُمْ، تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: أَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَوْ وَزَنَ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَكَلَامِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا. فَأَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا؛، فَمَا سَمِعَ كَلَامَ أَقْلٍ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرَ مِنْهُ مَحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ غُورَهَا مِنْ كَلِمَةٍ! وَأَنْقَعَ نَطْفَتُهَا مِنْ حِكْمَةٍ! وَقَدْ نَبَهْنَا فِي كِتَابِ الْخَصَائِصِ: عَلَيَّ عَظَمَ قَدْرُهَا وَشَرَفَ جَوْهَرُهَا.

شرح المفردات:

الغاية: الغاية من كل شيء، نهايته: انتها، نتيجة.

الأمَامُ: بفتح الالف، المقصد، من أَمَّ يَوْمٌ: جَلَّوْا، مقصد.

وَرَاءَ: من واريته، أى سترته، وخلف الشيء، متوارية عنه: پشت سر.

السَّاعَةُ: القيامة، ساعة الإنسان، زمان موته: روز قیامت، زمان مرگ انسان، (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ

اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتُنَّا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى

ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ) ٣١/٦

تحدوكم: من حد الإبل إذا غنى لها ليحثها على المسير: بلند کردن صدا (آواز خواندن) برای راندن شتر.

تخففوا: من خف ضد ثقل خفف في ذنوبه إذا قللها، المراد هنا التخفف من اوزار الشهوات: سبکبار شوید، از بار

شهوآت خالی شوید.

تَلْحَقُوا: من لحقه إذا أدركه و تلاحق تتابع: می رسید.

الاعراب

ف: استئنافیه، غیر عامل.

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل، عامل.

الغاية: اسم إن، منصوب.

أَمَامَكُمْ: شبه جمله، خبر إن و محلا مرفوع، كم: مضاف اليه مجرور محلا.

و: حرف عطف

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل، عامل.

وَرَأَيْتُمْ : شبه جمله، خبرِ اِنْ و محلا مرفوع . كم: مضاف اليه مجرور محلا

السَّاعَةِ : اسم اِنْ، منصوب.

تُحَذِّرُكُمْ : فعل مضارع، مرفوع، فاعل : هي مستتر . كم : مفعول به، محلا منصوب، جمله حالیه، پ خبر بر ی

مبتدای محذوف. السَّاعَةُ تُحَذِّرُكُمْ

تَحَقَّقُوا : فعل امر فعل، از باب تفعّل، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

تَلَحَّظُوا : فعل مضارع مجزوء به اِنْ شرطیه محذوف با فعل شرط، جواب شرط. (اِنْ تَتَحَقَّقُوا تَلَحَّظُوا)

فَ: حرف عطف

اِنْ: از حروف مشبّهه بالفعل، عامل

مَا : كافه، حرف، غیر عامل.

يُنْتَظَرُ : مضارع مجهول، مرفوع، از باب افتعال

بِأَوَّلِكُمْ : جار و مجرور متعلق به يُنْتَظَرُ، كم: مضاف انیه محلا مجرور.

أَخْرُكُمُ : نایب فاعل . كم : مضاف اليه و مجرور

ترجمه ی خطبه ۲۱

راه رستگاری قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می راند، سبکبار شوید تا

برسید، همانا آنان که رفتند در انتظار رسیدن شمایند. (این سخن امام (ع) پس از سخن خدا و

پیامبر (ص) با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری دارد و از آن پیشی می گیرد و از جمله

(سبکبار شوید تا برسید) کلامی کوتاهتر و پر معنی تر از آن شنیده نشده چه کلمه ژرف و بلندی؟

چه جمله پر معنی و حکمت آمیزی است؟ که تشنگی را با آب حکمت می زداید ما عظمت و شرافت

این جمله را در کتاب خود به نام (الخصائص) بیان کرده ای

ومن خطبة له عليه السلام: 22

حين بلغه خبر الناكثين ببيعته

و فيها يذم عملهم و يلزمهم دم عثمان و يتهدهم بالحرب

ذم الناكثين

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجَعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ،
وَاللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُكْرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِيفًا.

يذم عثمان

وَأَنَّهُمْ لِيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، فَلَنَنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصِيبِهِمْ مِنْهُ، وَلَكِنْ
كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنْ أَغْظَمَ حُجَّتَهُمْ لَعَلِّي أَنفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ،
وَيُخَيِّرُونَ بَذْعَةً قَدْ أَمِيتَتْ. يَا حَيَّةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمَّ أَحْيَبَ! وَإِنِّي لِرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ
فِيهِمْ.

التهديد بالحرب

فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيَتْهُمْ حَدَّ السَّيْفِ، وَكَفَى بِهِ شَاقِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَتَنَاصَرَا لِلْحَقِّ! وَمِنْ الْعَجَبِ بَعَثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ
أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبْلَنَّهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ!
وَإِنِّي لَعَلِّي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرُ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

شرح المفردات:

ذَمَّرَ: على رواية التخفيف ، من باب ضرب ونصر: حث، تشويق كرد، أما على رواية

التثقيل، ذَمَّرَ: حَضَّ مع لوم ، شَجَعَ: بر كاری با توبيخ ترغيب كرد .

استجلب الشيء : طَبَّ جلبه : جلب كرد ، گرد آوری كرد ، وقيل من الجلبَة، أى رفع الصوت ، والنضوضاء: سر وصدا كرد،

الاجلب : الجلب - بالتحريك :- ما يجلب من بلد إلى بلد ، وهو فعلٌ بمعنى مفعول مثل سَلَب بمعنى مسلوب، والمراد هنا بقوله واستجلب جلبه: جمع جماعته، كقوله ذمّر حزبه: ان چه از شهری به شهر دیگر برده می شود . جلب، مصدر است به معنی اسم مفعول ، مجلوب

النصاب : النصاب - بكسر النون ، الاصل او المنبت وأول كل شيء: بازگشت ، اول هر چیزی .

انكر عليه فعله : عابه و نپناه عنه : عیب از او گرفت و او را از آن نهی كرد .

النصف : بفتحين ج أنصاف و نصف، الكهل الذى بلغ نصف عمره، و العدل : عدالت و انصاف .

سفك - : سفك الدم ، الدمع ، الماء ، صبّه، اراقه : خون ، اشك و آب را ریخت ، این كلمه بیش تر درباره ی ریختن خون به کار می رود .

النصيب : الحصة من الشيء، السهم ، الحظ: سهمیه از هر چیزی ، والجمع أنصبة

ولي - وليا الشيء : ملك امرء و قام به : عهده دار و مسؤول آن امر شد .

التبعة : ما يترتب على الفعل من الخير او الشر، المواخذة : خیر یا شری که پس از انجام کاری

مترتب می شود ، اسم جامد .

ارتضع : رَضَعَ : امتص الثدي او الضرع : شیر پستان انسان یا حیوان را مکید، از پستان شیر نوشید .

فطمت - الام الرضيع فطما : فصلته عن الرضاعة : بچه را از شیر باز گرفت ، .

الخبيبة : انقطاع الامل : نومیدی مصدر فعل خاب - قطع امید .

أبى - : إباء ، استعصى، امتنع، كل إباء امتناع، وليس كل امتناع إباء : نافرمانی كرد ، سرپیچی كرد ، خودداری كرد .

الحد من السيف : طرفه الرقيق ، منتهاه : لبه تیزهر شمشیر ، انتهای آن ، .

بَرَزَ الرجز - بروزاً : خرج ، ظهر : بیرون آمد ، پدیدار گشت . بارز برازاً و مبارزاً .

الطعان : المضاربة بالرماح : با نیزه همدیگر را زدن ، مصدر باب مفاعله .

انجلاد : المضاربة بالسيوف : با شمشیر همدیگر را زدن ، مصدر باب مفاعله .

هَبَلَتْ - هبلا الام ولدها : تكلته : مادر به عزای فرزندش نشست .

الهبول : المرأة التي لا يبقى لها ولد : زن که فرزندبرایش نمی ماند .

الشكول : المرأة التي تكلت ولدها: زنی که فرزندش را از دست داده است

أرهب : خوف، فرّاح : از باب افعال، ترساند. ارهابی، تروریست، الرهبة والرهبانية، التعبد من فرط
الرهبة

الإعراب

• ألا وإن الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ

إِلَى نَصَابِهِ

الا : حرف استفتاح، حرف تنبيه

و: حرف استئناف

إن : از حروف مشبهة بالفعل

الشَّيْطَانَ: اسم (إن) منصوب

قَدْ : حرف تحقيق

ذمر: فعل ماضى مبنى بفتح، فاعل آن ضمير مستتر (هو) كه به شيطان برمی گردد
حزبه : مفعول به و منصوب، ه مضاف اليه و مجرور محلا : جمله فعلیه (قَدْ ذَمَّرَ ...) خبر

إنَّ و محلا مرفوع

و: حرف عطف

استجلب : فعل ماضى مبنى بر فتح، فاعل آن ضمير مستتر (هو) كه به شيطان برمی گردد

جلب : مفعول به و منصوب : ه مضاف اليه و مجرور محلا : جمله (استجلب جلبه) محلا

مرفوع، عطف بر جمله ی (قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ) خبر إن.

لـ : حرف ناصبه به ان مقدر، يعود : فعل مضارع منصوب به ان ناصبه ی مقدر

الجور: فاعل و مرفوع

إلى : حرف جر : أوطانه مجرور به كسره : ه مضاف اليه و محلا مجرور، جار و مجرور

متعلق به فعل (يعود) است، مصدر مؤول به (لعودة الجور إلى أوطانه) محلا مجرور :

و: حرف عطف

يرجع فعل مضارع معطوف بر (يعود) و منصوب

الباطل : فاعل و مرفوع :

إلى : حرف جر: نصابه اسم مجرور به كسره، ه مضاف اليه مجرور محلا، مصدر مؤول به

(رجوع الباطل ...) محلا مجرور معطوف به مصدر قبلی .

• **وَاللّٰهُ مَا اَنْكَرُوا عَلٰی مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِيْ وَبَيْنَهُمْ نَصِیْفًا.**

و: حرف جر، الله: اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف تقدیر آن (افسد)

ما: حرف نفی

انکروا: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: فاعل و محلا مرفوع

علی: جار و مجرور متعلق به انکروا

منکرا: مفعول به و منصوب و جمله (ما انکروا ...) جواب قسم، محلی از اعراب ندارد.

و: حرف عطف

لا: حرف نفی زائد، برای تأکید نفی

جعلوا: فعل ماضی مبنی بر ضم: و: فاعل و محلا مرفوع

بینی: مفعول فیه و منصوب تقدیرا، ی: مضاف الیه و محلا مجرور

و: حرف عطف:

بین: ظرف منصوب و معطوف بر (بینی) منصوب، هم: مضاف الیه محلا مجرور

نصفا: مفعول به منصوب و جمله (ولا جعلوا ...) معطوف بر جمله قبل، محلی از اعراب

ندارد.

• **وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرْكَوْهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، فَلَيْنَ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُم لَنَصِيبَهُمْ**

مِنْهُ

و: حرف عطف

ان: از حروف مشبیه بالفعل، هم: اسم (ان) محلا منصوب

لا: لام تأکید: یطلبون: فعل مضارع مرفوع به نون، و: فاعل محلا مرفوع: جمله یطلبون

خبر (ان) و محلا مرفوع، جمله (انهم لیطلبون) معطوف بر جواب قسم و محلی از اعراب

ندارد:

حقا: مفعول به منصوب

هم: مبتدا و محلا مرفوع

ترکوه: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: فاعل و محلا مرفوع، ه: مفعول به و محلا منصوب:

جمله ترکوه خبر محلا مرفوع: جمله (هم ترکوه) نعت برای (حقا) و محلا منصوب. (هم

ترکوه) جمله ی حالیه برای (وار) فاعل یطلبون

و: حرف عطف

دما : معطوف به (حقا) و منصوب

هم : مبتدا و محلا مرفوع

سفکود: فعل ماضی مبنی بر ضم ، و: فاعل و محلا مرفوع : د: مفعول به و محلا منصوب :
جمله (هم سفکوه) نعت برای (دما) و محلا منصوب .

ف: حرف عطف :

ل: موطنة برای قسم

إن: حرف شرط

كنت: فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون ، ت: اسم کان و مرفوع محلا : فعل كنت فعل شرط
و محلا مجزوم

شریکهم : خبر (کان) و منصوب به فتحه : هم مضاف الیه ، مجرور محلا

فیه : جار و مجرور متعلق به شریک

ف: رابط جواب شرط

إن: از حروف مشبهة بالفعل

لهم : جار و مجرور متعلق به محذوف (کائن ، موجود) خبر إن ،

لنصیبهم : ، ل: تأکید ، نصیب اسم إن مؤخر و منصوب ،

هم : مضاف الیه محلا مجرور :

منه : جار و مجرور متعلق به کائنا حال از نصیب : جمله (إن لهم لنصیبهم منه) جواب شرط ،
محلا مجزوم و جمله (لنن ...) محلی از اعراب ندارد و معطوف بر جمله ی جواب قسم .

• وَلَئِنْ كَانُوا وَلَوْ دُونِي، فَمَا التَّبَعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَكْثَرَ حُجَّتِهِمْ لَعَلِّي أَنفُسِهِمْ،

و: حرف عطف

ل: موطنة برای قسم

إن: ادات شرط ، جازم

كانوا : فعل ماضی ناقص مبنی بر ضم : و: ضمیر اسم کان و محلا مرفوع ، کان، فعل شرط
مجزوم

ولوه : فعل ماضی ، لفیف ، ولی ، مبنی بر ضم : و: فاعل و محلا مرفوع : ه: مفعول به و محلا
منصوب ، جمله (ولوه) خبر کان و محلا منصوب

دونی : ظرف مفعول فیه و منصوب تقدیرا : ی : مضاف الیه و مجرور محلا ، دونی متعلق به
ولود

ف: رابط در جواب شرط

ما: نافیہ ، غیر عامل

انتبعة: مبتدا و مرفوع

إلا: ادات حصر (ما والا)

عند: ظرف متعلق به (موجوده) خبر برای التبعة

هم: ضمیر مضاف الیه و محلا مجرور : جمله (فما التبعة ...) جواب شرط ، محلا مجزوم .

و: حرف عطف

إن: از حروف مثبته بالفعل

اعظم: اسم (إن) منصوب

حجتهم: مضاف الیه مجرور : هم مضاف الیه محلا مجرور

ل: حرف تأکید

علی: حرف جر : أنفس: اسم مجرور ، جارو مجرور متعلق به محذوف (کائن، یکون) خبر إن

هم: مضاف الیه مجرور .

• يَرْضَعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيَحْيُونَ بَدْعَةَ قَدْ أَمِيتُ.

يرضعون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون : و: فاعل و محلا مرفوع

أما: مفعول به منصوب

قد: حرف تحقيق

فطمت: فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن (هی) مستتر به اما برمی گردد ، جمله (قد فطمت

(نعت برای أما و منصوب محلا .

و: حرف عطف

يحيون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل و محلا مرفوع

بدعة: مفعول به منصوب

قد: حرف تحقيق

أميتت: فعل ماضی مبنی بر فتح و نایب فاعل آن (هی) به بدعة برمی گردد : جمله (قد أميتت

(نعت برای بدعة و محلا منصوب.

• يَا خَيِّبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمُّ أَجِيبُ! وَإِنِّي لِرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

يا : حرف ندا

خبيبة : منادى منصوب

الداعي : مضاف اليه و مجرور تقديرا

من: مبتدا و محلا مرفوع

دعا: فعل ماضى مبنى بر فتح مقدر، فاعل آن (هو) به من برمى گردد : جمله (دعا) خبر
و محلا مرفوع

و : حرف عطف

الى : حرف جر

ما : اسم استفهام و محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق به فعل (أجيب)

اجيب: فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتح ونايب فاعل آن (هو) .

و: حرف استئناف

إنّ : از حروف مشبهة بالفعل : ي : اسم (إنّ) و محلا منصوب

لـ : حرف تأكيد

راض: خبر إنّ و مرفوع تقديرا

بحجة : جار و مجرور متعلق به راض ،

الله : مضاف اليه مجرور

عليهم: جار و مجرور متعلق به (كانه) حال از حجة

و: حرف عطف

علم : معطوف بر (حجة) و مجرور : هـ: مضاف اليه و محلا مجرور

فيهم : جار و مجرور متعلق به (علم) .

• فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيتُهُمْ حَذَّ السِّيفِ، وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ! وَمِنْ الْعَجَبِ

بَعَثَهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْنِرَ لِلْجَلَادِ!

فاء : استئناف

إن : حرف شرط ، جازم

أبوا : فعل ماضى مبنى بر ضم مقدره : و: فاعل محلا مرفوع : فعل ابوا محلا مجزوم ، فعل
شرط

اعضیتید: فعل ماضی مبنی بر سکون : تَأْ فاعل و محلاً مرفوع : هم مفعول به و محلاً منصوب : فعل (اعضیتهم) محلاً مجزوم ، جواب شرط

حَذَّ : مفعول به منصوب

السيف: مضاف الیه مجرور .

و : حرف استئناف

کفی: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر

ب: حرف جر زائد

له: فاعل مجرور لفضا و مرفوع محلاً

شافیا: تمییز منصوب

من انباط: جار و مجرور متعلق به (شافیا)

و : حرف عطف

ناصر: معطوف بر (شافیا) و منصوب

للحق: جار و مجرور متعلق به (ناصر) .

و : استئناف

من العجب: جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر مقدم

بعثهم: مبتدای مؤخر و مرفوع : هم: مضاف الیه مجرور

إلی: جار و مجرور متعلق به بعثهم

أن: از حروف ناصبه

أبرز: فعل مضارع منصوب، فاعل آن أنا مستتر، جمله ی (أن أبرز) مؤول به مصدر، مفعول به برای فعل محذوف، (یطلبون) البراز

للطعان: جار و مجرور متعلق به أبرز ،

و: حرف عطف

أن: از حروف ناصبه

أصبر: فعل مضارع منصوب و فاعل آن أنا مستتر

للجلاد: جار و مجرور متعلق به أصبر و جمله ی (أن اصبر...) معطوف بر (أن أبرز) و محلاً منصوب .

• هَبْلَثُهُمُ الْهَبُولُ ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلِي يَقِينُ مِنْ رَبِّي،
وَعَبْرُ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

هَبْلَثُهُمُ: فعل ماضی مبنی بر فتح : هم : مفعول به و محلا منصوب

الْهَبُولُ : فاعل مرفوع

لَقَدْ : لام موطئة برای قسم : قد : حرف تحقیق

كُنْتُ : فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون ، تْ : اسم آن ، محلا مرفوع

و: حرف زائد

ما : حرف نفی

أَهْدَدُ: فعل مضارع مجهول مرفوع ، نایب فاعل آن أنا مستتر: جمله فعلیه (ما اهدد) خبر کان و
محلا منصوب

بالحرب جار و مجرور متعلق به اهدد .

و : حرف عطف

لا: زانده برای تأکید نفی

أَرْهَبُ: فعل مضارع مجهول مرفوع و نایب فاعل آن أنا مستتر

بالضرب : جار و مجرور متعلق به أرهب .

و: واو حالیه

إِنِّي : از حرب مشبیه بالفعل ، ی: اسم آن در محل نصب

لام: حرف تأکید

على یقین : جار و مجرور متعلق به محذوف (کائن) خبر برای (إن)

من : حرف جر

رب : مجرور به حرف جر ، ی : مضاف الیه مجرور محلا ، جار و مجرور متعلق به (کائن)

نعت برای یقین : جمله (إنی لعلی ...) محلا منصوب حال .

و : حرف عطف

غیر: معطوف بر یقین و مجرور به کسره

شبهه : مضاف الیه مجرور

من دینی: جار و مجرور متعلق به (کائن) نعت برای شبهه : ی : مضاف الیه محلا مجرور .

ترجمه ی خطبه ۲۲

امام (ع) و شهادت ناکثین (اصحاب جمل) آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا باز دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود. سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حتی را می طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می خواهند از پستان مدبری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مذتهاست مرده، و چه دعوت کننده ای؟! و چه اجابت کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خستادم. اما اگر از آن سر باز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه های آنان قرار گیرم و ضربت های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم

وتشتمل علي تهذيب الفقراء بالزهد وتأديب الاغنياء بالشفقة

تهذيب الفقراء

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ لِقْصَانٍ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً، فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَعْشَ دَنَاءَةً تُظْهِرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ، وَيُعْزِي بِهَا لِئَامُ النَّاسِ، كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيَرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمَ. وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ دَوَاهِلُ وَمَالٍ، وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسْبُهُ. إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ، فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَغْذِيرٍ، وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ يَكِلْهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ. نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَمُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ، وَمُرَاقِقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.

تأديب الاغنياء

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَشِيرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسِّنِّيَّاتِ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَالْمُهْمُ لِشَعْبِهِ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرًا لَهُ مِنَ الْمَالِ: يُورِثُهُ غَيْرَةً. وَ مِنْهَا: أَلَا لَا يَغْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنْ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ، وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا يَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدَ وَاحِدَةٍ، وَيَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٍ; وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَسْتَنْدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: أَقُولُ: الْغَفِيرَةُ هِيَ هُنَا الزِّيَادَةُ وَالْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ الْكَثِيرُ: الْجَمُ الْغَفِيرُ. وَ يَرُوي عِفْوَةً مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ: وَالْعِفْوَةُ: الْخِيَارُ مِنَ الشَّيْءِ يُقَالُ: أَكَلْتُ عِفْوَةَ الطَّعَامِ أَيْ خِيَارَهُ. وَمَا أَحْسَنَ الْمَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ... إِلَى تَمَامِ الْكَلَامِ، فَإِنَّ الْمَمْسَكَ خَيْرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا يَمْسِكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ; فَإِذَا احتَاجَ إِلَى نَصْرَتِهِمْ، وَاضْطَرَّ إِلَى مَرَاغِدَتِهِمْ، قَعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ، وَتَنَاقَلُوا عَنْ صَوْتِهِ، فَمَنْعَ تَرَافُدِ الْأَيْدِي الْكَثِيرَةِ، وَتَنَاهُضِ الْأَقْدَامِ الْجَمَّةِ.

شرح المفردات

الأمر: جمعه أمور، وهو لفظ عام شامل للأفعال والأقوال، الشيء، الشأن، (ألا له الخلق والأمر) الأعراف: ٥٤: جيز، شيء
قطر: جمع قطرة، النقطة من الماء وغيره: جمع قطره، قطره ي آب وغير آن
الغفيرة: الزيادة، الكثرة، الفضل، الغفر، في الأصل التغطية: زيادت، فزوني، بر ترى

التفتة: الحداثة، فتنة، اضطراب: كمر هي
 يغشى: غشيته، يغشاها: نزل أو أمده، مى أين
 النداء: الخساسة، الحقارة، الذلة: يستى، ذلت، خوارى
 يخشع: الخشوع، الخضوع: فروتنى مى كند، تعظيم مى كند
 يغرى: يبولع به، وتأتى للتحريض: أورا فريب مى دهد، أورا تشويق مى كند
 الندم: جمع لنيم، الننىء، المهان: افراد پست،
 الفالج: الضافر، الفائز، السهم الفالج: برنده، پیروز
 الياسر: المقامر، اللاعب بالميمس: قمار باز
 القراح: جمع قدح، هو سهم الميمس، سهام يلعب بها بالقمار: چوب های قمار بازی
 المغنم: جمعه مغنم، المنفعة، المكسب: غنيمت، دست آورد، سود
 المغرم: الضرر، الخسارة، والغريم، من نه الذين ومن عليه الذين: ضرر، خسارت، بدهكار، بستائكار
 البريء: فعيل بمعنى الفاعل، النزاهية: بى گناه
 الحسين: الحسن، كل مرغوب فيه، الظفر أو الشهادة: هر خوبی، پیروزی یا شهادت
 ابنين: مفردة ابن، الأولاد الذكور: فرزندان
 الحرث: الكسب، الزرع: دست آورد، کشت
 التعذير: القصير، المتهاون في الأمر العذر الكاذب: کوتاهی کردن، عذر خواهی کردن بدون توجیه
 السمعة: الشهرة، عمله سمعة، ليسمعه الناس: آوازه شهرت، ریا کارانه، تا مردم آنرا بشنوند
 يكل: وكل اليه الأمر، فوضه إليه: وا مى گذارد
 المعاشية: العيش معاً: هم زیستی
 لا يستغني عن: لا يستكفى به: بى نیاز از او نیست
 العثرة: النزلة، خاندان، فرزندان، نزدیکی
 الحیطة: حاط، يحوط، الكلاءة، الرعاية: پشتیبانی، حمایت
 ألم (أفعل): لم، بمعنى جمع، لممت انشيء، جمعته: جمع كرد، فراهم آورد،
 الشعث: بفتح العين، التفرق: پراکندگی
 أعطف: أفعل التفضيل، أكثر اشفافاً: مهربان تر
 النازلة: الشدة و المصيبة: گرفتاری، مصیبت
 الخصاصة: الفقر، الحاجة الشديدة: فقر، نیاز مبرم
 أمسكه: قبضه، تعلق به: آنرا گرفت
 يقبض يده: أمسكه: آنرا گرفت
 الحاشية: الجانب، الجناح، الأتباع، الخواص: پیروان، نزدیکان
 يستديم: يستمر: ادامه مى یابد

الاعراب

• أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسَمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ،

أَمَّا : حرف شرط غير جازم ، وتفصيل ، أو تأكيد

بَعْدُ : ظرف زمان ، مبنى بر ضم ، در محل نصب ، متعلق به فعل محذوف

• بَعْدُ : ظرف زمان أو مكان ، كلمة يفصل بها بين كلامين عند إرادة الانتقال من كلام إلى كلام غيره ، عاملة

محذوف ، تقديره : وأقول بعد ما تقدم من الحمد والصلاة على النبي (ص) فحذف المضاف إليه وبني الظرف

على الضم . (معجم الشوارد النحوية : ١٧٨)

فَإِنَّ : حرف ربط در جواب شرط

إِنَّ : حرف مشبه بالفعل

الْأَمْرُ : اسم ان منصوب

يَنْزِلُ : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمير مستتر هو كه به الامر بر می گردد

مِنَ السَّمَاءِ : جار و مجرور متعلق به ينزل

إِلَى الْأَرْضِ : جار و مجرور متعلق به ينزل

كَقَطَرَاتِ : جار و مجرور متعلق به كائن یا يكون حال برای (الامر) (حال كون الامر كقطرات) ، یا ضمير

مستتر هو در ينزل (هو قطرات)

الْمَطَرِ : مضاف إليه مجرور

إِلَى كُلِّ : جار و مجرور متعلق به ينزل

نَفْسٍ : مضاف إليه مجرور ، جمله (ينزل من السماء ...) خبر ان ، محلا مرفوع

بِمَا : جار و مجرور متعلق به

قَسَمَ : فعل ماضى مجهول ، مبنى بر فتح

لَهَا : جار و مجرور متعلق به قسم

مِنْ زِيَادَةٍ : جار و مجرور ، در محل رفع نائب فاعل

أَوْ : حرف عطف

نَقْصَانٍ : عطف بر (زياده) مجرور

• فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِإِخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تُكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً

فَ : حرف عطف

إِنْ : حرف شرط جازم

رَآیَ : فعل ماضی مبنی بر فتحه یی مقدر در محل جزء فعل شرط

أَحْضَمَ : فاعل و مرفوع، که : ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

لَاخِيَه : جار و مجرور، متعلق به رَآیَ . ه : ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه .

غَفِيرَةً : مفعول به منصوب

فِي أَهْلِ : جار و مجرور متعلق به غَفِيرَةً

أَوْ : حرف عطف

مَالٍ : عطف بر اهل، مجرور

أَوْ : حرف عطف

نَفْسٍ : عطف بر مال، مجرور

فَ : حرف عطف

لَا : حرف نهي

تَكُونُ : فعل مضارع مبنی بر فتح، نون تاکید . فعل در محل جزم به لا اسم آن ضمیر مستتر و جواب (انت)

لَهُ : جار و مجرور متعلق به فتته

فِيْنَهُ : خبر تكونن، منصوب

• فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءً تُظْهِرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ، وَيُغْزَى بِهَا لِنَامِ النَّاسِ

فَ : حرف عطف

إِنَّ : از حروف مشبهة بالفعل

الْمَرْءَ : اسم آن و منصوب

الْمُسْلِمَ : نعت برای المرء و منصوب

مَا : زمانیه، مصدریه

لَمْ : از حروف جازمه

يَغْشَى : فعل مضارع مجزوء، علامت جزد آن حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر هو به المرء بر می

گردد

دَنَاءً : مفعول نه، منصوب

تُظْهِرُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر هي به دناءه بر می گردد . جمله (تُظْهِرُ) نعت برای

دناء

فَ : حرف عطف

يَخْشَعُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر هو به المرء بر می گردد عطف بر تُظْهِرُ .

لَهَا : جار و مجرور متعلق به يَخْشَعُ

إِذَا : ظرف زمان متضمن معنی شرط از اسبهای دائم الاضافه به جمله متعلق به جواب شرط

ذُكِرَتْ : : ماضی مجهول نایب فاعل ضمیّر مستتر هی به دنااء بر می‌گردد جمله شرط جواب شرط محذوف

یخشع مفسر آن است

وَ : حرف عطف

يُغْرَى : : مضارع مجهول عطف به یخشع

بِهَا : جار و مجرور متعلق به یغری، ها به دنااء بر می‌گردد

لِئَامٍ : : نایب فاعل مرفوع

النَّاس : مضاف الیه مجرور

• ، كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ.

كان : از افعال ناقصه، اسم آن ضمیّر مستتر هو به المرء بر می‌گردد

كالفالج : جار و مجرور خبر کان در محل نصب، جمله ی(كان كالفالج)خبر(إن المرء)

الياسر : نعت برای الفالج مجرور

الذي : نعت برای الفالج در محل جر

يَنْتَظِرُ : مضارع مرفوع فاعل ضمیّر مستتر هو به الفالج بر می‌گردد

أَوَّلَ : مفعول به منصوب

فَوْزَةٍ : مضاف الیه مجرور

مِنْ قِدَاحِهِ : جار و مجرور

تُوجِبُ : مضارع مرفوع فاعل آن ضمیّر مستتر هو به فوزه بر می‌گردد جمله نعت برای فوزه

لَهُ : جار و مجرور متعلق به توجب

الْمَغْنَمَ : مفعول به منصوب

وَيُرْفَعُ : : مضارع مجهول مرفوع عطف بر توجب

بِهَا : جار و مجرور متعلق به یرفع

عَنْهُ : جار و مجرور متعلق به یرفع

الْمَغْرَمَ : : نایب فاعل مرفوع

• وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ: إِمَّا

دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ دُوَاهِلٌ وَمَالٌ، وَمَعَهُ دِينُهُ

وَحَسْبُهُ.

وَ: حرف عطف

كَذَلِكَ : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

الْمَرْءُ: مبتدأ مؤخر مرفوع
 الْمُسْلِمُ: نعت مرفوع
 الْبَرِيءُ: نعت مرفوع
 مِنَ الْخِيَاثَةِ: جار ومجرور متعلق به (البريء)
 يَنْتَظِرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (هو)، كه به المرء بر می گردد
 مِنَ اللَّهِ: جار ومجرور متعلق به يَنْتَظِرُ
 إِخَذَى: مفعول به منصوب تقدیراً
 الْحُسَيْنَيْنِ: مضاف الیه مجرور به ياء
 إِمَّا: حرف تفصیل
 دَاعِيَا: بدل از (احدی) منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه مجرور
 فَ: حرف عطف
 مَا: اسم موصول، در محل رفع، مبتدأ
 عِنْدَ: ظرف منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه مجرور (عند الله) صله موصول
 خَيْرٌ: خبر مرفوع
 لَهُ: جار ومجرور متعلق به (خیر)
 وَإِمَّا: حرف عطف
 رَزَقَ: بدل از (احدی)، منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه، مجرور
 فَ: حرف عطف
 إِذَا: فجائیة ،
 هُوَ: مبتدأ محلاً مرفوع
 ذُو: خبر مرفوع
 أَهْلٍ: مضاف الیه مجرور
 وَمَالٍ: معطوف بر (أهل) مجرور
 وَ: حرف حالیه

مَعَهُ: ظرف منصوب، خبر مقدم، در محل رفع، ه: مضاف الیه محلاً منصوب،

دِينُهُ: مبتدای مؤخر، مرفوع، ه: مضاف الیه محلاً منصوب

وَحَسْبُهُ: معطوف بر (دینه)

• إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ

لِأَقْوَامٍ،

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

الْمَالُ: اسم إن منصوب

وَالْبَنِينَ: معطوف بر (المال) منصوب

حَرْثُ: خبر إن مرفوع

الدُّنْيَا: مضاف الیه، تقدیراً مجرور

وَالْعَمَلُ: معطوف بر (المال) منصوب

الصَّالِحُ: نعت برای (العمل) منصوب

حَرْثُ: خبر مرفوع

الْآخِرَةِ: مضاف الیه مجرور

وَقَدْ: واو: حالیه، قد: حرف تحقیق

يَجْمَعُهُمَا: فعل مضارع مرفوع، ها: مفعول به در محل رفع

اللَّهُ: فاعل مرفوع

لِأَقْوَامٍ: جار و مجرور متعلق به (یجمعهما)

• فَاحْذَرُوا مِنْ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَغْذِيرٍ،

فاحذروا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: فاعل در محل رفع

مِنْ اللَّهِ: جار و مجرور متعلق به (احذروا)

مَا: اسم موصول، مفعول به محلاً منصوب

حَذَرَكُمْ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)، کم: ضمیر متصل در محل نصب

مفعول به، جمله ی (حذركم) صله ی موصول

مِنْ نَفْسِهِ: جار و مجرور متعلق به (حذركم)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَاخْشَوْهُ: معطوف بر فعل امر (احذروا)، فعل و فاعل و مفعول

خَشْيَةً: مفعول مطلق منصوب

لَيْسَتْ: از افعال ناقصه، اسم آن (هی) مستتر که به خَشْيَةً بر می گردد

بَتَّغِيرَ: جار و مجرور، در محل نصب خبر (لَيْسَتْ)، جمله ی (لَيْسَتْ) در محل نصب صفت برای (خَشْيَةً)

• **وَأَعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلِهِ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ**

وَأَعْمَلُوا: واو: حرف عطف، اعملوا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

فِي غَيْرِ: جار و مجرور، متعلق به محذوف نعت برای مفعول مطلق محذوف (اعملوا عملا فی غیر ..) رِيَاءٍ: مضاف الیه مجرور

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی زائد برای تاکید

سُمْعَةٍ: معطوف بر (ریاء)

فَإِنَّهُ: این: از حروف مشبیه بالفعل، ه: اسم این در محل نصب

مَنْ: خبر این در محل رفع

يَعْمَلْ: فعل مضارع مجزوم، فعل شرط

لِغَيْرِ: جار و مجرور متعلق به (يعمل)

اللَّهُ: مضاف الیه مجرور

يَكِلُهُ: فعل مضارع مجزوم، جواب شرط، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

اللَّهُ: فاعل مرفوع

إِلَى مَنْ: جار و مجرور متعلق به (یکله)

عَمِلَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو) جمله صله موصول

لَهُ: جار و مجرور متعلق به (عمل)

• **نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَمُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ، وَمَرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.**

نَسْأَلُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (نحن)

اللَّهُ: مفعول به اول منصوب

مَنَازِلَ: مفعول به دوم منصوب

الشُّهَدَاءُ : مضاف اليه مجرور
وَمَعَايِشُهُ : معطوف بر (منازل) منصوب
السُّعَدَاءُ : مضاف اليه مجرور
وَمُرَافِقُهُ : معطوف بر (معايشه) منصوب
الْأَنْبِيَاءُ : مضاف اليه مجرور

• أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَشِيرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسِّنِّيَّتِهِمْ،

أَيُّهَا : أى: منادا مبني بر ضم، ها : حرف تنبيه
النَّاسُ : عطف بيان مرفوع
إِنَّهُ : از حروف مشبهة بالفعل، ه: اسم ان ومنصوب
لَا : حرف نفى

يَسْتَغْنِي : فعل مضارع مرفوع تقديرًا، وجمله ي (لا يستغنى...) در محل رفع خبر إن
الرَّجُلُ : فاعل مرفوع

وَإِنْ : واو: حرف عطف، إن: حرف شرط
كَانَ : فعل ماضى از افعال ناقصه، مبنى بر فتح در محل جزم فعل شرط
ذَا : خبر كان منصوب ، از اسماء خمسة
مَالٍ : مضاف اليه مجرور، جواب شرط محذوف
عَنْ عَشِيرَتِهِ : جار ومجرور متعلق به (لا يستغنى)
وَدِفَاعِهِمْ : معطوف بر (عشيرته) مجرور، هم: مضاف اليه محلا مجرور
عَنْهُ : جار ومجرور متعلق به (دفاعهم)
بِأَيْدِيهِمْ : جار ومجرور متعلق به (دفاعهم)
وَالسِّنِّيَّتِهِمْ : معطوف بر (ايديهم)

• وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَالْمُهْمُ لِسَعْيِهِ، وَأَعْطَفَهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةِ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ.

وَهُمْ : مبتدا محلا مرفوع ،
أَعْطَفَهُمْ : خبر مرفوع

تَنَسُّ: مضاف الیه مجرور

خَيْطُهُ: متمیز منصوب

مِنْ وَرَائِهِ: جار و مجرور

وَأَنْفُهُمْ: عطف بر (اعظم) مرفوع، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

لِشَعْبِهِ: جار و مجرور متعلق به (المهم)

وَأَعْظَمُهُمْ: معطوف بر (المهم)

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به (اعظفهم)

عِنْدَ: ظرف منصوب

نَازِلَةٌ: مضاف الیه مجرور

إِنْ: حرف شرط

نَزَلْتُ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، در محل جزم، فاعل ضمیر مستتر (هی) که به نازله بر می

گردد، فعل شرط، جواب شرط محذوف

بِهِ: جار و مجرور متعلق به نزلت

• وَلِسَانُ الصِّدِّقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ: يُوْرثُهُ غَيْرُهُ.

وَلِسَانُ: مبتدا مرفوع

الصِّدِّقِ: مضاف الیه مجرور

يَجْعَلُهُ: فعل مضارع مرفوع، ه: ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به

الله: فاعل مرفوع

لِلْمَرْءِ: جار و مجرور متعلق به يجعله

فِي النَّاسِ: جار و مجرور متعلق به يجعله، جمله ی (يجعله) نعت برای لسان، در محل رفع

خَيْرٌ: خبر مرفوع

لَهُ: جار و مجرور، متعلق به خیر

مِنَ الْمَالِ: جار و مجرور، متعلق به خیر

يُوْرثُهُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر هو که به المرء بر می گردد، ه: ضمیر متصل در

محل نصب مفعول به، ضمیر به المال بر می گردد

غَيْرُهُ: مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً منصوب، جمله ی (يُوْرثُهُ غیره) در محل نصب، حال

برای، المال

• أَلَا لَا يَعْدِلْنَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَىٰ بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِلَّا

أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِلَّا أَهْلَكَهُ

ألا: حرف استفتاح، حرف تنبيه، غير عامل

لَا يَعْدِلْنَ: لا: حرف نهی، يعدلن: فعل مضارع مبنی بر فتح، ن: نون تأکید

أَحَدُكُمْ: فاعل و مرفوع، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

عَنِ الْقَرَابَةِ: جار و مجرور متعلق به لا يعدلن

يَرَى: فعل مضارع مرفوع تقدیراً، جمله در محل نصب حال

بِهَا: جار و مجرور

الْخَصَاصَةَ: مفعول به منصوب

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يَسُدَّهَا: فعل مضارع منصوب، ها: ضمیر متصل در محل نصب

بِالَّذِي: جار و مجرور متعلق به يسدها

لَا يَزِيدُهُ: لا: حرف نفی، يزيد: فعل مضارع مرفوع، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

إِنْ: حرف شرط، جمله ی (لا يزيد..) صله ی موصول

أَمْسَكَهُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، وفعل در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی زائد برای تأکید

يَنْقُصُهُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

جمله معطوف بر لا يزيد

إِنْ: حرف شرط

أَهْلَكَهُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، وفعل در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف

• ، وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبِضُ مِنْهُمْ

عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛

وَ: حرف عطف

مَنْ: مبتدا و مرفوع محلا

يُقْبَضُ : مضارع مجزوء ، فعل شرط

يَدُ : مفعول به منصوب ، د: مضاف اليه مجرور محلا

عَنْ عَشِيرَتِهِ : جار و مجرور متعلق به (يُقْبَضُ)

فَ : حرف ربط در جواب شرط

إِنَّمَا : إن: از حروف مشبیه بالفعل ، ما: كافه

تُقْبَضُ : مضارع مرفوع مجهول

مِنْهُ : : جار و مجرور متعلق به تُقْبَضُ

عَنْهُمْ : : جار و مجرور متعلق به تُقْبَضُ

يَدُ : نایب فاعل و مرفوع

وَاحِدَةً : نعت مرفوع، جمله ی (فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةً) جواب شرط محلا مجزوء

وَ : حرف عطف

تُقْبَضُ : مضارع مرفوع مجهول

مِنْهُمْ : : جار و مجرور متعلق به تُقْبَضُ

عَنْهُ : : جار و مجرور متعلق به تُقْبَضُ

أَيُّدُ : نایب فاعل و مرفوع تقدیراً

كَثِيرَةً : نعت مرفوع

• وَمَنْ ثَلَاثِينَ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِيمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

وَ : حرف عطف

مَنْ : مبتدا و مرفوع محلا

ثَلَاثِينَ : مضارع مجزوم معتل ، اجوف ، فعل شرط

حَاشِيَتُهُ : فاعل و مرفوع ، د: مضاف اليه محلا مجرور

يَسْتَدِيمُ : مضارع مجزوم ، جواب شرط ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

مِنْ قَوْمِهِ : جار و مجرور متعلق به (يَسْتَدِيمُ)

الْمَوَدَّةَ : مفعول به منصوب ، جمله ی شرط و جواب آن در محل رفع خبر برای (مَنْ)

ترجمه ی خطبه ۲۳

تناسب نعمتها با استعدادهای گوناگون پس از ستایش پروردگار، بدانید که تقدیرهای الهی چون
 فطرات باران از آسمان به سوی انسانها فرود می‌آید، و بهره هر کسی، کم یا زیاد به او می‌رسد،
 پس اگر یکی از شما برای برادر خود، برتری در مال و همسر و نیروی بدنی مشاهده کند، مبادا
 فریب خورد و حسادت کند، زیرا مسلمان (تا زمانی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار
 شدنش شرم‌منده باشد و مورد سرزنش مردم پست قرار گیرد) به مسابقه‌دهنده‌ای می‌ماند که دوست
 دارد در همان آغاز مسابقه پیروز گردد تا سودی به دست آورد و ضرری متوجه او نگردد.
 همچنین مسلمانی که از خیانت پاک است انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیب او گردد، یا دعوت
 حق را لبیک گفته عمر او پایان پذیرد. (که آنچه در نزد خداست برای او بهتر است) و یا خداوند
 روزی فراوان به او دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، و همچنان دین و شخصیت خود
 را نگاهدارد. همانا ثروت و فرزندان، محصول دنیا و فانی شدنی، و عمل صالح زراعت آخرت
 است، گرچه گاهی خداوند هر دوی آن را به ملتهایی خواهد بخشید. از خدا در آنچه اعلام خطر
 کرده است برحذر باشید، از خدا آنگونه بترسید که نیازی به عذرخواهی نداشته باشید، عمل نیک
 انجام دهید بدون آنکه به ریا و خودنمایی مبتلا شوید، زیرا هر کس، کاری برای غیر خدا انجام
 دهد، خدا او را به همان غیر واگذارد. از خدا، درجات شهیدان، و زندگی سعادت‌مندان، و همنشینی
 با پیامبران را درخواست می‌کنیم.

ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی‌نیاز نیست که از او با
 زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگترین گروهی هستند که از او حمایت می‌کنند، و
 اضطراب و ناراحتی او را می‌زدایند، و در هنگام مصیبت‌ها نسبت به او، پر عاطفه‌ترین مردم
 می‌باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری
 بردارد

اندرس السادس

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۴، ۲۵، ۲۶)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست ؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست ؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست ؟
- ۴- اعلال کلمات معترض چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قن خبر بر مبتدا مقدم می شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جازر و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات واصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 24

وهي كلمة جامعة له فيها تسويغ قتال المخالف، والدعوة إلى طاعة الله، والترقي فيها لضمان الفوز

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ، وَخَابَطَ الْغَيَّ، مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ. فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ،
وَقَرُّوا إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ، وَأَمْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ، وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيَّ ضَامِنٌ لِفَلْحِكُمْ
أَجَلًا، إِنْ لَمْ تُمْنَحُوا عَاجِلًا.

شرح المفردات

لعمري: لام البناء، تفيد التأكيد، الغمر: الحياة: به جانم قسم
خابط: من الخبط، وهو العمل على غير استقامة، خبط عشواء، تصرف على غير هدى: زد، کوید، کاری را بی هدف
انجام داد

الغى: الجهل، اعتقاد شيء فاسد: نادانی، اعتقاد نادرست
الإذهان: النفاق، الخداع، الغش: نفاق، نیرنگ، تزویر
إيهان: أوهنه، إيهاناً، الوهن، الضعف،
نهجه: أوضحه، بیته: آن را بیان کرد، توضیح داد
عصب: شدة، ربطه، كالعصابة التي يشدُّ بها الرأس: آن را بست، مانند دستمالی که به سر بسته می شود
الفلج: الفوز والظفر: موفقیت، پیروزی
الأجل: ضد العاجل، المتأخر: آینده، مدتی
تُمنحون: تُعطون، المنح، العطاء،

الاعراب

وَلَعَمْرِي: واو: حرف استیناف، لعمري: مبتداً تقدیراً مرفوع، ي: مضاف الیه محلاً مجرور
، خبر آن محذوف

مَا: حرف نفی

عَلَيَّ: جار ومجرور، خبر مقدم

مِنْ: حرف جر به معنای فی

قِتَالٍ: مجرور به من،

مَنْ: مضاف الیه محلاً مجرور

خَالَفَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)

الْحَقَّ: مفعول به منصوب

وَخَابَطَ: معطوف بر خالف، فعل ماضی

الْغَيَّ: مفعول به منصوب، جمله ی (خالف...) صله ی موصول

مِنْ: حرف جر زائد

إِذْهَنْ : مجرور لفظاً مرفوع محلاً ، مبتدا مؤخر
 وَلَا : واو : حرف عطف ، لا : حرف نفی
 إِيَّاهُ : معطوف بر (إِذْهَنْ) مجرور
 فَاتَّقُوا : فاء : حرف استئناف ، اتَّقُوا : فعل امر مبني بر حذف نون ، واو : ضمير متصل در محل رفع فاعل
 شَيْءٌ : مفعول به منصوب
 عِيَّادٌ : منادا منصوب ، حرف ندا محذوف
 اللَّهُ : مضاف اليه مجرور
 وَفَرُّوا : معطوف بر (اتَّقُوا) ، فعل امر و فاعل
 إِيَّيْهِ : جار و مجرور متعلق به (فروا)
 مِنْ اللَّهِ : جار و مجرور متعلق به (فروا)
 وَأَمْضُوا : معطوف بر (فروا) فعل امر و فاعل
 فِي الَّذِي : جار و مجرور متعلق به (امضوا)
 نَهَجَهُ : فعل ماضی ، مبني بر فتح ، فاعل ضمير مستتر (هو) که به الله بر می گردد ، هـ : ضمير متصل در محل نصب مفعول به
 لَكُمْ : جار و مجرور متعلق به (نهج)
 وَقَوْمُوا : معطوف بر (امضوا) فعل امر و فاعل
 بِمَا : جار و مجرور متعلق به (قوموا)
 عَصَبَهُ : فعل ماضی ، مبني بر فتح ، فاعل ضمير مستتر (هو) که به الله بر می گردد ، هـ : ضمير متصل در محل نصب مفعول به
 بِكُمْ : جار و مجرور متعلق به (عصبه)
 فَعَلِيٌّ : فاء : حرف ربط ، در جواب امر ، علي : مبتدا مرفوع
 ضَامِنٌ : خبر مرفوع
 فَلَجْجَكُمْ : جار و مجرور متعلق به (ضامن) ، کم : مضاف اليه محلاً مجرور
 أَجَلًا : ظرف منصوب متعلق به (فلجکم) یا حال برای (فلجکم)
 إِنَّ : حرف جزم ، مبني بر سکون
 لَمْ : حرف جزم

لَمَنْخُوْهُ: فعل مضارع مجهول ، مجزوم ، واو: نائب فاعل ، محلاً مرفوع ، هـ: مفعول به محلاً

منصوب ، مرجع ضمير فلجكم

عَاجِلًا: ظرف ، مفعول فيه منصوب

ترجمه ی خطبه ۲۴

ضرورت آمادگی برای جهاد سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم. پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید، و از خدا، به سوی خدا فرار کنید، و از راهی که برای شما گشوده بروید، و وظائف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده بپا دارید، اگر چنین باشید، علی (ع) ضامن پیروزی شما در آینده می‌باشد
گرچه هم اکنون به دست نیاورید

ومن خطبة له عليه السلام: 25

و قد تواترت عليه الأخبار باستيلاء أصحاب معاوية علي البلاد، وقدم عليه عاملاه علي اليمن وهما
عبيد الله بن العباس وسعيد بن سمران لما غلب عليها بسر بن أبي أريضة، فقام عليه اسلام إلى المنبر
ضجرا بتأثر أصحابه عن الجهاد، ومخافتهم له في الرأي، فقال:
مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا، إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا اثْبُتْ، تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ، فَقَبَّحَكَ اللَّهُ! وتمثل بقول
الشاعر:

لَعَمْرُ أَيْبِكَ الْخَيْرُ يَا عَمْرُو إِنْ شِئِي عَلِي وَضَرَّ مِنْ ذَا الْبَاءِ قَلِيلُ

ثم قال عليه السلام: اثبتت بسرًا قد اطلع اليمن، وإني والله لأضنُّ أنَّ هؤلاء القوم سيذلون منكم
باجتماعهم علي بأصليهم، وتفرقكم عن حقائقكم، وبمغصبيتكم إمامكم في الحق، وصاعيتهم إمامهم في
الباطل، وبأذايتهم الأمانة إلي صاجبيهم وخيائيتكم، وبصلاحهم في بلادهم وفسادكم، فلو انتمنت أحاكم
علي فعب لخشيت أن يذهب بعلاقته. اللهم إني قد ملئتهم وملوني، وسئمتمهم وسئموني، فأبدلني بهم
خيرًا منهم، وأبدلهم بي شرًّا مني، اللهم مث قلوبهم كما يمثا المنح في الماء، أما والله لو دذت أن لي
بكم ألف فارس من بني فراس بن غنم.

هنايك، لو دعوت، أذاك منهم قوارس مثل أرمية الحميم

شرح المفردات

الكوفة: الرملة الحمراء، وبها سميت الكوفة: شن سرخ، شهر كوفه رابهمين علت كوفه ناميده اند.
قبض - الشئ و على الشئ: امسكه و ضم عليه اصابعه، خلاف البسط: أن را در دست گرفت و
انگشت های خود را روی آن قرار داد، خلاف بسط، باز کردن.

بسط - الثوب و الفراش: نشره: أن را باز کرد. پهن کرد، گستراند. بسط یده: دستش را دراز کرد

أقبضها وأبسطها: أي أتصرف فيها كما يتصرف صاحب الثوب في ثوبه يقبضه أو يبسطه: در آن تصرف می کنم

الأعاصير: جمع أعصار، و هي ریح تهب فتلف على نفسها، تستدير كأنها عمود: گرد باد

قبحك الله: أبعدك الله عن الخير: خداوند تورا از خير دور بدارد.

العمر: الحياة واستعمل في القسم: زندگی، جان،. این کلمه در قسم آمده است. لعمر أيبك: به
جانپدرت سوگند.

الوضر، بالتحريك: الدرن، بقية الدسم في الإناء ويستعز لكل بقية من شيء يقل الانتفاع بها: باقیمانده چربی
در ظرف، ته مانده.

بُسْر :أوله طلع،ثم خلال ثم بلح ثم بسر ثم رطب ثم تمر، الواحدة بسرة : خرمايی که هنوز نرسیده است . اسم جنس . يك دانه ی آن ، بسرة ،است . در این جا اسم خاص عامل معاویه .
 اطلع المكان : بلغه و تمكن منه و غشيه، أطلع اليمن: ظهر عليها و غشيتها بجيشه و غزاها و أغار عليها : به آن رسید و بر آن مسلط شد .

سيدالون منكم: سيغلبونكم وتكون لهم الدولة بذلكم. سيد الون ، فعل مجهول از باب افعال ، به معنی مسلط بر شما خواهند شد

التفرق: التشتت و عدم الاجتماع.

القعب : القدح الضخم : كاسه بزرگ و درشت .

العلاقة : جمعها علائق ما تعلق به ، ما يعلق به الشيء : بندی است که به وسیله آن اشیا آویخته می شوند . العلاقة: الصداقة: رابطه، دوستی

مل - الشيء : ضجر منه، سئمه : از آن دلتنگ شد.

سئم - : مل ، ضجر : دلتنگ شد .

ماث - من ماث الملح اذابه ميث قلوبهم: اذنبها، مائه يميته: اذابه : آب کرد ، دل آنها را آب کن .

الفوارس: جمع فارس، راكب الفرس او صاحبها: اسب سواران

الأرمية : ج رمى : وهو السحاب ، سحابة عظيمة القطر و شديد الوقع : ابرهای باران زا و سنگین .

الحميم : (ههنا) وقت الصيف، الماء الحار : آب گرم ، تابستان ، گرم .

أرمية الحميم:سحاب الصيف:ابر تابستان ،کم آب ،سبک و سریع است

الإعراب

• مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبِضُهَا وَأَبْسُطُهَا، إِنْ لَمْ تُكُونِي إِلَّا أَنْتِ، تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ،

فَقَبَّحَكَ اللَّهُ

ما : حرف نفی ، غیر عامل

هی: مبتدا ، محلا مرفوع و خبر آن محذوف(مستثنی منه) ،

إلا : ادات استثنا ،

الكوفة : بدل از خبر و مرفوع ،

أقبضها : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمير واجب الاستتار (انا) ،

ها : مفعول به محلاً منصوب ، جمله (أَقْبَضُهَا) خبر برای مبتدای محذوف (أنا) ، محلاً مرفوع ، یا خبر برای (الكوفة) .

و: حرف عطف .

ابسطها : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (أنا) . جمله (ابسطها) محلاً مرفوع ، معطوف به (أَقْبَضُهَا) .

إن : از ادوات شرط جازم ،

لم : از ادوات جزم ،

تكونی : فعل مضارع ناقص و مجزوم به حذف نون ، در اصل تكونین بوده ی : اسم کان محلاً مرفوع و خبر کان محذوف (مستثنی منه) .

إلا: ادات استثناء

انت : بدل از ضمیر (ي) محلاً مرفوع ، خبر (تكونی) محذوف ، عدة وقوة جمله ی (إن لم تكونی...) جمله شرط محلاً مجزوم ،

تهبُ : فعل مضارع مرفوع ،

اعاصیر : فاعل مرفوع ، ك : مضاف الیه محلاً مجرور ، جمله (تهب اعاصیرك) محلاً منصوب و حال از أنت (الكوفة) یا خبر ، یا جمله ی معترضة بین فعل شرط و جواب آن ،

ف: فاء در جواب شرط

قبحك : فعل ماضی مبنی بر فتح . ك : مفعول به منصوب محلاً ،

الله : فاعل مرفوع ، جمله (قبحك..) جواب شرط .

• لَعَسَ أَمَّاكَ الْخَيْرُ يَا عَمْرُو إِنَّنِي عَلَيَّ وَضَرُ مِنْ ذَا الْبَاءِ قَلِيلٌ

لام : حرف تأکید برای قسم ،

عمر : مبتدا و خبر آن محذوف (قسمی) .

أَمَّاك : مضاف الیه و مجرور به (ياء) ، ك : مضاف الیه و محلاً مجرور ،

الخير : صفت برای (أَمَّاك) و مجرور ،

ياء : حرف ندا ،

عمر : منادی علم مبنی بر ضم ،

إننى : إن از حروف مشبیه بالفعل ، نون: نون و قایه ، ی : اسم إن و منصوب محلاً .

علی و ضر : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر این محلا مرفوع .
 من ذا : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای و ضر ، ذا : اسم اشاره ، محلا مجرور
 الاناء : عطف بیان مجرور ،
 قلیل : صفت برای (و ضر) و مجرور . جمله (اننی علی و ضر ...) جواب قسم محلی از اعراب
 ندارد ،

• **ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْبِئْتُ بِسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ
 الْقَوْمَ سَيَذَلُّونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِأَطْلِهِمْ،**

ثم: حرف عطف

قال: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

علیه: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم، در محل رفع

السلام: مبتدای مؤخر مرفوع

انبئت: فعل ماضی مجهول مبنی بر سکون، ت: نایب فاعل و محلا مرفوع ،

بسرًا: مفعول دوم، منصوب

قد: حرف تحقیق ،

اطلع: فعل ماضی و فاعل آن هو به بسر بر می گردد ،

اليمن: مفعول به منصوب، جمله (قد اطلع ...) ، مفعول به سوم محلا منصوب.

و: حرف استثناف ،

إن: از حروف مشبیه بالفعل ،

ياء: اسم إن ، محلا منصوب

والله: جار و مجرور متعلق به فعل محذوف اقسام ،

لاظن: لام تأکید ، اظن: فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر (انا) ، جمله فعلیه محلا

مرفوع ، خبر این ،

أن: از حروف مشبیه بالفعل ،

هؤلاء: اسم إن ، محلا منصوب ،

القوم: عطف بیان و منصوب ،

س: حرف استقبال غیر عامل ، مبنی بر فتح

يدانون : فعل مضارع مجبول ، و: فاعل محلا مرفوع . جملة ي (سيدانون...) خبر (أن) محلا مرفوع. ر جمله (أن هؤلاء القوم ...) در محل دو منقول (ظن) محلا منصوب ، منكم : جار و مجرور متعلق به (سيدانون)
 باجتماع : جار و مجرور متعلق به (سيدانون) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ،
 على باطلهم : جار و مجرور متعلق به (اجتماع) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور .
 • وَتَفَرَّقَكُمُ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَّتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَانِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ،

و: حرف عطف ،

تفرقكم : معطوف به اجتماع ، مجرور ، كم : مضاف اليه محلا مجرور
 عن حقكم : جار و مجرور متعلق به (تفرق) ، كم : مضاف اليه محلا مجرور ،
 و: حرف عطف ،

بمعصيتكم : جار و مجرور معطوف به (باجتماعكم) ، كم : مضاف اليه محلا مجرور
 امام : مفعول به برای (معصيتكم) منصوب ، كم : مضاف اليه ، محلا مجرور
 في الحق : جار و مجرور متعلق به (كائنا) ، حال از امام .

و: حرف عطف ،

طاعتهم : معطوف به (معصيتكم) مجرور ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ،
 امامهم : مفعول به منصوب ، هم : مضاف اليه ، محلا مجرور
 في الباطل : جار و مجرور متعلق به (كائنا) ، حال از امام .

و: حرف عطف ،

بادانهم : جار و مجرور معطوف به (معصية) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ،
 الامانة : مفعول به ،

إلى صاحبهم : جار و مجرور متعلق به (أداء) ، هم : مضاف اليه ، محلا مجرور
 و: حرف عطف ،

خيانة : معطوف به (اداة) مجرور ، كم : مضاف اليه . محلا مجرور
 و: حرف عطف ،

بصلاح : جار و مجرور معطوف به (أداء) ، هم : مضاف الیه ، محلا مجرور
فی بلاد : جار و مجرور متعلق به (صلاح) ، هم : مضاف الیه ، محلا مجرور
و: حرف عطف ،

فساد : معطوف به (صلاح) ، کم : مضاف الیه . محلا مجرور
● **فَلَوْ اَنْتُمْ اَحَدُكُمْ عَلَي قَعْبٍ لَخَشِيتُ اَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ**

ف : حرف استئناف ،

لو: ادات شرط غیر جازم ،

انتمنت : فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت : فاعل ، محلا مرفوع

احد : مفعول به منصوب ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،

علی قعب : جار و مجرور متعلق به (انتمنت) ،

لـ : در جواب (لو) ،

خشیت : فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت : فاعل محلا مرفوع ،

ان : حرف نصب ،

یذهب : فعل مضارع منصوب و فاعل آن (هو) ، (ان یذهب) در تأویل مصدر ، مفعول به (خشیت)

محلا منصوب ،

بعلاقته : جار و مجرور متعلق به (یذهب) ، هـ : مضاف الیه و محلا مجرور .

● **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُّوْنِیْ، وَسَمِئْتُهُمْ وَسَمِئُوْنِیْ، فَاَبْدِلْنِیْ بِهِمْ خَیْرًا مِنْهُمْ،
وَابْدِلْهُمْ بِّیْ شَرًّا مِّنِّیْ،**

اللهم : منادی مبنی بر ضم (الله) ، م : به جای حرف ندا (یا) ،

ان: از حروف مشبیه بالفعل ، ی : اسم (ان) و محلا منصوب ،

قد : حرف تحقیق ،

مللتهم : فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت : فاعل محلا مرفوع ، هم : مفعول به محلا منصوب ،

جمله (قد مللتهم) خبر ان محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

ملونی : فعل ماضی ، و: فاعل ، ن: نون وقایه ، ی : مفعول به محلا منصوب ، جمله (ملونی)

معطوف به (قد مللتهم) محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

سَمْتَيْد : فعل ماضی مبنی بر سکون ، تَ: فاعل محلا مرفوع . هم : مفعول به محلا منصوب .
جمله (سَمْتَيْد) معطوف به (قَدْ مَلَّتَيْد) محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

سَمُونِي : فعل ماضی مبنی بر ضمه ، و: فاعل محلا مرفوع ، ن : نون وقيّه ، ي : مفعول به محلا منصوب : جمله ی (سَمُونِي) معطوف به (سَمْتَيْد) در محل رفع .

ف: سببیه ، غیر عامل

ابدلنی : فعل امر مبنی بر سکون ، فاعل آن ضمیر (أنت) واجب الاستتار ، ن : نون وقيّه .
ي : مفعول به ، محلا منصوب

بهم : جار و مجرور متعلق به (ابدلنی) ،

خیرا : مفعول به دوم ، منصوب

منهم : جار و مجرور متعلق به (خیرا) .

• اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاطُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ، أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ

فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بَنِ عَنَمٍ.

اللهم : منادی مبنی بر ضم (الله) ، م : به جای حرف ندا (یا) ،

مِثْ : فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر (انت) واجب الاستتار ،

قلوبهم : مفعول به منصوب ، هم: مضاف الیه محلا مجرور

ك : حرف جر ، ما : مصدریة ، يماط : فعل مضارع مجهول ، الملح : نایب فاعل و مصدر

مؤول محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق ، (کائنات) صفت برای مفعول مطلق محذوف و تقدیر

أَنْ مِثْ کائنات کمیث الملح ،

في الماء : جار و مجرور متعلق به (يماط) .

أما : حرف استفتاح ، وتنبيه

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

ن: واقع در جواب قسم ، وددت : فعل ماضی ، تَ: فاعل محلا مرفوع

أَنْ : از حروف مشبیهه بالفعل ،

لِي : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر مقدم ،

بکم : جار و مجرور متعلق به محذوف ،

الف : اسم (أن) منصوب ،

جمله ی (أن لی بکم ألف) در محل نصب ، مفعول به (وددت)

فراس : مضاف الیه ، مجرور

من بنی : جار و مجرور (علامت جر یاء) متعلق به محذوف صفت برای (فراس) ،

فراس : مضاف الیه ، مجرور

بن : صفت برای (فراس) ، غنم : مضاف الیه . مجرور

• هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

هنالك : ظرف محلا منصوب ،

لو: ادات شرط غیر جازم ،

دعوت : فعل ماضی مبنی بر سکون، تَ: فاعل محلا مرفوع، جمله ی (دعوت) جمله ی شرط

اتاک : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، ک: مفعول به محلا منصوب،

منهم : جار و مجرور متعلق به (اتاک) ،

فوارس : فاعل مرفوع ،

مثل : صفت برای (فوارس) مرفوع،

ارمیه : مضاف الیه و مجرور ،

الحمیم : مضاف الیه مجرور . جمله ی (أتاک..) جواب شرط

ترجمه ی خطبه ۲۵

علل شکست ملتها (علل شکست کوفیان و پیروزی شامیان) اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی

نمانده است، که آن را بگشایم یا ببندم ای کوفه اگر فقط تو مرا باشی، آن هم برابر این همه

مصیبتها و طوفانها!! چهره ات زشت باد. آنگاه به گفته شاعر مثال آورد: به جان پدرت سوگند ای

عمرو که سهم اندکی از ظرف و پیمانه داشتم.

سپس ادامه داد: به من خبر رسیده که بسر بن ارطاه بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می دانستم که

مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و

شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل

فرمانبردارند. آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید. آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید نفرین به امت خیانتکار خدایا، من این مردم را با پند و تذکری مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستود آمده، و من از آنان به ستود آمده. دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا، دلیلی از آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن. به خدا سوگند. دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی‌فراس بن غنم می‌داشتم که: (اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی

ومن خطبة له عليه السلام: 26

وفيهما يصف العرب قبل البعثة ثم يصف حاله قبل البيعة له
 إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى النَّارِ، وَأَنْتُمْ
 مَعْتَرِضُونَ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ جَارَةِ حُثُنٍ، وَحَيَاتٍ صُلَمٍ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ،
 وَتَكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ، وَالْأَثَامُ بِكُمْ
 مَعْصُوبَةٌ. مِنْهَا صِفَةُ قَبْلِ الْبَيْعَةِ لَهُ فَفُظِرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعَيِّنٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَيِّقْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ،
 وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذِي، وَشَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ، وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَقَمِ.
 وَمِنْهَا: وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنٌ، فَلَا ظَفِيرَ يَدِ الْبَايِعِ، وَخَزَيْتُ أَمَانَةَ الْمُتَبَايِعِ،
 فَخَذُوا بِحَرْبِ أَهْبَتِهَا، وَأَعْدُّوا لَهَا عُذَّتَهَا، فَقَدْ سَبَّ لُظَاهَا، وَعَلَا سَنَاهَا، وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ، فَإِنَّهُ أَدْعَى
 النَّصْرَ.

شرح المفردات:

النذير: فعيل بمعنى اسم الفاعل، المنذر و هو المخوف، و الرسول ، لأن إحدى مهماته ذلك: بیم دهند

الأمين: جمعه أمناء، المأمون، الثقة، الذي لا يخون: امانت دار
 التنزيل: القرآن، ما ينزل من علو شينا فشيناً: قرآن، آنچه از بالا به پايين فرود آيد
 معشر: كل جماعة أمرهم واحد: گروه جماعت
 منيخون: مقيمون من أناخ الناقة إذا أبركها: کسانی که شتر خود را خوابانده باشند، اقامت کننده
 خشن: جمع خشناء، من الخشونة، خلاف لان و نعم: زبر، متضاد نرم
 حیات صم: الصم: أما الأرض الصلبة، أو من الصمم الذي هو عدم السمع. أخبت الحيات: کشنده ترین
 مارها

الكدر: نقیض الصفاء: آب الوده
 الجشب: من الطعام الغليظ أو الذي بدون ادام: غذای خشک و خالی، به دون خورش
 سفك الدم: صبه و سفك دمه إذا قتله: خون اورا ریخت، اورا کشت
 قطع الرحم: ضد وصله، عدم الإحسان إلى أقاربه بما يعد في العرف إحساناً: نیکی به نزدیکان
 الآثام: الخطايا، جمع إثم، فعل ما لا يحل: گناهان، ارتکاب محرمات
 معصوبة: مشدودة: بسته شده، مثل سر بسته شده با دستمال
 المعین: المساعد: یاور، کمک کننده، حامی
 ضننت: بخلت من الضن و هو البخل: بخل ورزیدم
 أغضيت: على كذا أطبقت عليه جفني: چشم فرو بستم
 القذى: ما يقع في العين و يوجب أذيتها: خار و خس که به چشم افتد
 الشجا: ما يعترض في الحلق: آنچه در گلو گیر کند
 الكظم: مجرى النفس: نفس گاه، گلو
 العلقم: شجر بالغ المرارة: هندوانه ابو جهل، چیز بسیار تلخ
 ظفر: فاز، أدرك ما طلبه: موفق شد
 خزيت: من الخزي و هو الفضيحة والذلّ والإهانة: خوار و ذلیل شد
 المبتاع: المشتري: خریدار و مشتری
 الأهبة: الاستعداد: آمادگی، تدارک
 شب لظاها: أو قدت نارها و أثيرت أو ارتفع لهبها: شعله ور شد، افروخته شد
 علا سناها: ارتفع ضوءها: نور آن فرا گرفت

الاعراب

• إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا

عَلَى التَّنْزِيلِ

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

الله: اسم (إِنَّ) منصوب

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، سبّح، مضاف الیه محلاً مجرور

بَعَثَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

مُحَمَّدًا: مفعول به منصوب

صَلَّى: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر

اللَّهُ: فاعل و مرفوع

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به (صَلَّى)

وَآلِهِ: معطوف بر (عَلَيْهِ)

وَسَلَّمَ: معطوف بر (صَلَّى)، فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)

نَذِيرًا: حال و منصوب، یا مفعول له (لِلْإِنذَارِ)

لِلْعَالَمِينَ: جار و مجرور متعلق به نذیراً

وَأَمِينًا: معطوف بر (نذیراً) حال و منصوب

عَلَى التَّنْزِيلِ: جار و مجرور متعلق به (أَمِينًا)

• وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ،

وَحَيَاتٍ صُمٍّ

وَحَالِيهِ

أَنْتُمْ: مبتدا محلاً مرفوع

مَعْشَرَ: مفعول به برای فعل محذوف (أَخَصَنَ)، یا منادای منصوب

الْعَرَبِ: مضاف الیه مجرور

عَلَى شَرِّ: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر (أَنْتُمْ)

دِينٍ: مضاف الیه مجرور

وَحَيَاتٍ: حرف عطف

فِي شَرِّ: جار و مجرور، متعلق به (مُنِيخُونَ)

ذَار: مضاف الیه مجرور

مُنِيخُونَ: خبر برای (أنتم) مرفوع ، یاخبر برای مبتدای محذوف

بَيْنَ: ظرف منصوب، متعلق به (منیخون) ،

حِجَارَةٍ: مضاف الیه مجرور

حُشْن: صفت مجرور

وَحَيَاتٍ: معطوف بر حجارة، مجرور

صُم: صفت برای حیات مجرور

جمله ی (أنتم) در محل نصب ، حال

• ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ،

تَشْرَبُونَ: فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل

الْكَدِرَ: مفعول به منصوب ، یا نعت برای مفعول محذوف ، الماء الكدر

وَتَأْكُلُونَ: معطوف بر (تشربون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلاً مرفوع

الْجَشِيبَ: مفعول به ، منصوب

وَتَسْفِكُونَ: معطوف بر (تأكلون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلاً مرفوع

دِمَاءَكُمْ: مفعول به منصوب، کم: ضمیر متصل در محل جر

وَتَقْطَعُونَ: معطوف بر (تسفكون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلاً مرفوع

أَرْحَامَكُمْ: مفعول به منصوب، کم: ضمیر متصل در محل جر

• الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ.

الْأَصْنَامُ: مبتدأ مرفوع

فِيكُمْ: جار ومجرور متعلق به (منصوبة)

مَنْصُوبَةٌ: خبر مرفوع

وَالْآثَامُ: معطوف بر (الأصنام) مرفوع

بِكُمْ: جار ومجرور متعلق به (معصوبة)

مَعْصُوبَةٌ: خبر مرفوع

• فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ،

ف: حرف استیناف

ظُرْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

ف: حرف ربط

إِذَا: ظرف زمان مبنی بر سکون، فجا نیه

لَيْسَ: از افعال ناقصه

بِي: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

مُعِينٌ: مبتدای مؤخر مرفوع

إِلَّا: ادات استثناء، (لیس الا) ادات حصر

أَهْلٌ: بدل از (معین) مرفوع

بَنِيَّتِي: مضاف الیه مجرور

ف: حرف عطف

ضَنَنْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

بِهِ: جار و مجرور متعلق به (ضننت)

عَنِ الْمَوْتِ: جار و مجرور متعلق به (ضننت)

• وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى، وَشَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكَظْمِ، وَعَلَى

أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ.

وَأَغْضَيْتُ: معطوف بر (ضننت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى الْقَدَى: جار و مجرور متعلق به (أغضيت)

وَشَرَبْتُ: معطوف بر (أغضيت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى الشَّجَا: جار و مجرور متعلق به (شربت)

وَصَبَرْتُ: معطوف بر (شربت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى أَخَذِ: جار و مجرور متعلق به (صبرت)

الْكُظْمِ: مضاف الیه مجرور

وَعَلَى أَمْرٍ: معطوف بر (على أخذ)

مِنْ طَعْمِ: جار و مجرور متعلق به (أمر)

الْعَلَقَمِ: مضاف الیه مجرور

• وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا، فَلَا ظَفِيرَتُ يَدِ الْبَايِعِ، وَخَزَيْتُ
أَمَانَةَ الْمُبْتَاعِ، فَخَذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا، وَأَعَدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ شَبَّ لَهَا، وَعَلَا
سَنَاهَا، وَاسْتَشْعَرُوا الصَّبْرَ، فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ.

وَلَمْ: واو: حرف استیناف، لم: حرف جزم

يُبَايِعُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به عمرو بن عاص بر می گردد

حَتَّى: حرف غایت

شَرَطَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به عمرو بن عاص بر می گردد

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يُؤْتِيَهُ: فعل مضارع منصوب، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به معاویه بر می گردد، ه: ضمیر متصل

در محل نصب مفعول به، به عمرو بن عاص بر می گردد، جمله ی (أَنْ يُؤْتِيَهُ) در محل نصب مفعول

به برای (شرط)

عَلَى الْبَيْعَةِ: جار و مجرور متعلق به (يؤتيه)

ثَمَنًا: مفعول دوم

فَلَا: حرف نفی، غیر عامل

ظَفِيرَتُ: فعل ماضی مبنی بر فتح

يَدُ: فاعل و مرفوع

الْبَايِعِ: مضاف الیه مجرور

وَخَزَيْتُ: معطوف بر (ظفرت) فعل ماضی مبنی بر فتح

أَمَانَةَ: فاعل و مرفوع

الْمُبْتَاعِ: مضاف الیه مجرور

فَ: استینافیه

خَذُوا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

لِلْحَرْبِ: جار و مجرور متعلق به (خذوا)

أَهْبَتَهَا: مفعول به منصوب، ها: مضاف الیه مجرور

وَأَعَدُّوا: معطوف بر (خذوا) فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

نَبَاً: جازر و مجرور متعلق به (أعدوا)

عَنْتَابًا: مفعول به منصوب، ها: مضاف الیه مجرور

فَقَدْ: فاء: حرف عطف، قد: حرف تحقیق

سَبَبٌ: فعل ماضی مبنی بر فتح

لِضَاهَا: فاعل و مرفوع تقدیراً

وَعَلَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدر، معطوف بر (سَبَب)

سَنَاهَا: فاعل و مرفوع تقدیراً

وَأَسْتَشْعِرُوا: معطوف بر (خذا) فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

الصَّبْرَ: مفعول به منصوب

فَاتَهُ: فاء: سببیه، ان: از حروف مشبیه بالفعل، ه: ضمیر متصل در محل نصب، اسم این

أَدْعَى: خبر این محلاً مرفوع

إِلَى النَّصْرِ: جازر و مجرور متعلق به (أدعى)

ترجمه ی خطبه ۲۶

شناخت فرهنگ جاهلیت خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص) را هشدار دهنده جهانیان
مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته،
و در بدترین خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگهای خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد
شنوایی، بسر می بردید، آبهای آلوده می نوشیدید. و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به
ناحق می ریختید، و پیوند خویشاوندی را می بریدید، بتها میان شما پرستش می شد، و مفسد و
گناهان، شما را فرا گرفته بود.

مظلومیت و تنهایی علی (ع) پس از وفات پیامبر (ص) و بی وفایی یاران به اطراف خود نگاه کرده
یاوری جز اهل بیت خود ندیدم، (که اگر یاری کنند، کشته خواهند شد و به مرگ آنان رضایت
ندادم) چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم، و با گلولی که استخوان شکسته در آن گیر
کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم، و خشم خویش فرو خوردم، و بر نوشیدن جام تلخ تر از گیاه
حَنْظَل، شکیبایی نمودم. (قسمت دیگری از همین خطبه:)

معرفی عمرو عاص و ضرورت آمادگی نظامی عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد. مگر آنکه شرط
کرد تا برای بیعت در هم و دینار فراوان بگیرد، که در این معامله شوم، دست فروشنده هرگز به
پیروزی نرسد و سرمایه خریدار به رسوایی گشاده شود. ای مردم کوفه، آماده پیکار شوید، و ساز

و برگ جنگ فراهم آورید، زیرا که آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خویش سازید که پیروزی می‌آو

الدرس السابع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه‌های (۲۷، ۲۸)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه‌های فوق چیست ؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست ؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست ؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قنّ خبر بر مبنای مقدم می‌شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه‌های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 27

وقد قالها يستنهض بها الناس حين ورد خبر غزو الأنبار بجيش معاوية فلم ينهضوا، وفيها يذكر فضل الجهاد، ويستنهض الناس، ويذكر علمه بالحرب، ويلقي عليهم التبعة لعدم طاعته

فضل الجهاد

أما بعد، فإن الجهاد باب من أبواب الجنة، فتحة الله لإخوانه، وهو لباس التقوي، ودرع الله الحصينة، وجنته الوثيقة. فمن تركه رغبة على البسة الله ثوب الدل، وشيئة البلاء، وذئبت بالصغار والقماء. وضرب على قلبه بالسحاب، وأدبل الحق منه بتضييع الجهاد، وسيم الخسف، ومنع النصف.

استنهاض الناس

ألا وإني قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلاً ونهاراً، سراً وإعلاناً، وقلت لكم: اغزوهم قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزي قوم قط في غفر دارهم إلا ذلوا، فتواكلتم وتخاذلتم حتى شئت عليكم الغارات، وملكت عليكم الأوطان. وهذا أخو غامد قد وردت خيلة الثأب، وقد قتل حسان بن حسان البكري، وأزال خيلكم عن مسالحيها. ولقد بلغني أن الرجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمة، والتأخري المعاهدة، فينتزع حجلها وقلبها وقلابها، ورعاها، ما تمتنع منه إلا بالأسير جاع والأسير حام، ثم انصرفوا وأفرين، ما نال رجلاً منهم كلم، ولا أريق لهم دم، فلو أن امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عذبي جديراً. فيا عجباً! والله - يميث القلب ويجلب الهمم من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم، وتفرقكم عن حقكم! ففبحاً لكم وثرحاً، حين صيرتكم عرضاً يرمى: يغار عليكم ولا تغفرون، وتغزون ولا تغرون، ويعصي الله وترضون! فإذا أمرتكم بالسير إليهم في أيام الحر قلتم: هذه حمارة القيط أمهلنا يسبح عنا الحر، وإذا أمرتكم بالسير إليهم في الشتاء قلتم: هذه صبارة الفر، أمهلنا ينسلخ عنا البرد. كل هذا فراراً من الحر والفر؛ فإذا كنتم من الحر والفر تغفرون فائتم والله من السيف أفر!

البرم بالناس

يا أشباه الرجال ولا رجال! خلوم الناطقال، وعقول ربات الحجال، لو ددت أنني لم أركم ولم أعرفكم معرفة - والله - جرت ندماً، وأعقت سداً. قاتلكم الله! لقد ملأتم قلبي قبحاً، وتسحنتم صدري غيظاً، وجرت عثموني لغب الشهمام انقاساً، وأفسدتكم علي رأيي بالعصيان والخذلان، حتى قالت قرينش: إن ابن أبي طالب رجل شجاع، ولكن لا علم له بالحرب. لله أبوه! وهل أحد منهم أشد لها مراساً، وأقدم فيها مقاماً مني؟! لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وها أنا ذا قد درفت على الستين! ولكن لا رأي لمن لا يطاع!

شرح المفردات:

الجهاد: مصدر جَاهَد، مجاهدة وجهاد، جهاد، با تمام توان با دشمن جنگیدن
الخاصة: جمعها خواص ضد العامة، المقربون و الذين تخصصهم بنفسك: نزدیکان.
الدرع: مؤنث سماعي: زره و لباس جنگی .
الحصينة: المنیعة، المحكمة: حفظ کنند، محکم استوار، حصن: دژ
الجنة: بالضم، كل ما یستر المرء عن الخصم حال المقاتلة و یقیه عن ضربه: سپر جنگی .
رغب عنه: زهدا فيه، و أعرض عنه و رغب فيه أرادته و أحبه: اگر بعد از ماده رغبت حرف عن
باشد بمعنی اعراض و بی میلی است و اگر حرف فی و یا الی باشد بمعنی میل و علاقه است.
الذل: الهوان، ضد العز: خواری، ذلت
شمله: لفه و غطاء: آن را در بر گرفت، آن را پوشاند با عبا، یا لباس بلند و گشادی که بپوشاند.
البلاء: الغم الكثير، الذی یبلى الجسم: اندوه، بلا، فرسوده کننده بدن.
دیث: ذلل، صار سهلاً، ذلولاً: خوار و ذلیل شد، رام شد.
الصغار: الذل و الضیم: ذلت، خواری، تحقیر، و كوچك شمردن
القماء: الذل و الصغار: ذلت و خواری
الإسهاب: ذهاب العقل، أو كثرة الكلام: از بین رفتن عقل و درك
أدیل: من الإدالة و هي الغلبة: از او گرفته و برگردانده شد، بر او غلبه شد
تضييع: من ضيَع الشيء إذا أهمله أو أهلكه و فقده: آن را از دست داد
سیم: من سامه خسفا أي كلفه و أولاه: معامله ذلت بار شد
الخسف: الذل و المشقة: ، ذلت، سختی
النصف: الانصاف و العدل: عدالت و انصاف
الغزو: قصد الآخرين بالحرب و سلب الأموال: جنگیدن
عقر الدار: وسطها و أصلها: اصل و وسط خانه
فتواكلتم: یكل كل واحد منكم الأمر إلى صاحبه: بیکدیگر محول کردید
تخاذلتم: خذل بعضكم بعضا و الخذل هو ترك النصر و الإعانة: یکدیگر را یاری نکردید
سنت: من شن الماء إذا صبه متفرقا و شن عليهم الغارة إذا وجهها نحوهم من كل جهة: از هر
طرف حمله شد

الفَرَات: مفردة غارة، النهب، الخيل المسرعة المغيرة، هجوم الخيل من كل جهة: حمله از تمام اضراف، تاراج.

الأنبار: بلد في العراق على الجانب الشرقي من الفرات: نام شهرکی است برکنار دی شرقی فرات.

مستحبة: المسائح جمع مسلحة الثغر و الحدود: پایگاه نظامی، مرزبانگاه، پاسگاه مرزی المعاهدة: الذميمة: زن کافری که در دولت اسلامی زندگی میکند و مائیات می دهد، ذمی ینقرع: من نزع بمعنى اقتلع: می کند و بیرون می آورد

الحجل: الخلخال: خلخالی که زنان مثنی بازوبند در پا می کنند و قلبها: جمع قلب، السوار: بازوبند زنانه، النگو

قلاندها: مفردة قلادة ما جعل في العنق من الحلي: گردن بند

رعثها: بضم الراء و العين جمع رعاث، رعثة، القرص: گوشواره

الاسترجاع: قول انا لله و انا اليه راجعون. گفتن انا لله و انا اليه راجعون

و الاسترحام: طلب الرحمة أو مناشدته بالرحم: طلب رحمت نمودن، بصله رحم قسم دادن وافرین: الوافر التام: فراوان، دست پر

الكلم: الجرح: زخم و جراحت .

أريق الدم: صبّه و سفكه و قولهم أراق دمه كناية عن أنه قتله. ریختن خون، کنایه از کشتن است. الأسف: التحسر: غصه و حسرت، افسوس

الملود: من النوم و هو العذل، و هو المواجهة بكلام لا تبيانه بما لا يناسبه: سرزنش شده الیم: جمع هموم، الحزن: اندوه.

الترح: ضد الفرح، الحزن: اندوه، غم و غصه .

الغرض: الهدف: هدف و نشانه .

يغار عليكم: تغزون، تشن عليكم الغارة: به شما حمله می کنند.

حمارة الغيظ: شدة حره، بتشديد الراء: شدت گرما.

يسبّخ عنا الحر: يخفف عنا الحر: گرما تخفیف یابد .

صبرة القُر: شدة انبرد و القُر بضم انقاف البرد: شدت سرما .

أسهلنا: اصطبِر علينا، انتظرنا.

ينسلخ: يذهب، و ينكشف و سلخ الخروف إذا كشط جلده: کنده شود، پیاپی یابد .

وَشَمِلُهُ : واو حرف عطف، (شَمِلُهُ) فعلٌ ومفعول، معطوف بر (ألبسه)

البلاء : فاعلٌ مرفوع

وَدُيْتُ : واو حرف عطف، (دُيْتُ) فعلٌ ماضى مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل آن ضمير

مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ) است، جمله ی (دیت) معطوف بر (شمله)

بالصَّغَار : جار ومجرور متعلق به (دُيْتُ)

وَالْقَمَاءَةِ : معطوف بر (الصَّغَار) مجرور

• وَضُرِبَ عَلَيَّ قَلْبُهُ بِالنَّهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسَيِّمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصْفَ.

وَضُرِبَ : معطوف بر (دُيْتُ)، فعلٌ ماضى مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل آن ضمير

مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ) است

عَلَيَّ قَلْبُهُ : جار ومجرور متعلق به (ضُرِبَ)

بِالنَّهَابِ : جار ومجرور متعلق به (ضُرِبَ)

وَأَدِيلَ : معطوف بر (ضُرِبَ)، فعلٌ ماضى مجهول، مبنى بر فتح

الحَقُّ : نائب فاعل، مرفوع.

مِنْهُ : جار ومجرور متعلق به (أَدِيلَ)

بِتَضْيِيعِ : جار ومجرور

الْجِهَادِ : مضاف اليه مجرور

وَسَيِّمَ : واو حرف عطف، سَيِّمَ: فعلٌ ماضى، مجهول، اجوف (سام)، مبنى بر فتح نائب فاعل آن ضمير

مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ) است، معطوف بر (أَدِيلَ)

الْخَسْفَ : مفعول به منصوب

وَمُنِعَ : واو حرف عطف، مُنِعَ: فعلٌ ماضى، مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل آن ضمير

مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ) است، معطوف بر (سَيِّمَ)

النَّصْفَ : مفعول به منصوب.

• أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا، وَسِرًّا وَإِعْلَانًا

أَلَا : حرف استفتاح وتنبیه، غیر عامل

وَإِنِّي : واو حرف استیناف، غیر عامل. إِنَّ: از حروف مشبیهه بالفعل، ی: اسم ان، در محل نصب.

قَدْ : حرف تحقیق، غیر عامل.

دَعَوْتُكُمْ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

إِنِّي قَاتِلٌ: جار و مجرور متعلق به دَعَوْتُكُمْ.

هَؤُلَاءِ: مضاف الیه در محل جر.

الْقَوْمِ: عطف بیان، مجرور.

لَيْلًا: ظرف زمان منصوب، مفعول فیه برای دَعَوْتُكُمْ

وَنَهَارًا: واو: حرف عطف، نَهَارًا: معضوف بر لَيْلًا، منصوب.

وَسِرًّا: واو: حرف عطف، سِرًّا: جانشین مفعول مطلق، دَعَوْتُكُمْ دَعْوَةً سِرًّا، یا مصدر جانشین حال

وِإِعْلَانًا: واو: حرف عطف، إِعْلَانًا: معطوف بر سِرًّا

• وَقُلْتُ لَكُمْ: اَعِزُّوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا عِزِّي قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا

وَقُلْتُ: واو: حرف عطف، قُلْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع

فاعل، معطوف بر دَعَوْتُكُمْ

لَكُمْ: جار و مجرور متعلق به قُلْتُ

اَعِزُّو: فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل، در محل رفع فاعل

هُمْ: ضمیر متصل، در محل نصب مفعول به.

قَبْلَ: ظرف منصوب، متعلق به اَعِزُّوهُمْ

أَنْ: حرف ناصب فعل مضارع

يَغْزُوكُمْ: فعل مضارع منصوب، علامت نصب آن حذف نون، واو: ضمیر متصل، در محل رفع

فاعل، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به.

فَوَاللَّهِ: فاء: استنثافیه، واو: حرف جر، الله: مجرور به واو، جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم) محذوف

مَا: حرف نفی غیر عامل

عِزِّي: فعل ماضی، مجهول، مبنی بر ففتح

قَوْمٌ: نائب فاعل، مرفوع

قَطُّ: ظرف زمان، مبنی بر ضم (قَبْلَ از آن نفی یا استفهام می آید) معنی آن هرگز است.

فِي عَقْرِ: جار و مجرور، متعلق به عِزِّي

دَارِهِمْ: دار: مضاف الیه مجرور، هُمْ: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

إِلَّا: ادات استثناء

ذَلُّوا: فعل ماضی، مضاعف، مبنی بر ضم به علت متصل شدن فعل به ضمیر (واو)، (واو): ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

• فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمَلِكْتُ عَلَيْكُمُ الْاَوْطَانُ.

فَتَوَاكَلْتُمْ: فاء: حرف عطف، تَوَاكَلْتُمْ: فعل ماضی مبنی بر سکون، تم: ضمیر متصل در محل رفع فاعل. وَتَخَاذَلْتُمْ: واو: حرف عطف، تَخَاذَلْتُمْ: معطوف بر تَوَاكَلْتُمْ

حَتَّى: حرف غایت، بمعنای الی

شُنَّتْ: فعل ماضی، مضاعف، مجهول، مبنی بر فتح

عَلَيْكُمُ: جار و مجرور متعلق به شُنَّتْ

الْغَارَاتُ: نائب فاعل، مرفوع

وَمَلِكْتُ: واو: حرف عطف، مَلِكْتُ: فعل ماضی، صحیح و سالم، مجهول، مبنی بر فتح.

عَلَيْكُمُ: جار و مجرور متعلق به مَلِكْتُ

الْاَوْطَانُ: نائب فاعل، مرفوع

• وَهَذَا اخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْاَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ

عَنْ مَسَالِحِهَا.

وَهَذَا: واو: استینافیه، هَذَا: اسم اشاره، در محل رفع، مبتدا

اَخُو: خبر مرفوع، علامت رفع واو.

غَامِدٍ: مضاف الیه مجرور

قَدْ: حرف تحقیق، غیر عامل

وَرَدَتْ: فعل ماضی، مبنی بر فتح

خَيْلُهُ: فاعل مرفوع، (ه) مضاف الیه در محل جر

الْاَنْبَارَ: مفعول به منصوب، (منصوب به نزع خافض، وردت الی الانبار)

وَقَدْ: واو: حرف عطف، قد: حرف تحقیق.

قَتَلَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به اخو غامد بر می گردد.

حَسَّانَ: مفعول به منصوب

بْنِ: بدل یا عطف بیان منصوب

حَسَّانَ: مضاف الیه مجرور

الْبَكْرِيَّ: نعت برای (حَسَّانَ) منصوب

وَأَزَالَ: واو: حرف عطف، أزال: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به آخر عامد بر می گردد.

خَيْكُذ: مفعول به منصوب، كذ: مضاف الیه مجرور.

عَنْ مَسَلِحِيْنا: جار و مجرور، متعلق به أزال، هَا: مضاف الیه محلاً مجرور

• وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْآخَرِي الْمُعَاهِدَةِ، فَيَنْتَزِعُ

حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَانِدَهَا، وَرَعَاثَهَا، مَا تُمْنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ

وَلَقَدْ: واو: حرف عطف، لام: حرف تاکید، غیر عامل، قد: حرف تحقیق.

بَلَّغْنِي: فعل ماضی، مبنی بر فتح، ن: نون و قایه، ی: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به.

أَنْ: از حروف مشبیه بالفعل

الرَّجُلُ: اسم آن منصوب

مِنْهُمْ: جار و مجرور، متعلق به محذوف، حال برای الرَّجُلِ

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ برمی گردد.

يَدْخُلُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ برمی گردد، جمله یدخل در

محل نصب خبر کان.

وجمله ی (ان الرجل منهم....) موون به مصدر، در محل رفع فاعل.

عَلَى الْمَرْأَةِ: جار و مجرور متعلق به يَدْخُلُ

الْمُسْلِمَةِ: نعت مجرور.

وَالْآخَرِي: واو: حرف عطف، الْآخَرِي: معطوف بر الْمُسْلِمَةِ، تقدیراً مجرور.

الْمُعَاهِدَةِ: نعت برای المرأة، مجرور

فَيَنْتَزِعُ: فاء: حرف عطف، يَنْتَزِعُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ برمی

گردد، معطوف بر يَدْخُلُ.

حِجْلَهَا: مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَقَلْبَهَا: معطوف بر حِجْلَهَا، مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَقَلَانِدَهَا: معطوف بر حِجْلَهَا مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَرَعَاثَهَا: معطوف بر حِجْلَهَا مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

مَا: حرف نفی غیر عامل

تُمْنِعُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر (هی) به السَّراةِ بر می گردد.

مِنْهُ: جار و مجرور متعلق به تَمْتَنِعُ

إِلَّا: ادات استثناء

بِالْإِسْتِزْجَاعِ: جار و مجرور

وَالْإِسْتِزْجَاعُ: واو: حرف عطف، الْإِسْتِزْجَاعُ: معطوف بر الْإِسْتِزْجَاعِ

• ثُمَّ انصَرَفُوا وَافْرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلَمٌ، وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ،

ثُمَّ: حرف عطف

انصَرَفُوا: فعل ماضی، مبني بر ضمه، واو: ضمير متصل در محل رفع فاعل.

وَافْرِينَ: حال برای فاعل انصَرَفُوا، منصوب به ياء

مَا: حرف نفی

نَالَ: فعل ماضی، مبني بر فتح

رَجُلًا: مفعول به منصوب

مِنْهُمْ: جار و مجرور متعلق به محذوف نعت برای رجلا

كَلَمٌ: فاعل و مرفوع

وَلَا: واو: حرف عطف، لَا: حرف نفی

أَرِيقًا: فعل ماضی، اجوف، مزید، مبني بر فتح

لَهُمْ: جار و مجرور متعلق به أَرِيقًا

دَمٌ: فاعل و مرفوع

• قُلُوا إِنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا.

قُلُوا: حرف عطف، لو حرف شرط غیر جازم

أَنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

أَمْرًا: اسم أنَّ منصوب

مُسْلِمًا: نعت منصوب

مَاتَ: فعل ماضی، مبني بر فتح، فاعل آن ضمير مستتر (هو) جمله مَاتَ در محل رفع خبر أَنَّ

مِنْ بَعْدِ: جار و مجرور متعلق به مَاتَ

هَذَا: مضاف اليه در محل جر

أَسْفًا: مفعول له منصوب، (لأجل الأسف على مافات منه) یا صفت برای مفعول مطلق

محذوف، (مات موتاً أسفاً)، یا حال، (متأسفاً)

بَ: حرف نفی

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو) به امرأ

به: جار و مجرور متعلق به مَلُومًا

مَلُومًا: خبر کان منصوب

بِ: حرف عطف

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو) به امرأ

به: جار و مجرور متعلق به جَدِيرًا

عَلَيَّ: ظرف منصوب تقدیراً، ی: مضاف الیه.

جَدِيرًا: خبر کان منصوب

• فَيَا عَجَبًا! عَجَبًا. وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَيَجْلِبُ الْهَمُّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ،

وَتَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ!

فَيَا: فاء: حرف عطف زائد، یل: حرف نداء

عَجَبًا: منادی منصوب، نکره ی غیر مقصوده، أیها انعجب احضر هذا أوانک

عَجَبًا: تاکید، منصوب، یا مفعول مطلق برای فعل محذوف مثل، شکر

وَاللَّهِ: جار و مجرور متعلق به فعل قسم محذوف

يُمِيتُ: فعل مضارع مرفوع، ثلاثی مزید از باب افعال

الْقُلُوبَ: مفعول به منصوب

وَيَجْلِبُ: واو: حرف عطف، يَجْلِبُ: معطوف بر يُمِيتُ

الْهَمُّ: مفعول به منصوب

مِنْ اجْتِمَاعِ: جار و مجرور متعلق به عَجَبًا

هَؤُلَاءِ: مضاف الیه در محل جر

الْقَوْمِ: عطف بیان مجرور

عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ: جار و مجرور متعلق به اجْتِمَاعِ

وَتَفَرُّقُكُمْ: واو: حرف عطف، تَفَرُّقُكُمْ: معطوف بر اجْتِمَاعِ

عَنْ حَقِّكُمْ: جار و مجرور

الْقَرْ: مضاف الیه مجرور، جمله ی (هذه...) در محل نصب مقول قول
 أمهلنا: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل ضمیر مستتر (أنت) واجب الاستتار، نا: ضمیر متصل در محل
 نصب مفعول به اول
 يَنْسِلِخْ: فعل مضارع، مرفوع، جمله ی (يسبلخ) در محل نصب مفعول به دوم
 عَنَّا: جار و مجرور متعلق به (ينسلخ)
 الْبَرْدُ: فاعل و مرفوع

• كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهُ مِنَ
 السَّيْفِ أَقْرُ!

كُلُّ: مبتدا و مرفوع
 هذا: مضاف الیه، محلاً مجرور
 فِرَارًا: مفعول له منصوب، کل هذا لأجل الفرار
 مِنَ الْحَرِّ: جار و مجرور متعلق به (فرار)
 وَالْقَرِّ: معطوف بر (الحر) مجرور
 ف: حرف استیناف
 إِذَا: ظرف زمان مبنی بر سکون
 كُنْتُمْ: از افعال ناقصه، فعل ماضی مبنی بر سکون، تم: ضمیر متصل در محل رفع اسم (كان)
 مِنَ الْحَرِّ: جار و مجرور متعلق به (تفرون)
 وَالْقَرِّ: معطوف بر (الحر)
 تَفِرُّونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
 فَأَنْتُمْ: فاء: در جواب شرط (إذا)، أَنْتُمْ: مبتدا در محل رفع
 وَاللَّهُ: جار و مجرور متعلق به فعل قسم
 مِنَ السَّيْفِ: جار و مجرور متعلق به (أفر)
 أَقْرُ: خبر مرفوع

• يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! خُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَغُفُولُ رَبَاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكَمْ وَلَمْ
 أَغْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَأَعْقَبَتْ سَدْمًا
 يَا: حرف ندا

أَشْبَهَ: مبتدأ منصوب
 الرَّجُلَ: مضاف الیه مجرور
 وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی
 رَجُلًا: عطف بر (أشبهه) منصوب
 خُلُومٌ: خبر برای مبتدای محذوف (خلوكم)
 اَلْضُّلَّ: مضاف الیه مجرور
 وَعُقُوتٌ: معطوف بر (خلوكم) مرفوع، خبر برای مبتدای محذوف (عقولكم)
 رَبَّاتٌ: مضاف الیه مجرور
 الْحِجَالُ: مضاف الیه مجرور
 نُودِيتُ: لام ابتداء، وددت: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع
 أَنِّي: أن: از خوف مشبهه بالفعل، ی: اسم ان محلاً منصوب
 نَمَ: حرف جزم
 أَرَكُمُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل أن ضمیر مستتر (أنا) واجب الاستتار، کم: مفعول به در محل
 نصب، جمله ی (لم أركم) در محل رفع خبر أن، وجملة ی (أني..)) در محل نصب مفعول به
 برای (وددت)
 وَلَمْ: معطوف بر (لم أركم)
 أَعْرَفَكُمُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل أن ضمیر مستتر (أنا) واجب الاستتار، کم: مفعول به در محل
 نصب
 مَعْرِفَةً: خبر برای مبتدای محذوف
 وَاللَّهِ: جار ومجرور متعلق به فعل (أقسم) محذوف
 جَرَّتْ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هی)
 نَدَسًا: مفعول به منصوب، جمله ی (جرت) در محل رفع نعت برای (معرفة)
 وَأَعْقَبَتْ: معطوف بر (جرت)
 سَدَمًا: مفعول به منصوب
 • قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَّ عُنُونِي لَغَبُ التَّهْمَامِ
 أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخَذْلَانِ
 قَاتَلَكُمُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، کم: مفعول به محلاً منصوب

الله: فاعل مرفوع

لَقَدْ: لام: حرف تأكيد، قد: حرف تحقيق

مَلَأْتُمْ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، تم: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

قُلُوبِي: مفعول به تقدیراً منصوب، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

قِيحاً: تمییز منصوب

وَسَخَّيْتُمْ: معطوف بر (ملأتم)

صَدْرِي: مفعول به تقدیراً منصوب، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

غِيْظاً: تمییز منصوب

وَجَرَّعْتُمُونِي: معطوف بر (سَخَّيْتُمْ) فعل و فاعل و نون و قایه و مفعول به

نُعَب: مفعول به دوم

الْهُمَام: مضاف الیه

أَنفَاساً: تمییز منصوب

وَأَفْسَدْتُمْ: معطوف بر (جرعتمونی)

عَلَيَّ: جار و مجرور متعلق به (أفسدتم)

رَأَيْي: مفعول به منصوب تقدیراً، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

بِالْعَصِيَّان: جار و مجرور متعلق به (أفسدتم)

وَالْخَذْلَانَ: معطوف بر (العصيان)

• ، حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ

حَتَّى:

قَالَتْ: فعل ماضی

قُرَيْشٌ: فاعل مرفوع

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

ابْن: اسم بن منصوب

أَبِي: مضاف الیه مجرور

طَالِب: مضاف الیه مجرور

رَجُلٌ: خبر إن مرفوع

شَجَاعٌ: نعت و مرفوع

وَنَكِي: واو: حرف عطف زائد، لکن: حرف عطف

لَا: لا ی نفی جنس

عَلَمَ: اسم لا مبنی بر فتح

لَهُ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر لا

بِالْحَرَابِ: جار و مجرور متعلق به (عَلَمَ)

• اللَّهُ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟!

لَهُ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

أَبُوهُمْ: مبتدای مؤخر مرفوع، هم: مضاف الیه محلاً منصوب

وَهَلْ: واو: حرف عطف، هل: حرف استفهام

أَحَدٌ: مبتدأ مرفوع

مِنْهُمْ: جار و مجرور متعلق به محذوف نعت برای (أَحَدُ)

أَشَدُّ: خبر مرفوع

لَهَا: جار و مجرور متعلق به

مِرَاسًا: تمیز و منصوب

وَأَقْدَمُ: معطوف بر (أَشَدُّ) و مرفوع

فِيهَا: جار و مجرور متعلق به (أَقْدَمُ)

مَقَامًا: تمیز و منصوب

مِنِّي: جار و مجرور متعلق به (أَقْدَمُ)

• لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا إِذَا قَدْ دَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ! وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا

يُطَاعُ!

لَقَدْ: لام: حرف تأکید، قد: حرف تحقيق

نَهَضْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع

فِيهَا: جار و مجرور متعلق به (نَهَضْتُ)

و: حرف عطف

مَا: حرف نفی

بَلَغْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع

الْعِشْرِينَ: مفعول به منصوب

و: حرف عطف

ها: حرف تنبيه، غير عامل

ان: مبتدا محلا مرفوع

ذا: اسم موصول خبر در محل رفع

قد: حرف تحقيق

ذرفت: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلا مرفوع، جمله ی (قد ذرفت...) صله ی (ذا)

علي السنين: جار ومجرور متعلق به (ذرفت)

ولكن: واو: زائد، لكن: حرف عطف

لا: لا ی نفی جنس

راي: اسم لا ی نفی جنس، مبنی بر فتح

لمن: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر لا

لا: حرف نفی

يطاع: فعل مضارع مجهول، مرفوع، فاعل آن (هو مستتر)، جمله ی (لا يطاع) صله موصول

ترجمه ی خطبه ۲۷

ارزش جهاد در راه خدا پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می‌گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است

دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد، اما شما سستی بخرج دادید، و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمینهای شما را تصرف نمود، و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبارشده و فرماندار من، (حسان بن حسان بکری) را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و غیر مسلمان که در پناه

حکومت اسلام بود وارد شد، و خلعت و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنها را به غارت برد، در حالی که هیچ وسيله‌ای برای دفاع، جز گريه و التماس کردن، نداشتند، لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و با قطره خونی از او ریخته شود، گر بری این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد. ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.

شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟ با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است مهنت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود، همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشر بیشتر گریزانید. مظلومیت امام (ع) و علل شکست کوفیان ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفیان بی‌خرد، که عقلهای شما به عروسان حمله‌آرای، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم، شناسایی شما سوگند به خدا که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم‌بار سرانجام آن شد خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رای و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت: (بی‌تردید پسر ابیطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد) خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام، اما دریغ، آن کس که فرماتش را اجراء نکنند، رایي نخواهد داشت

ومن خطبة له عليه السلام: 28

وهو فصل من الخطبة التي أولها: الحمد لله غير مقنوط من رحمته: وفيه أحد عشر تنبيهاً:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَرَتْ، وَأَذْنَتْ بَوْدَاعَ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَأَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ
الْمِضْمَارَ، وَغَدَا السَّبَاقَ، وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ؛ أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ ! أَلَا عَامِلٌ
لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُرْسِهِ ! أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ
فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ، وَلَمْ يَضُرُّهُ أَجَلُهُ؛ وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ، وَضُرَّهُ
أَجَلُهُ، أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرِّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرِّهْبَةِ، أَلَا وَإِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا، وَلَا كَالنَّارِ نَامَ
هَارِبُهَا، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى،
أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أَمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَدَلِّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ. وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ
الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:
وأقول: إنه لو كان كلامٌ يأخذ بالأعناق إلى الزهد في الدنيا، ويضطر إلى عمل الآخرة لكان هذا
الكلام، وكفي به قاطعاً لعلائق الآمال، وقادحاً زناد الاعتاض والازدجار. ومن أعجبه قوله عليه
السلام: أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَغَدَا السَّبَاقَ، وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ وَالْغَايَةَ النَّارَ: فإن فيه - مع فخامة اللفظ،
وعظم قدر المعنى، وصادق التمثيل، وواقع التشبيه - سرّاً عجباً، ومعني لطيفاً، وهو قوله عليه
السلام: وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ:، فخالف بين اللفظين لاختلاف المعنيين، ولم يقل: السَّبْقَةُ النَّارَ:
كما قال: السَّبْقَةُ الْجَنَّةَ:، لان الاستباق إنما يكون إلى أمر محبوب، وغرض مطلوب، وهذه صفة
الجنة، وليس هذا المعنى موجوداً في النار، نعوذ بالله منها! فلم يجز أن يقول: والسَّبْقَةُ النَّارَ:، بل قال:

والغاية النذر: لان الغاية قد ينتهي إليها من لا يسره الانتهاء إليها ومن يسره ذلك، فصنح أن يعبر بها عن الأمرين معاً، فبقي في هذا الموضع كالمصير والمآل، قال الله تعالى: (قُلْ تَمَتُّعُوا فَبِئْسَ مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ)، ولا يجوز في هذا الموضع أن يقال: سبقتكم _ بسكون الباء _ إلى النار، فتأمل ذلك، فباطنه عجيب، وغوره بعيد لطيف. وكذلك أكثر كلامه عليه السلام. وفي بعض النسخ: وقد جاء في رواية أخرى: والسُّبْقَةُ الجنة: _ بضم السين _ والسُّبْقَةُ عندهم اسم لما يجعل للسابق إذا سبق من مثل أو عَرَض، والمعنيان متقاربان، لأن ذلك لا يكون جزاءً علي فعل الأمر المذموم، وإنما يكون جزاءً علي فعل الأمر المحمود.

شرح المفردات

أدبرت: ولت ضد اقبلت، مضت، تصرمت: پشت کرد، روی گردانید.
 آذنت: أعلمت: خبر داد. در اصل آذَنَ: بوده که همزه دوم به الف تبدیل شده است
 أشرفَ على الشيء: إذا طلع عليه من فوق: از بلندی برآن آگاهی پیدا کرد.
 المضار: الموضع أو الزمان الذي تضمّر فيه الخيل للمسابقة: جای زمانی که اسبان را در آن لاغر کنند تا در مسابقات خوب بدونند. این کلمه از فعل ضمُرَ - ضمورا، است، یعنی لاغر شد. الضامر: قليل النحر: لاغر
 السباق: المسابقة: مصدر باب مفاعله، مثل، جهاد، دفاع.
 السبقة: المال الذي يوضع بين اهل السباق، و هو ما يرهّن عليه، الغاية التي يتسابق عليها: مالی که با آن شرط بندی کنند، هدف از مسابقه.
 المنية: الموت: مرگ. جمع آن منایا است.
 البؤس: المشقة، الفقر، الشدة: سختی و بدبختی، فقر، مصدر فعل بئسَ -
 الأمل: الرجاء، و اكثر استعماله فيما يستبعد حصوله: آرزو داشتن، اموری که حصول آن ها بسیار بعید باشد، جمع آن آمال
 الأجل: الوقت الذي يحدّد لانتهاء الشيء أو حنوله، الموت: وقتی که برای پایان شی یا فرارسیدن آن معین می شود. جمع آن آجال، مرگ، اجل
 قصر: توانی: سستی کرد، کوتاهی کرد
 الرغبة: الحرص على الشيء و الصّمع فيه: حرص و رزیدن نسبت به چیزی و طمع کردن به آن.
 مصدر فعل رَغِبَ -
 الرهبة: الخوف: ترس. مصدر فعل (رَهِبَ -) از باب علم.

يجزّ به:بجذبّه ،يسحبّه: اورا می کشدبه سوى.

الرّدى : الهلاك : نابودى . مصدر فعل رَدِيََ - .

الظعن : الرحيل : کوچ کردن . مصدر فعل ظَعَنَ - .

دلّتمُ عليه : ارشدتم: راهنمایى شديد .

الزاد : الطعام الذي يتخذه المسافرين : غذایى كه مسافر همراه خود مى برد ،توشه

الهوى : العشق في الخير او الشر ، ميل النفس الى الشهوة : عشق در امور خير يا شر ، خواهش

نفس . مصدر فعل هَوَى - . جمع آن أهواء

تحرزون : تحفظون : حفظ و نگهدارى كنيد . مصدر آن حرّز .

الإعراب

• أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَرَتْ، وَأَذْنَتْ بَوْدَاعَ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَأَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ

أما : حرف شرط ،وتأكيد،غير عامل

بعد: ظرف مفعول فيه ، مبنى بر ضم ، محلا منصوب ، متعلق به فعل محذوف(أقول بعد ما تقدم

من الحمد والصلاة على النبي (ص))

فاء : واقع در جواب شرط .

ان : از حروف مشبهه بالفعل .

الدنيا : اسم ان تقديرا منصوب .

قد : حرف تحقيق .

اذبرت : فعل ماضى ، فاعل آن (هى) . جمله (اذبرت) محلا مرفوع ، خبر إن .

و: حرف عطف .

أذنت : فعل ماضى ، فاعل آن (هى) .

بوداع : جار و مجرور ، متعلق به أذنت . جمله (أذنت بوداع) محلا مرفوع ، معطوف

بر(أذبرت) خبر إن

واو :حرف عطف .

إن : از حرف مشبهة بالفعل .

الآخرة : اسم ان منصوب

قد : حرف تحقيق .

أَقْبَلْتُ : فعل ماضی، مبتدی بر فتح ، فاعل آن (هی) مستتر که به دنیا بر می گردد. جمله (قد أَقْبَلْتُ) محلاً مرفوع ، خبر إن

و: حرف عطف .

اَشْرَفْتُ : فعل ماضی ، فاعل آن (هی) مستتر. معطوف بر (أَقْبَلْتُ) محلاً مرفوع
بِضَلَعٍ : جار و مجرور متعلق به کائنه . حث از هی .

• أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَغَدَا السَّبَاقَ، وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ

الَا : حرف تنبيه .

و: حرف عطف .

إن : از حروف مشبیه بالفعل .

اليوم : ظرف ، متعلق به خبر مقدم

المضمار : اسم إن ، موخر .

و: حرف عطف .

غدا : ظرف . متعلق به خبر إن ، مقدم .

السباق : ، اسم (إن) منصوب

و: حرف عطف .

السبقة : مبتدا و مرفوع .

الجنة : خبر و مرفوع .

و: حرف عطف .

الغاية : مبتدا و مرفوع .

النار: خبر و مرفوع .

• أَفَلَا تَأْنِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ ! أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ !

أ: همزة استفهام .

فاء : حرف عطف .

لَا: حرف نفی ، مشبه به لیس .

تأنب : اسم لَا و مرفوع .

من خطيئته : جار و مجرور . له : محلاً مجرور ، مضاف اليه ، جار و مجرور متعلق به تأنب .

قَبْلَ : مفعول فيه منصوب ، متعلق به کائنا ، خبر لا .

منيته : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

أ: همزه استفهام .

لا: حرف نفى ،شبيه به ليس .

عامل : اسم لا و مرفوع .

لنفسه : جار و مجرور ، متعلق به (عامل) . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

قبل : ظرف ، متعلق به كائنا ، خبر لا .

يوم : مضاف اليه مجرور . يؤس : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

• أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ، وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ؛ وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ، وَضُرَّهُ أَجَلُهُ،

ألا : حرف استفتاح.

و: حرف استئناف .

انَ : از حروف مشبیه بالفعل .

کم : اسم ان ، محلا منصوب

في ايام : جار و مجرور متعلق به (کانون) خبر ان .

امل : مضاف اليه مجرور

من ورائه : جار و مجرور متعلق به کائن ، خبر مقدم . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

اجل : مبتدای مؤخر و مرفوع . جمله (من ورائه اجل) صفت امل ، محلا مجرور .

فاء : حرف استئناف .

من : اسم شرط، مبتدا و محلا مرفوع .

عمل : فعل ماضی، مبنی بر فتح ، محلا مجزوم ، فاعل آن (هو) مستتر .

في ايام : جار و مجرور متعلق به عمل .

امل : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور.

قبل : ظرف متعلق به (عمل) .

حضور : مضاف اليه مجرور به .

اجل : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

فاء : واقع در جواب شرط .

قد : حرف تحقیق .

نفع : فعل ماضی . هـ : مفعول به محلا منصوب .

عمل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه ، جمله جواب شرط (قد نفعه..)، محلا مجزوم . وجهه

شرط و جواب آن محلا مرفوع ، خبر من .

و : حرف عطف .

لم : حرف جزم .

يضرر : فعل مضارع مجزوم . د : مفعول به ، محلا منصوب .

اجل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .

و : حرف عطف .

من : اسم شرط مبتدا ، محلا مرفوع .

قصر : فعل شرط محلا مجزوم ، فاعل آن (هو) .

في آيائه : جار و مجرور متعلق به قصر .

امل : مضاف الیه مجرور . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .

قبل : مفعول فيه منصوب .

حضور : مضاف الیه مجرور .

اجل : مضاف الیه مجرور . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .

فاء : واقع در جواب شرط .

قد : حرف تحقیق .

خسر : فعل ماضی ، فاعل آن (هو) .

عمل : مفعول به . هـ : مضاف الیه محلا مجرور ، جمله جواب شرط (قد خسر..)، محلا مجزوم ،

و جمله شرط و جواب آن در محل رفع ، خبر (من) .

و : حرف عطف .

ضرر : فعل ماضی مبنی بر فتح . د : مفعول به محلا منصوب .

اجل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .

• أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ، أَلَا وَإِنِّي لَمُ أَرَا كَالْجَنَّةِ نَامَ طَائِبُهَا، وَلَا كَالنَّارِ

نَامَ هَارِبُهَا،

أَلَا : حرف استفتاح .

فاء : استثنافیه .

اعملوا : فعل امر مبنی بر حذف نون ، و : فاعل محلا مرفوع .

في الرغبة : جار و مجرور متعلق به کائناتین : ، حال از (و) فاعل اعملوا .

ك : حرف جر .

ما : مصدریه .

تعملون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون . و : فاعل و محلا مرفوع ، مصدر مؤول ، مجرور ،

جار و مجرور متعلق به کائنات ، صفت برای مفعول مطلق محذوف ، تقدیر آن اعملوا عملا کائنات کعملکم .

في الرهبة : جار و مجرور متعلق به کائناتین . حال از (و) در تعملون .

ألا : حرف تنبیه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . ی : اسم إن محلا منصوب .

لم : حرف جزم .

ار : فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله ، فاعل آن أنا مستتر ، واجب الإستتار .

كالجنة : جار و مجرور متعلق به کائنات ، صفت برای مفعول محذوف یعنی : لم ار نعمة کائنات کالجنة .

نام : فعل ماضی ، مبنی بر فتح .

طالب : فاعل مرفوع ها : مضاف الیه . جمله (نام طالبها) محلا منصوب ، مفعول دوم (ار) .

و : حرف عطف .

لا : حرف زائد برای تأکید نفی .

كالنار : جار و مجرور معطوف بر (كالجنة)

نام : فعل ماضی ، مبنی بر فتح .

هارب : فاعل . ها : مضاف الیه . جمله (نام هاربها) محلا منصوب ، معطوف بر (نام طالبها)

• أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى

ألا : حرف تنبیه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . ه : ضمیر شأن ، اسم آن محلا منصوب .

من : اسم شرط ، مبتدا محلا مرفوع .

لا : حرف نفی . غیر عامل

ينفع : فعل مضارع مجزوم ، فعل شرط . هـ : مفعول به ، محلا منصوب .

انحق : فاعل و مرفوع .

يضرر : فعل مضارع مجزوم ، جواب شرط . د : مفعول به ، محلا منصوب .

الباطل : فاعل و مرفوع ، جمله شرط و جواب آن (لا ينفعه....) (در محل رفع ، خبر (من) ،

جمله شرط و جواب آن (من لا ينفعه...) (در محل رفع خبر إن .

و : حرف عطف .

من : اسم شرط ، مبتدا محلا مرفوع .

ثم : حرف جزم .

يستقم : فعل مضارع مجزوم ، فعل شرط .

به : جار و مجرور ، متعلق به يستقم .

انهدي : فاعل و مرفوع تقدیرا .

يجر : فعل مضارع مجزوم ، جواب شرط

به : جار و مجرور متعلق به يجر .

الضلال : فاعل و مرفوع .

إلى الردى : جار و مجرور ، متعلق به يجر ، جمله شرط و جواب آن (لم يستقم....) ، در محل رفع

خبر من .

• أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَذَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ.

ألا : حرف تنبيه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . کم : اسم ان : ، محلا منصوب .

قد : حرف تحقيق .

أمرتم : فعل ماضی مجهول . تم : نایب فاعل ، محلا مرفوع .

بالظعن : جار و مجرور ، متعلق به امرتم . جمله (قد امرتم) در محل رفع ، خبر إن .

و : حرف عطف .

دللتم : فعل ماضی مجهول. تم : نایب فاعل محلا مرفوع.
 علی الزاد : جار و مجرور ، متعلق به دللتم : جمله (دللتم) در محل رفع ، معطوف به جمله (امرتم) .

• وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: اتَّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

واو : حرف عطف .
 إن : از حروف مشبیه بالفعل .
 اخوف : اسم إن و منصوب .
 ما : اسم موصول ، محلا مجرور ، مضاف الیه .
 اخاف : فعل مضارع و مرفوع ، فاعل آن (انا) مستتر ، جمله ی (اخاف) صله ی موصول و عائد الصله محذوف تقدیر آن ما أخافه .
 علیکم : جار و مجرور ، متعلق به اخاف .
 اتباع : خبر مرفوع .
 الهوی : مضاف الیه ، تقدیرا مجرور .
 و : حرف عطف .
 طول : معطوف به (اتباع) ، مرفوع .
 الامل : مضاف الیه مجرور .
 تزودوا : فعل امر مبني بر حذف نون . و : فاعل محلا مرفوع .
 فی الدنيا : جار و مجرور ، متعلق به تزودوا .
 من الدنيا : جار و مجرور متعلق به تزودوا .
 ما : اسم موصول ، محلا منصوب ، مفعول به .
 تحرزون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون . و : فاعل محلا مرفوع .
 انفس : مفعول به منصوب . کم : مضاف الیه محلا مجرور .
 به : جار و مجرور ، متعلق به (تحرزون) .
 غذا : مفعول فیه منصوب
 ترجمه ی خطبه ۲۸

دنیاشناسی پس از حمد و ستایش الهی، همانا دنیا روی گردانده، و وداع خریش را اعلام داشته است، و آخرت به ما روی آورده، و پیشروان لشکرش نمایان شد. آگاه باشید! امروز، روز تمرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه است، پادشاه برندگان، بهشت، و کیفر عتب متدنگان آتش است آیا کسی هست که پیش از مرگ، از اشتباهات خود، توبه کند؟ آیا کسی هست که قبل از فرا رسیدن روز دشوار قیامت، اعمال نیکو انجام دهد؟ آگاه باشید! هم‌اکنون در روزگار آرزوهایید، که مرگ را در پی دارد، پس هر کس در ایام آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ، عمل نیکو انجام دهد، بهره‌مند خواهد شد، و مرگ او را زیانی نمی‌رساند، و آن کس که در روزهای آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ کوتاهی کند، زیانکار و مرگ او زیانبار است، همانگونه که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می‌کنید، در روزگار خوشی و کامیابی نیز عمل کنید. آگاه باشید! هرگز چیزی مانند بهشت ندیدم که خواستاران آن در خواب غفلت باشند، و نه مانند آتش جهنم، که فراریان آن چنین در خواب فرو رفته باشند. آگاه باشید! آن کس را که حق، منفعت نرساند، باطل به او زین خواهد رساند، و آن کس که هدایت، راهنمایش نکند، گمراهی او را به هلاکت افکند آگاه باشید! به کوچ کردن فرمان یافته و برای جمع‌آوری توشه آخرت راهنمایی شدید، همانا، وحشتناکترین چیزی که بر شما می‌ترسم، هواپرستی، و آرزوهای دراز است، پس از این دنیا توشه بگیرید تا فردا خود را با آن حفظ نمایید. (اگر سخنی بتواند مردم را به آخرت‌گرایی و زهد و تقوا بکشانند همین سخن امام است که می‌تواند انسان را از آرزوها جدا کرده و نور امید را در دلها زنده سازد و انسان را نسبت به زشتیها بیزار کند از جمله‌های شگفت این خطبه آن است که فرمود امروز روز تمرین و فردا روز مسابقه، و جایزه برندگان بهشت است و کیفر عقب‌ماندگان آتش جهنم خواهد بود در این خطبه معانی ارزشمند در قالب مثل‌های گویا و تشبیهات صحیح جاگرفته است. امام بین دو لفظ (السبقه) و (الغایه) به خاطر اختلاف معنا فاصله انداخته است زیرا سبقت گرفتن در مسابقاتی است مورد علاقه انسان است و این از صفات بهشت است و در راهی که به آتش جهنم می‌انجامد بکار گرفته نمی‌شود از این رو فرمود: السبقه الجنه اما واژه الغایه به معنای پایان در هر مسابقه استعمال می‌شود همانگونه که در قرآن خدا به کافران فرماید از دنیا بهره‌گیرید که پایان شما به سوی آتش است در این خطبه دقت کنید که معنایی ژرف و عمقی دست‌نیافتنی دارد).

الدرس الثامن

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۹،۳۰،۳۱)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست ؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست ؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست ؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس چه گونه است؟
- ۶- چه قن خبر بر مبتدا مقدم می شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق
- ۹- نعت سببی چیست؟ با منوعات خود در چه چیز مطابقت دارد؟

ومن خطبة له عليه السلام: 29

بعد غارة الضحاک بن قیس صاحب معاوية علي الحاج بعد قصة الحكمين

و فيها يستنهض أصحابه لما حدث في الأضراف

أَيُّهَا النَّاسُ، الْمُجْتَمِعَةُ أَبْنَاءَهُمُ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي انصَمَّ الصَّلَابُ، وَفَعَلَكُمْ يُضْمِعُ فَيَكْذِبُ
الْعَدَاةُ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كُنْتَ وَكُنْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادُ! مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ
دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَّاحَ قَتَبُ مَنْ قَاتَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِضَائِلِيلٍ، وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ دَفَعَ ذِي الدِّينِ الْمَطُولُ،
لَا يَمْلِكُ الصَّغِيرُ الدُّنْيَا! وَلَا يَذْرُكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْحَيْدِ! أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْتَنِعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ نَعْدِي
تُقَاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ غَرَّرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَازَ - وَاللَّهِ - بِالسَّهْمِ الْخُنْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ
رَمَى بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ. أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَصْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا
بَالِكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رَجَالٌ أَمْثَالُكُمْ، أَقُولُ لَا بَغْيَ عِلْمٍ! وَغَفْلَةُ مَنْ غَيْرِ وَرَعَ! وَطَمَعُ فِي
غَيْرِ حَقٍّ!

شرح المفردات:

أَهْوَاءُ: جمع هوى، الآراء، الأميال: ديدگاه ها، خواستها، از فعل هوى -، علاقمندى شديد.
يُوهِي: يُضْعَفُ و يَفْتَت: ضعيف وسست مى كند، باب افعال از فعل وهى - سست و پوسيده شد.
انصَمَّ: جمع أصم، من انسدت أذنه و ثقل سمعه، الأضراف، المراد به هنا، الحجر: كسى كه گوشش
گرفته شده و شنوائيش سنگين گشته، چون سنگ
الصلاب: جمع صُلْب، وصليب، الشديد القوي: سخت و محكم.

يُضْمِعُ: يوقع في الطمع، نزوع النفس الى الشئ، شهوة له: به طمع مى اندازد، باب افعال از طمع
- طمعا: طمع كرد.

كُنْتَ كُنْتَ: كذا وكذا، كناية عن الحديث: كناية از سخن، چنين و چنان: اين دو كلمه هميشه يا به
صورت مكرر، همان طورى كه به كار رفته يا به صورت معطوف كُنْتَ و كُنْتَ، به كار مى
روند، مثلاً ذيت وذيت.

حَيْدِي حَيَادُ: كناية يقولها انهارب من الحرب، كأنه يسأل الحرب أن تتنحى عنه، من الحيدان، وهو
المنير والانحراف عن الشئ: اين عبارت را شخص گريزان از جنگ به كار مى برد گویا اين كه
از جنگ مى خواهد از وى دور شود. حَيْدِي، فعل امر مخاطب مفرد مؤنث از فعل حاد -.

حَيَادُ، اسم فعل أمر مبنی بر كسر از فعل حاد، بر وزن فعال، مانند نزال

عَزَّتْ: تقويت، اشتدت: تقويت شد، استوار شد، از فعل عز -.

قَاتَاكُمْ: كَابِدَكُمْ، أَخَذَكُمْ بِالْقِسْوَةِ، والشدة: بيا شدت شمارا گرفت، چاره جویی كرد.

أَعَالِيلُ: جمع أعلولة، اسباب، ما يحتج به، يجعله علة لعلمه: بهانه ها، علت، دست آویز.

اضاليل: جمع أضلولة، الضلال: گمراهی .

المطول: من المطل، التسويف بوعد الوفاء، مَنْ يُوْجَل مَوْعَدَ الوفاء بدينه مرة بعد أخرى: کسی که وقت وفا به دين خود را به تأخير می اندازد، صيغه مبالغه از فعل مطل - مطلا .

الضيم: الظلم، الإذلال: ظلم و ستم .

السهم: جمعه سهام، قدح الميسر، يقارع به: تیر، تیر قمار و قرعه کشی

المغرور: المخدوع: گمراه، فريب خورده، اسم مفعول از فعل غرَّ - .

الأخيب: الخاسر، الأفضل: ناکام تر. اسم تفضيل از فعل خاب -، ناکام شد، السهم الأخيب: از تیرهای قمار که سهم به آن تعلق ندارد، باخته .

الأفوق: المكسور الفوق. الفوق موضع الوتر من السهم: تیری که پیکان آن شکسته شده باشد .
الناصل: ما لا نصل فيه، النصل، حديد السهم، تیر بدون پیکان، اسم فاعل از فعل نصلَّ - .

أوعده: هدده: تهديد کرد

البال: الخاطر، القلب، الحال و الشأن، ما يُهْتَمُّ به: حالت، امر، آن چه به آن اهميت داده می شود،
الطب: ما فيه العلاج: درمان، مصدر فعل طبَّ - : علاج کرد .

الورع: التقى، التجنب من الإثم و الكف عن المحرمات: دوری جستن از گناه و خودداری از محرمات، مصدر فعل ورع - : دوری جست از گناه .

الإعراب

• أَيُّهَا النَّاسُ، الْمَجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي الصَّمُّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ التَّاعْدَاءُ!

أَيُّهَا: منادی، نکره ی مقصوده، مبنی بر ضم محلا منصوب، ها: حرف تنبيه، غير عامل
الناس: عطف بيان مرفوع،

المجتمعة: نعت سببی برای (الناس) مرفوع،

أبدان: فاعل برای (المجتمعة) مرفوع، هم: مضاف اليه، محلا مجرور

❖ إذا رفع (النعت السببی) ظاهرا، طابقه (المنعوت) في اثنين من خمسة: واحد من ألقاب

الإعراب، وواحد من التعريف والتكثير، وأما الخمسة الباقية-

و هي: التذكير، والتأنيث، والافراد، والتثنية. والجمع - فحكمه فيها حكم الفعل إذا رفع

ظاهراً (شرح ابن عقيل: ٢/ ١٩٤)

المختلفة: نعت سببي دوم، مرفوع

أهواؤهم: فاعل برای (المختلفة) مرفوع، هم: مضاف اليه، محلاً مجرور.

كلامكم: مبتدا مرفوع، كم: مضاف اليه، محلاً مجرور

يرهي: فعل مضارع مرفوع تقديرًا، فاعل أن ضمير مستتر (هو) كه به كلام برمی گردد،

الصم: مفعول به منصوب،

الصلاب: نعت برای (الصم) منصوب. جمله فعلیه (یوهی...) محلاً مرفوع خبر برای (

كلام)،

و: حرف عطف،

فعلکم: مبتدا مرفوع، كم: مضاف اليه، محلاً مجرور

يضع: فعل مضارع مرفوع فاعل أن ضمير مستتر (هو) كه به (فعل) بر می گردد

فيكم: جار و مجرور، متعلق به (يضع)،

الإعذاء: مفعول به منصوب،، جمله (يضع..) محلاً مرفوع، خبر برای (فعل)

• تقولون في المجالس: كُتِبَ وَكُتِبَتْ، فإذا جاءَ القتالُ قلْتُمْ: حيّدي حَيَاد!

تقولون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلاً مرفوع،

في المجالس: جار و مجرور متعلق به (تقولون)،

كُتِبَ: مفعول به محلاً منصوب،

و: حرف عطف،

كُتِبَتْ: معطوف بر كُتِبَ، محلاً منصوب

❖ كُتِبَ وكُتِبَتْ: اسم مبهم يكتنى به عن القصة أو الخبر، ولا يستعمل إلا مكرراً أو معطوفاً

عليه، وهو لفظ مبني على الفتح أو الكسر، ويعرب على حسب موقعه في الجملة (معجم

الشوارد النحوية ٤٨٤)

ف: حرف عطف.

إذا: ظرف متضمن معنای شرط، غير جازم، مفعول فيه محلاً منصوب، متعلق به (قلتم)

❖ إذا: تكون ظرفاً للزمان المستقبل، مبنياً على السكون، متضمناً معنى الشرط، وهو خافض لشرطه ومتعلق بجوابه. ويختص بالدخول على الجملة الفعلية (شرح ابن عقيل: ٦١/٢، معجم الشوارد النحوية: ٧٥)

جاء : فعل ماضى ، مبنى بر فتح
القتال : فاعل مرفوع جملة ، (جاء القتال) محلاً مجرور مضاف إليه إذا ،
قلتم : فعل ماضى مبنى بر سكون ، تم : فاعل محلاً مرفوع ، جملة (قلتم) جواب شرط ،
حيدى : فعل امر مبنى بر حذف نون ، ي : فاعل محلاً مرفوع ، ي ، به (حرب) بر می‌گردد ، جملة (حیدى) محلاً منصوب مقول قول ،
حياد : اسم فعل امر مبنى بر كسر فاعل آن (أنتِ) كه به حرب بر می‌گردد .

• مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ، دِفَاعٌ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ،

ما : نافية ، غير عامل
عزت : فعل ماضى مبنى بر فتح
دعوة : فاعل و مرفوع ،
من : اسم موصول مضاف اليه ، محلاً مجرور
دعاكم : فعل ماضى فاعل مستتر (هو) كه به (من) بر می‌گردد ، كم : مفعول به ، محلاً منصوب ، جملة (دعاكم) صلة موصول .
و : حرف عطف ،
لا : حرف نفى زائد بر اى تأكيد ، ما ،
استراح : فعل ماضى مبنى بر فتح ،
قلب : فاعل مرفوع ،
من : اسم موصول مضاف اليه ، محلاً مجرور
قاساكم : فعل ماضى مبنى بر فتح مقدر ، فاعل آن (هو) مستتر ، كم : مفعول به ، محلاً منصوب ، جملة (قاساكم) صلة موصول .
أعالييل : خبر بر اى مبتدای محذوف ، تقدير آن (أقوالكم) ،
بأضاليل : جار و مجرور به فتحه ، غير منصرف ، متعلق به كانه ، نعت بر اى اعالييل ،
دفاع : مفعول مطلق بر اى فعل محذوف ، (تدافعون)

ذی : مضاف الیه مجرور به یاد ،

الذین : مضاف الیه ، مجرور

المضول : نعت برای (ذی) ، مجرور

• لَا يَمْنَعُ الضَّيْمُ الدَّلِيلَ! وَلَا يَذْرُكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ! أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ

بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟

لا: حرف نفی، غیر عامل ،

يمنع: فعل مضارع مرفوع ،

الضَّيْمُ: مفعول به مقدم، منصوب ،

الدَّيْلُ: فاعل مؤخر مرفوع ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی، غیر عامل ،

يدرك: فعل مضارع مجهول و مرفوع ،

الحق: نایب فاعل مرفوع ،

إلا: ادات حصر (لا والا)

بالجد: جار و مجرور متعلق به (لا يدرك) .

أى: اسم استفهام مفعول به مقدم، منصوب ،

دار: مضاف الیه مجرور ،

بعد: مفعول فیه منصوب متعلق به (کانه) نعت برای (دار) ،

دارکم: مضاف الیه مجرور ، کم: مضاف الیه محلا مجرور ،

تمنعون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: ضمیر متصل، فاعل و محلا مرفوع .

و: حرف عطف ،

مع: مفعول فیه منصوب متعلق به (تقاتلون) ،

أى: مضاف الیه مجرور ،

إمام: مضاف الیه مجرور ،

بعدي: مفعول فیه منصوب تقدیرا ، ی: مضاف الیه مجرور محلا ، ظرف متعلق به (يكون)

نعت برای (إمام) .

تقاتلون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع .

• الْمَغْرُورُ وَاللَّهُ مَنْ غَرَّرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَبِكُمْ فَازَ _ وَاللَّهُ _ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ.

المغرور : مبتدا مرفوع ،

و الله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

من : اسم موصول خبر محلا مرفوع ،

غررتمود : فعل ماضی مبنی بر سکون ، تم : ضمیر متصل در محل رفع فاعل ، و : اشباع ضمه

د : مفعول به محلا منصوب ، جمله (غررتمود) صله موصول.

و : حرف عطف ،

من : اسم شرط مبتدا محلا مرفوع

فاز : فعل ماضی مبنی بر فتح فاعل آن (هو) مستتر ،

بکم : جار و مجرور متعلق به (فاز) ،

فقد : فاء جواب شرط ، قد : حرف تحقیق ،

فاز : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل (هو) مستتر ،

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

بالسهم : جار و مجرور متعلق به (فاز) ،

الأخيب : نعت برای (سهم) مجرور ، جمله شرط و جواب آن خبر برای (من) محلا

مرفوع .

و : حرف عطف ،

من : اسم شرط مبتدا محلا مرفوع ،

رمى : فعل ماضی مبنی بر فتحة ی مقدر ، فاعل آن (هو) مستتر ،

بکم : جار و مجرور متعلق به (رمی) ،

فقد : فاء : حرف در جواب شرط ، قد : حرف تحقیق ،

رمى : فعل ماضی مبنی بر فتحة ی مقدر ، فاعل آن (هو) مستتر ،

بأفوق : جار و مجرور متعلق به (رمی) علامت جر فتحة ، بر وزن أفعَل غیر منصرف است ،

ناصل : نعت برای (أفوق) مجرور ، جمله شرط و جواب آن خبر برای (من) محلا مرفوع.

• أَصْبَحْتُ وَاسْمَ لَا أَصْدَقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أَوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا بَالُكُمْ؟ مَا

دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طَبِّكُمْ؟ الْقَوْدُ رَجَالٌ أَمْثَالُكُمْ،

أصبحت : فعل ماضی ناقص ، ت : اسم آن ، محلا مرفوع

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسم) ،

لا : حرف نفی ،

أصدق : فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا) جمله فعلیه (لا أصدق) محلا

منصوب خبر (أصبحت) ،

قولکم : مفعول به منصوب ، کم : مضاف الیه مجرور محلا .

و: حرف عطف ،

لا : حرف نفی .

اطمع : فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا) ،

في نصر : جار و مجرور متعلق به (أطمع) ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی ،

أوعد : فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا) ،

العدو: مفعول به منصوب ،

بکم : جار و مجرور متعلق به (أوعد) .

ما : اسم استفهام خبر مقدم ، در محل رفع

بالکم : مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

ما: اسم استفهام ، خبر مقدم، در محل رفع

دواؤکم: مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

ما: اسم استفهام خبر مقدم ، در محل رفع

طبیکم: مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

القود : مبتدا مرفوع ،

رجال : خبر مرفوع ،

امثال : نعت برای (رجال) مرفوع ، کم : مضاف الیه محلا مجرور .

• أَقُولَا بَغِيرِ عِلْمٍ! وَغَفْلَةٍ مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ!

أ : حرف استفهام ، غير عامل

قولا : مفعول مطلق برای فعل محذوف ، واجب الحذف ،

❖ إن الفعل الناصب للمفعول المطلق يحذف وجوباً في خمسة مواضع ، منها ، في

الطلب امرأ أو استفهاماً للتوبيخ (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٣٠)

بغير : جار و مجرور متعلق به (كائنا) نعت برای (قولا) ،

علم : مضاف اليه مجرور ،

و : حرف عطف ،

غفلة : معطوف به (قولا) منصوب ،

من غير : جار و مجرور متعلق به (كائنه) نعت برای (غفلة) ،

ورع : مضاف اليه ،

و : حرف عطف ،

طمعا : معطوف به (غفلة) منصوب ،

في غير : جار و مجرور متعلق به محذوف نعت برای (طمعا) ،

حق : مضاف اليه مجرور .

ترجمه ی خطبه ۲۹

علل شکست کوفیان ای مردم کوفه! بدنهای شما در کنار هم ، اما افکار و خواسته های شما پراکنده است ، سخنان ادعایی شما ، سنگهای سخت را می شکنند ، ولی رفتار سست شما دشمنان را امیدوار می سازد ، در خانه هایتان که نشستید ، ادعاها و شعارهای تند سر می دهید ، اما در روز نبرد ، می گوئید ای جنگ ، از ما دور شو ، و فرار می کنید . آن کس که از شما یاری خواهد ، دلیل و خوار است ، و قلب رهاکننده شما آسایش ندارد ، بهانه های نابخردانه می آورید ، چون بدهکاران خواهان مهلت ، از من مهلت می طلبید و برای مبارزه سستی می کنید ، بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم و ستم را دور کنند ، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید ، شما که از خانه خود دفاع نمی کنید چگونه از خانه دیگران دفاع می نمایید؟ و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب خورده آن کس که به گفتار شما مغرور شود ، کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود ، با کندترین پیکان به میدان آمده است ، و کسی که بخواهد دشمن شما را

با شما هدف قرار دهند. با تیری شکسته. تیراندازی کرده است به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارم. و به یاری شما امیدوار نیستم. و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم. راستی شما را چه می‌شود؟ داروینان چیست؟ و روش درمانتان کدام است؟ مردم شما نیز همانند شمايند؟ آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نکنید؟ و فراموشکاری بدون پرهیزگاری داشته، به غیر خدا امیدوار باشید؟

ومن كلام له عليه السلام: 30

في معني قتل عثمان
وهو حكم له عثمان و عليه و عني الناس بما فعلوا و براءة له من دمه
لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا، غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: خَذَلَهُ
مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَمَنْ خَذَلَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي. وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرًا، اسْتَأْثَرَ
فَأَسَاءَ النَّاتِرَةَ، وَجَزَعْتُ فَمَسَأْتُ الْجَزَعَ، وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَازِعِ.

شرح المفردات: ۳۰

الناصر: المعين: یاور

خذله: لم ينصره: او را یاری نکرد

استأثر: استبد، خصه لنفسه: استبداد و مخصوص کردن شیء به خود، استبداد ورزید

اساء: فعل ما یکره: بد کرد

الناترة: تفضیل المرء نفسه علی غیره: خود خواهی

الجزع: عدم الصبر: بی تابی کردن، مصدر جزع-

المستأثر: المستبد: ترجیح دهنده و مقدم دارنده، خود رای، مستبد

الاعراب ۳۰

لَوْ: حرف شرط غیر عامل، مبنی بر سکون

أَمَرْتُ : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل
به: جار ومجرور، متعلق به (أَمَرْتُ)

لَكُنْتُ : ل: در جواب شرط، لو، کنت: از افعال ناقصه، مبنی بر سکون، ت: اسم کان، مبنی بر ضم، در
محل رفع

قَاتِلًا : خبر کان منصوب

أَوْ : حرف عطف

تَهَيْتُ : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل، عطف بر (أَمَرْتُ)

عَنْهُ : جار ومجرور، متعلق به (تَهَيْتُ)

لَكُنْتُ : ل: در جواب شرط، لو، کنت: از افعال ناقصه، مبنی بر سکون، ت: اسم کان، مبنی بر ضم، در
محل رفع

تَأْصِرًا : خبر کان منصوب

غَيْرَ : مستثنی منصوب

أَنْ : از حروف مشبیه بالفعل

مَنْ : اسم آن، مبنی بر سکون، در محل نصب

تَصْرَةً : فعل ماضی، مبنی بر فتح، ه: مفعول به در محل نصب، جمله ی (نصره) صله موصول

لَا : حرف نفی

يَسْتَطِيعُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (يستطيع..) در محل رفع خبر آن

أَنْ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

يَقُولُ : فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (أن يقول..) در محل نصب مفعول

به برای (يستطيع)

خَذَلَهُ : : فعل ماضی، مبنی بر فتح، ه: مفعول به در محل نصب، جمله ی (خذه...) در محل نصب

مَقُولٌ قَوْلٌ

مَنْ : فاعل، در محل رفع

أَنَا : مبتدا مرفوع

خَيْرٌ : خبر مرفوع

مِنْهُ : جار ومجرور، متعلق به (خير) جمله ی (أنا خير) صله ی موصول

وَمَنْ : معطوف بر (مَنْ نصره) در محل رفع

خَذَلَهُ : فعل ماضی، مبنی بر فَتْح، دُ: مفعول به در محل نصب، جمله ی (خَذَلَهُ) صله ی موصول

لَا : حرف نفی

يَسْتَطِيعُ : فعل مضارع مرفوع

أَنْ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

يَقُولُ : فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (أَنْ يَقُولُ...) در محل نصب

مفعول به برای (يَسْتَطِيعُ)

نَصَرَ دُ : فعل ماضی، مبنی بر فَتْح، دُ: مفعول به در محل نصب

مَنْ : فاعل در محل رفع

هُوَ : مبتدا مرفوع

خَيْرٌ : خبر مرفوع

مَنْ : جار و مجرور، متعلق به (خیر)، جمله ی (هو خیر) صله ی موصول

وَأَنَا : واو حاليه، أَنَا: مبتدا، در محل رفع

جَمَعَ : خبر مرفوع

لَكُمْ : جز و مجرور، متعلق به (جامع)

أَمْرَدُ : مفعول به برای (جامع)، دُ: مضاف الیه، در محل جر

اسْتَأْثَرَ : فعل ماضی، مبنی بر فَتْح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، جائز الاستثار

فَأَسَاءَ : ف: حرف عطف، أَسَاءَ: فعل ماضی، مبنی بر فَتْح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

الْأَثَرَةُ : مفعول به منصوب

وَجَزَّ عَنَّمُ : و: حرف عطف، جَزَّ عَنَّمُ: فعل ماضی، تَم: در محل رفع فاعل

فَأَسَأْتُكُمْ : عطف بر (جَزَّ عَنَّمُ)، فعل ماضی و فاعل

الْحِزَّاعُ : مفعول به منصوب

وَنَسَى : واو حاليه، نَسَى: جز و مجرور، خبر مقدم، در محل رفع

حُكْمٌ : مبتدای مؤخر مرفوع

وَأَقِمْ : نعت و مرفوع

فِي الْمُسْتَأْثَرِ : جار و مجرور، متعلق به (حکم)

وَالْجَازِعُ : عطف بر (المستأثر) مجرور

ترجمه ی خطبه ۳۰

پاسخ به شایعات دشمن اگر به کشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم، و اگر از آن باز می‌داشتم از یاوران او به شمار می‌آمدم، با این همه، کسی که او را یاری کرد، نمی‌تواند بگوید، از کسانی که دست از یاریش برداشتند بهترم، و کسانی که دست از یاریش برداشتند نمی‌توانند بگویند. یاورانش از ما بهترند، من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم، عثمان استبداد و خودکامگی پیشه کرد، و شما بی‌تابی کردید و از حد گذراندید، و خدا در خودکامگی و ستمکاری، و در بی‌تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت

ومن کلام له علیه السلام: 31

لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ إِلَى الزُّبَيْرِ يَسْتَفِيئُهُ إِلَى طَاعَتِهِ قَبْلَ حَرْبِ الْجَمَلِ لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّاهُ تَجِدُهُ كَالنُّورِ عَاقِصًا قَرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ: هُوَ الدَّلُولُ، وَلَكِنَّ الْقَزُوبَ، فَإِنَّهُ أَلَيْنُ عَرِيكَةٍ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي بِالْحَجَّازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ هَذِهِ الْكَلِمَةُ، أَعْنِي: فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ.

شرح المفردات: ۳۱

یستفیه: من فاء بمعنی رجوع و یستفیه یسترجه: از او می خواهد که بر گردد
عاقص: عقص - عقص الشعر: فتله و لواه و الأعقص من التیوس ما التوی قرنائه علی أذنیه من خلفه: بافنده ی مو: عاقصاً به معنی شاخ کشیدن و اشاره به تکبر است
الصعب: العسر، الدابة الجموح: دشوار، نافرمان، سرکش
الدلول: ضد الصعب، الدابة المنقادة المطیعة: فرمانبر، رام، مطیع
العریکه: الخلق، الطبیعة: طبیعت و خوی
أنکرتنی: جهلتنی و لم تعرفنی: مرا نا دیده گرفتی
عده: عن الأمر صرفه و شغله.

الاعراب ۳۱

• لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّاهُ تَجِدُهُ كَالنُّورِ عَاقِصًا قَرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ:
هُوَ الدَّلُولُ

لا: حرف نهی، جازم

تَقْنِینَ: فعل مضارع مبنی بر فتح در محل جزاء، فاعل ضمیر مستتر (أنت)

صَحَّةٌ: مفعول به منصوب

فَتَّكَ: فاء: سببیه، غیر عامل، این: از حروف مشبیه بالفعل، ک: اسم إن منصوب محلاً

إن: حرف شرط جازم

تَنَقُّهٌ: فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله، ه: مفعول به محلاً منصوب، فعل شرط

تَجِدُّهٌ: جواب شرط، فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (أنت)، ه: مفعول به اول محلاً منصوب

كَالْثَوْرِ: جار و مجرور متعلق به محذوف، حال برای (ه)

عَاقِصٌ: مفعول به دوم، منصوب

قَرْنُهُ: مفعول به برای شبه فعل (عاقص)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

يَرْكَبُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به طلحه بر می گردد

الضَّعْبُ: مفعول به منصوب

و: حرف عطف

يَقُولُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو)

هُوَ: مبتدا محلاً مرفوع، مرجع ضمیر (الثور)

الدُّلُولُ: خبر مرفوع

• وَلَكِنَّ الْيَزِيدَ، فَإِنَّهُ الْيَزِيدُ عَرِيكَةٌ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي

بِالْحِجَازِ وَأَتَكَّرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا.

وَتَكِّن: واو: حرف عطف، لکن: مخففه غیر عامل

انْقَ: فعل امر مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن (أنت) مستتر

الْيَزِيدُ: مفعول به منصوب

فَائَهُ: فاء: حرف ابتداء، این: از حروف مشبیه بالفعل، ه: اسم إن محلاً منصوب

أَيُّنُ: خبر إن مرفوع

عَرِيكَةٌ: تمییز منصوب

قُلْ: فاء: حرف عطف، قُلْ: فعل امر مجزوم، فاعل آن (أنت) مستتر

لَهُ: جار و مجرور متعلق به (قُلْ)

يَقُولُ: فعل مضارع مرفوع،
لَكَ: جار ومجرور متعلق به يَقُولُ
أَيْنَ: فاعل ومرفوع
خَالِكَ: مضاف اليه مجرور، ك: مضاف اليه محلاً مجرور
عَرَفْتَنِي: فعل وفاعل ومفعول
بِالْحِجَاز: جار ومجرور متعلق به (عرفتني)
وَأَنْكَرْتَنِي: معطوف بر (عرفتني)
بِالْعِرَاق: جار ومجرور متعلق به (أنكرتني)
فَمَا: حرف استيناف، ما: اسم استفهام، مبتداً، محلاً مرفوع
عَدَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو)، مفعول محذوف (ك) جمله ی (عدا
(در محل رفع خبر
مِمَّا: جار ومجرور متعلق به بدا
بَدَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو)، جمله ی (بدا) صله ی موصول

ترجمه ی خطبه ۳۱

روانشناسی طلحه و زبیر با طلحه، دیدار مکن، زیرا در برخورد با طلحه، او را چون گاو وحشی
یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است، سوار بر مرکب سرکش می شود و می گوید، رام است،
بلکه با زبیر! دیدار کن که نرم تر است، به او بگو، پسردایی تو می گوید. در حجاز مرا شناختی، و
در عراق مرا نمی شناسی؟! چه شد که از پیمان خود باز گشتی؟! (جمله کوتاه) (فما عدا مما بدا)
برای نخستین بار از امام علی (ع) شنیده شد و پیش از امام از کسی نقل نگردید)

الدرس التاسع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۳۲، ۳۳، ۳۴)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست ؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست ؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست ؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است ؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قنن خبر بر مبتدا مقدم می شود ؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جبار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 32

وفيها يصف زمانه بالجور، ويقسم الناس فيه خمسة أصناف، ثم يزهد في الدنيا

معني جور الزمان

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عُلُوٍّ، وَزَمَنٍ كُتُوٍّ، يُعَذُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عَثْوًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَخْشَوْ قَارِعَةً حَتَّى تُحِلَّ بِنَا .

أصناف المسيئين

فَالنَّاسُ عَلَيَّ أَرْبَعَةَ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْقِسَادُ فِي الْبَارِضِ إِلَّا مَهَانَةَ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةَ حَدِّهِ، وَتَضْيِضُ وَقَرِهِ.

وَمِنْهُمْ الْمُصْنِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهَرُهُ، أَوْ مِقْتَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِئْبَرٍ يَقْرَعُهُ. وَلَبِئْسَ الْمُنْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا!

وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْآمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِثْرَ اللَّهِ ذُرِيَعَةً إِلَى الْمَغْصِيَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى خَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدِي.

الرَّاعِبُونَ فِي اللَّهِ وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمَخْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِبٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَتُكْلَانٍ مُوجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ الثَّقِيَّةُ، وَشَمِلَتْهُمْ الدَّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرَحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَقَهَرُوا حَتَّى دَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا .

التزهد في الدنيا

فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا أَصْغَرَ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنْ خُثَالَةِ الْقِرَظِ، وَقَرَاضَةِ الْجِلْمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

شرح المفردات: ٣٢

أصبحنا: دخلنا في الصبح، صرنا: وارد صبح شديد، شديد

الدهر: العصر، الزمان: روزگار، دوران

عنود: التجرج، الجائر عن الطريق، المخالف: لـج باز، عدول کننده از راه، مخالف، صیغه ی
مبالغه از فعل عَنَدَ، بسیار مخالف

کنود: الكفور: ناسپاس، صیغه ی مبالغه از فعل كَنَدَ، بسیار ناسپاس

عتو: التمرد، عدم الانقیاد، العصیان، التكبر: نافرمانی کردن، سر پیچی کردن

انقارعة: الخطب الشديد، الداهية: گرفتاری شدید، فاجعه ی کوبنده، اسم فاعل از فعل قرع-

تحل بنا: تنزل بنا: بر ما فرود آید

المهانة: الحقارة، الذلة: خواری، حقارت، در اصل مَهَوْنَة بوده، حرکت واو به هاء داده
شده، واو ماقبل مفتوح قلب به الف شده است

كلانة: كلٌّ - السيف، ضعف، لم يقطع، يستعمل في كل ما يبطل المقصود منه: شمشیر کند
شد: کندی، نا کار آمد

الحد: حد السيف: تیزی شمشیر، لبه ی تیز شمشیر، از فعل حَدَّ، تیز کرد

النضیض: الماء القليل، المطر القليل: آب کم، باران کم، وهر چیز کم، فعیل از فعل نَضَّ-

وفر: الكثير، المال الكثير: زیاد، فراوان، ثروت زیاد، بر وزن فعل، از فعل وَقَرَ، صفت
مشبهه، وفور، فراوانی

مُصَلَّت: اسم فاعل من اصلت السيف: کسی که شمشیرش را از غلاف کشیده ،
شمشیر را از غلاف کشید

المجلب: اسم فاعل من أجلب، الجامع: جمع کننده، آورنده

الخيل: اسم جمع، جمعه، خیول: اسب ها، مثل قوم واقوام

رجل: جمع راجل، الماشی علی رجله: پیاده، مثل صاحب و صاحب

اشترط: هیأ، اشترط نفسه، أعدّها: خودش را آماده کرد

اوبق: وبق ببق، هلك، اوبق، اهلك: هلاک کرد

الخطام: ماتكسر من العشب اليابس، هنا، متاع الدنيا: اصل آن شکسته شدن چیز خشک
متر برگ گیاه، مال دنیا

يَنْتَهزُ: يَغْتَنِمُ، يَنْتَهزُ الْفُرْصَةَ، يَغْتَنِمُهَا: غَنِمْتَ دَانِسْتَن و قبول کردن به سرعت ، به دست آوردن

مَنْقَبٌ: الْمَنْقَبُ مِنَ الْخَيْلِ مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ إِلَى الْارْبَعِينَ: گروهی از اسبان را گویند که از سی تا چهل رأس باشد

يَفْرَعُ: فَرَعَ الْجَبَلَ: صَعَدَهُ: از کوه بالا رفت

طَامَنٌ: خَفَضَ، أَصْلُهُ طَامَنَ عَلَى وَزْنِ فَعَّلَ، قَلَّلَ مِنْ قِيَمَةٍ..: کاهش داد، ارزش آن را پایین آورد

شَمَّرَ مَنْ ثَوْبَهُ: قَصَرَهُ ، عَاقَدَ الْعِزْمَ: کوتاه کرد، بالا زدن لباس یا آستین ، اراده کار، مصمم شدن

زَخَرَفَ: زَيَّنَ، حَسَّنَ: زِينَت داد ، آراست

الذَّرِيعَةُ: الْوَسِيلَةُ، السَّبَبُ: وسیله ، از فعل ذَرَعَ

الضُّوْلَةُ: الْحَقَارَةُ: كوچك بودن ، حقیر بودن ، مصدر ضَوَّلَ

المَرَاكِحُ: الْمَكَانُ الَّذِي تَأْوِي إِلَيْهِ الْمَاشِيَةُ فِي اللَّيْلِ، الْمَوْضِعُ الَّذِي يَرُوحُ الْقَوْمُ إِلَيْهِ: محل چهار پایان در شب، محل رفتن قوم در شبانگاه و بعد از ظهر

مَغْدَى: مَكَانُ الْغَدْوِ: محل رفتن در بامداد: منظور از این دو لفظ در کلام حضرت در تمام احوال

غَضَّ بَصْرَهُ: كَفَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ: چشم از حرام پوشید

الْمَرْجِعُ: محل الرجوع، المعاد: محل برگشت

أَرَأَقُ: صَبَّ: ریخت

الْمَحْشَرُ: مَوْضِعُ الْحَشْرِ: محل جمع شدن، از اسمهای روز قیامت، يوم الحشر است

الشَّرِيدُ: الطَّرِيدُ، الْمَنْبُودُ: مطرود، رانده شده، فَعِيلٌ به معنای مفعول است

نَادَى: الْهَارِبُ مِنَ الْجَمَاعَةِ إِلَى الْوَحْدَةِ: اسم فاعل است از نَدَدَ و آن کسی است که از مردم بر کنار شود، گریزان ، فراری

المقموع: المقيور، المغلوب، الذليل: شکست خورده، خوار، ذلیل
 المكعوم: الساكت، الهادئ، الممنوع من الكلام، من كعم البعير، إذا شدّ فاه لئلا يعض أو
 يأكل: سکت آرام، زبان بسته، بستن دهان شتر تا چیزی نخورد
 الثكلان: الثكل، فقدان المرأة ولدها: زنی که فرزندش را از دست داده: تاكل و ثكلان اسم
 فاعل اند به معنی گریان و محزون
 اخملت: اسقطتهم: آن ها را مخفی کرد
 الأجاج: الملوحة، الماء الأجاج، المالح المر: شوری، آب شوری که به تلخی بزند
 ضامزة: الساكتة، ضمز الرجل ضمزا: سکت ولم يتكلم: ضمز: سکوت
 القرحة: المجروحة: زخمی شده
 الحثالة: ما يسقط منقشر الشعير والأرز وكل ذي قشر، الردئ من كل شيء: در اصل
 پوستی است که از دانه جو و برنج و... به وقت پاک کردن می افتد، به هر چیز بی
 ارزشی حثاله گویند
 قرط: القرط: ورق السلم يديغ به: برگ درخت سلم که به آن دباغی می کنند
 الجلم: المقراض الذي يجزّ به أوبار الإبل: قیچی که با آن پشم شتر چیده می شود
 اشغف: شغف: غلاف قلب و علاقه شدید: شيفته تر
 أشعف: احرق الحب قلبه: عشق دل او را سوزاند

الاعراب ۳۲

- أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عُلُوبٍ، وَزَمَنٍ كَلُوبٍ، يُعَذُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا، وَيَزْدَادُ
 الظَّالِمُ فِيهِ غُلُوبًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا .
 أَيُّهَا: ای؛ منادا، نکره ی مقصوده، مبنی بر ضم، ها؛ حرف تنبيه
 النَّاسُ: عطف بیان برای (ای) مرفوع
 إِنَّا: اِنْ: از حروف مشبیهه بالفعل، نا: اسم اِنْ در محل نصب
 قَدْ: حرف تحقیق، غیر عامل

بَشَّرَهُ : بَاء: حرف جر زائد، جار و مجرور متعلق به (المعلن)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَالْمُجْلِبُ : عطف بر (المعلن) مرفوع

بَخَّلَهُ : بَاء: حرف جر زائد، جار و مجرور متعلق به (المجلب)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَرَجَلِهِ : معطوف بر (خیله) مجرور، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

قَدْ : حرف تحقیق

أَشْرَطَ : فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)، جائر الاستتار

نَفْسَهُ : مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَأَوْبَقَ : عطف بر (أشراط)، فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)

دَيْنَهُ : مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

لِحُطَامٍ : جار و مجرور متعلق به (أوبق)

يَنْتَهِزُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، جمله ی (یانتهازه) در محل جر صفت برای (حطام)

أَوْ : حرف عطف

مِقْنَبٍ : عطف بر (حطام) مجرور

يَقْوَدُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، جمله ی (یقوده) در محل جر صفت برای (مقنب)

أَوْ : حرف عطف

مُنْبَرٍ : عطف بر (مقنب) مجرور

يَقْرَعُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب

مفعول به، جمله ی (یقرعه) در محل جر صفت برای (منبر)

• وَلَبِئْسَ الْمُنْجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَظًا!

وَلَبِئْسَ : واو: استنفاذیه، ل: حرف ابتداء، حرف تأکید، بنس: از افعال ذم

الْمُنْجِرُ : فاعل مرفوع

أَنْ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

تَرَى : فعل مضارع منصوب تقدیراً، فاعل آن (أنت) مستتر، واجب الاستتار

الدُّنْيَا : مفعول به اول منصوب تقدیراً

نفسیک : جار و مجرور متعلق به (تَرى)، ک: مضاف الیه محلاً مجرور، یا متعلق به محذوف، نعت
برای ثَمَّ

ثَمَّ : مفعول به دوم منصوب، جمله ی (أَنْ تَرى...) مؤول به مصدر، مخصوص به ذم، خبر برای
مبتدای محذوف (هو)، (بئس المتجر هو رؤیتک)

❖ وَيَذْكَرُ الْمَخْصُوصُ بَعْدَ مَبْتَدَا أَوْ خَبَرِ اسْمٍ لَيْسَ يَبْدُو أَبَدًا

المخصوص خبر مبتدأ محذوف وجوباً (شرح ابن عقيل: ۱۶۶/۲)

وَمِمَّا : واو: حرف عطف، مما: من: حرف جر، ما: اسم موصول، جار و مجرور متعلق به (تَرى)
لَكَ : جار و مجرور متعلق به محذوف، صله ی موصول
عِنْدَ : ظرف منصوب

اَنَّهُ : مضاف الیه مجرور

عَوَضًا : مفعول به منصوب برای (تَرى)

• وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا

وَمِنْهُمْ : واو: حرف عطف، عطف بر منهم، جار و مجرور متعلق محذوف خبر مقدم
مَنْ : مبتدای مؤخر، محلاً مرفوع

يَطْلُبُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو)

الدُّنْيَا : مفعول به منصوب تقدیراً

بِعَمَلِ : جار و مجرور متعلق به (يطلب)

الْآخِرَةِ : مضاف الیه مجرور، جمله ی (يطلب..) صله ی موصول

وَلَا : واو: حرف عطف، لا: حرف نفی

يَطْلُبُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو)

الْآخِرَةَ : مفعول به منصوب

بِعَمَلِ : جار و مجرور متعلق به (يطلب)

الدُّنْيَا : مضاف الیه تقدیراً مجرور

• ، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ،

وَأَتَّخَذَ سَبِيلَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ.

قَدْ : حرف تحقیق

طَامَنَ : فعل ماضی مبنی بر فتح،، فاعل ضمیر مستتر (هو)

مِنْ شَخْصِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (ضامن)، ه: ضمير متصل در محل جر مضاف الیه
 وَقَارَبَ : معطوف بر (ضامن)، فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)
 مِنْ خُصْمِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (قارب)، ه: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه
 وَشَمَرَ : معطوف بر (قارب)، فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)
 مِنْ ثَوْبِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (شمر)

وَزَخَرَ : معطوف بر (شمر)، فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)
 مِنْ نَفْسِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (زخرف)، ه: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه
 لِلْأَمَانَةِ : جارٌ ومجرور متعلق به (زخرف)

وَأَتَّخَذَ : معطوف بر (زخرف) فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)
 سِثْرًا : مفعول به اول منصوب

الله : مضاف الیه مجرور

ذَرِيعَةً : مفعول به دوم منصوب

إِلَى الْمَغْصِيَّةِ : جارٌ ومجرور متعلق به (ذریعة)

• وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلْبِ الْمَلِكِ ضُؤُولَةَ نَفْسِهِ، وَأَنْقَطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ،

فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَتَاغَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاكِ وَلَا مَقْدَى.

وَمِنْهُمْ : جارٌ ومجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم

مَنْ : مبتدای مؤخر، محلاً مرفوع

أَبْعَدَهُ : فعل ماضی مبنی بر فتح، ه: مفعول به محلاً منصوب، جمله ی (أبعده...) صله ی موصول

عَنْ طَلْبِ : جارٌ ومجرور متعلق به (أبعده)

الْمَلِكِ : مضاف الیه مجرور

ضُؤُولَةَ : فاعل ومرفوع

نَفْسِهِ : مضاف الیه مجرور، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَأَنْقَطَاعُ : معطوف بر (ضؤولة) مرفوع

سَبَبِهِ : مضاف الیه مجرور، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

فَقَصَرَتْهُ : ف: حرف عطف، قصرته: فعل ماضی، مبنی بر فتح، معطوف بر (أبعده)، ه: مفعول به محلاً

منصوب

الْحَالُ : فاعل ومرفوع

عَنْ حَالِهِ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (قَصْرَتَهُ). د: مضاف الیه محلاً مجرور

فَتَحَّى : فَعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ تَقْدِيرًا، فاعِلٌ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ (هُوَ)

بِاسْمٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (تَحَّى)

الْفَنَاءُ : مضاف الیه مجرور

وَتَزَيَّنَ : مَعْضُوفٌ بِرَفْعٍ (تَحَّى) فَعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ، فاعِلٌ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ (هُوَ)

بِلِبَاسٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (تَزَيَّنَ)

أَهْلٌ : مضاف الیه مجرور

الزَّهَادَةُ : مضاف الیه مجرور

وَلَيْسَ : وَاو: حَالِيهِ، لَيْسَ: از افعال ناقصه، ماضی، مبنی بر فتح، اسم آن ضمیر مستتر (هُوَ)

مِنْ ذَلِكَ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (مَرَّاح)

فِي مَرَّاحٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ، محذوف خبر لیس، در محل نصب

وَلَا : وَاو: حرف عطف، لَا: حرف نفی، برای تأکید

مَعْدِيٌّ : مَعْضُوفٌ بِرَفْعٍ (مَرَّاح) مجرور تقدیراً

• وَيَبْقَى رَجَالٌ غَضٌّ أَبْصَارُهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ

نَادٍ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْفُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثُكْلَانِ مُوجِعٍ

وَبَقِيَ : وَاو: حرف عطف، بَقِيَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح

رَجَالٌ : فاعِلٌ و مرفوع

غَضٌّ : فعل ماضی، مبنی بر فتح

أَبْصَارُهُمْ : مفعول به منصوب، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

ذِكْرُ : فاعِلٌ و مرفوع

الْمَرْجِعِ : مضاف الیه و مجرور

وَأَرَأَقَ : وَاو: حرف عطف، أَرَأَقَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، معضوف بر (غَضِّ)

دُمُوعُهُمْ : مفعول به منصوب، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

خَوْفُ : فاعِلٌ و مرفوع

الْمَحْشَرِ : مضاف الیه و مجرور

فَهُمْ : ف: حرف استئناف، هم: مبتدا محلاً مرفوع

بَيْنَ : ظرف منصوب، در محل رفع خبر

شَرِيد: مضاف الیه مجرور

نَدُّ: نعت برای (شرید) مجرور تقدیراً

وَخَنَفَ: معطوف بر (شرید) مجرور

مَقْمُوع: نعت برای (خانف) مجرور

وَسَاكِبَ: معطوف بر (خانف) مجرور

مَكْعُوم: نعت برای (ساکت) مجرور

وَدَاعَ: معطوف بر (ساکت) مجرور تقدیراً

مُخْلِص: نعت برای (داع) مجرور

وَتَكْلَانُ: معطوف بر (مخلص) مجرور به فتحه، چون غیر منصرف است

مُوجَع: نعت مجرور برای (تکلان)

• قَدْ أَخْمَلْنَهُمُ النَّقِيَّةَ، وَشَمِلْنَهُمُ الدَّلَّةَ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أَجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرْحَةٌ،

قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَفَهَرُوا حَتَّى دَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا .

قَدْ: حرف تحقیق

أَخْمَلْنَهُمُ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، هم: مفعول به محلاً منصوب

النَّقِيَّةَ: فاعل و مرفوع

وَشَمِلْنَهُمُ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، هم: مفعول به محلاً منصوب

الدَّلَّةَ: فاعل و مرفوع

فَهُمْ: ف: حرف عطف، هم: مبتدا محلاً مرفوع

فِي بَحْرٍ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر

أَجَاجٍ: نعت برای (بحر) مجرور

أَفْوَاهُهُمْ: مبتدا مرفوع، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

ضَامِرَةٌ: خبر مرفوع

وَقُلُوبُهُمْ: معطوف بر (افواههم) مبتدا مرفوع، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

قَرْحَةٌ: خبر مرفوع

قَدْ: حرف تحقیق

وَعَظُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

حَتَّى: حرف ابتداء، غیر عامل

مَتُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
وَقَهَرُوا: معطوف بر (وَعَضُوا) فعل ماضی مجهول. مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع
نائب فاعل

حَتَّى: حرف ابتدا

مَتُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
وَقَهَرُوا: فعل ماضی مجهول، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع نائب فاعل
حَتَّى: حرف ابتدا

قُلُوا: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
• فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا أَصْغَرَ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنْ حُثَالَةِ الْقِرَاطِ، وَقَرَأَاضَةِ الْجَلَمِ، وَأَتَعَضُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
قَبْلَ أَنْ يَتَعَضَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْنَفَ بِهَا مِنْكُمْ.
فَتَكُنْ: ف: حرف ابتدا، ن: حرف جازم فعل مضارع، لام امر، تكن: فعل مضارع مجزوم

الْأُنْيَا: اسم (تكن) تقدیراً مرفوع

أَصْغَرَ: خبر (تكن) منصوب

فِي أَعْيُنِكُمْ: جار و مجرور متعلق به أصغر

مِنْ حُثَالَةٍ: جار و مجرور متعلق به أصغر

الْقِرَاطِ: مضاف الیه مجرور

وَقَرَأَاضَةٍ: معطوف بر (حُثَالَةٍ) مجرور

الْجَلَمِ: مضاف الیه مجرور

وَأَتَعَضُوا: واو: حرف عطف، اتعضوا: فعل امر، مبنی بر حذف نون

بِمَنْ: جار و مجرور متعلق به (اتعضوا)

كَانَ: فعل ماضی ناقص، اسم أن ضمیر مستتر (هو)

قَبْلَكُمْ: خبر كان، کم: مضاف الیه محلاً مجرور، جمله ی (كان قبلكم) صله ی موصول

قَبْلَ: ظرف منصوب، مفعول فيه

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يَتَعَضُ: فعل مضارع منصوب، مصدر مزيل، مضاف الیه برای (قبل)

بِكُمْ: جار و مجرور متعلق به (يتعض)

مَنْ: فاعل محلاً مرفوع

بَعَثَكُمْ: خبر برای مبتدای محذوف (كانن)

وَأَرْفُضُوها: معطوف بر (اتعضوا)، ها: مفعول به محلا منصوب

ذميمة: حال منصوب، صاحب حال (ها)

فَأَنْهَآ: فاء: سببیه، اِنْ: از حروف مشبیه بالفعل، ها: اسم اِنْ

قَدْ: حرف تحقیق

رَفَضْتُ: فعل ماضی، فاعل آن (هی) که به دنیا بر می گردد

مَنْ: مفعول به، در محل نصب

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو)

أَشْغَفَ: خبر کان منصوب

بِهَا: جار و مجرور متعلق به (أشغف)

مِنْكُمْ: جار و مجرور متعلق به (أشغف)

ترجمه ی خطبه ۳۲

ای مردم، در روزگاری کینه توز، و پر از ناسپاسی و کفران نعمتها، صبح کرده ایم، که نیکوکار، بدکار به شمار می آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می افزاید، نه از آنچه می دانیم بهره می گیریم، و نه از آنچه نمی دانیم، می پرسیم، و نه از هیچ حادثه مهمی تا به ما فرود نیاید، می ترسیم. اقسام مردم (روانشناسی اجتماعی مسلمین، پس از پیامبر (ص)) در این روزگاران، مردم چهار گروهند، گروهی اگر دست به فساد نمی زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیرشان کند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند، گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شر و فسادشان را آشکار کرده اند. لشگرهای پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رئیس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آنچه که در نزد خداست معاوضه نمایی. گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا می طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقامهای معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می دهند، گامها را ریاکارانه کوتاه بر می دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مومنان واقعی می آریند، و پوششی الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می دهند. و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان

راستین نبوده‌اند. وصف پاکان در جامعه مسخ شده در این میان گروه اندکی باقی مانده‌اند که یاد قیامت، چشمپایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشکهایشان را جاری ساخته است، برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می‌کنند، و برخی دیگر ترسان و سرکوب شده یا لب فرو بسته و سکوت اختیار کرده‌اند، بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیه و خویشن‌داری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای نمک فرو رفته‌اند، دهنهایشان بسته، و قلبهایشان مجروح است، آنقدر نصیحت کردند که خسته شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان که کشته دادند، انگشت شمارند. روش برخورد با دنیا ای مردم باید دنیای حرام در چشمانتان از پر کاذب خشکیده، و تفا‌له‌های قیچی شده دامداران، بی‌ارزستر باشد، از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آنکه آیندگان از شما پند گیرند، این دنیای فاسد نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته‌تر از شما را رها کرد. (برخی از افراد ناآگاه این خطبه را به معاویه نسبت دادند و در صورتی که بی‌تردید از سخنان امیرالمومنین (ع) است طلا کجا، خاک کجا؟ آب گوارا و شیرین کجا، آب شور کجا؟ دلیل ما سخن جاهل است که در ادبیات عرب مهارت تمام داشت و با آگاهی سخن می‌گفت او می‌گوید این خطبه به سخنان امام علی (ع) و روش مردم‌شناسی او نزدیک است تنها علی است که مردم در حالات گوناگون می‌شناسد و معرفی می‌کند تاکنون در کجا دیده‌اید که معاویه در یکی از سخنانش راه زهد و تقوا پیشه کند و راه رسم بندگان خدا را انتخاب نماید؟

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: 33

عند خروجه لقتال أهل البصرة، وفيها حكمة مبعث الرسل، ثم يذكر فضله ويذم الخارجين
قال عبدالله بن عباس رضي الله عنه: دخلت علي أمير المؤمنين عليه السلام بذي قار وهو يخصف
نعله فقلت: لا قيمة لها! قال: والله لهي أحب إلي من إمرتك، إلا أن أقيم حقاً، أو أرفع باطلاً، ثم
خرج عليه السلام فخطب الناس فقال:

حكمة بعثة النبي

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً،
فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّاهُمْ مَحَلَّتْهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِيَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَأَطْمَأْنَتَ صِفَاتُهُمْ.
فَضَّلَ عَلَيَّ

أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى ثَوَلْتُ بِحَذَائِيرِهَا، مَا عَجَزْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا،
فَلَا تُقْبَنُ الْبَاطِلُ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ.

توبيخ الخارجين

عليه مَالِي وَلِفَرِيشٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأَقَاتِلْتُهُمْ مَقْتُولِينَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ، كَمَا أَنَا
صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ! وَاللَّهِ مَا تُنْقِمُ مِنَّا قَرِيشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ، فَادْخَلْنَاهُمْ فِي حِزِّنَا، فَكَانُوا كَمَا
قَالَ الْوَلَدُ:

أَدْمَتُ لِعُمْرِي شُرْبِكَ الْمَخْضَ صَاحِبًا وَ أَكَلْتُكَ بِالزَّبْدِ الْمُقَشَّرَةَ الْبُجْرَا وَ نَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ
تُكُنْ عَلَيَّا، وَحَطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدُ وَ السُّمْرَا

شرح المفردات: ٣٣

ذي قار: موضع قريب من البصرة، سمي به لأنه فيه بئر، مأوها يشبه القار في السواد: جاني است
نزدك بصره، در آن جا چاهی است که آبش چون قیر سیاه است
خصف النعل: خرزها بالمخصف: با سوزن کفش را وصله زد
ساق الماشية: حثها على السير من خلف: از پشت چهارپایان را به جلو راند،
بَوَّاهُمْ: اسکنهم، أعطاهم مكاناً: آن ها را سکونت داد، به آن ها جایگاه داد

المنجاة: جمعها مناج، الباعث على النجاة: موجب نجات، در اصل منجوة بر وزن مفعلة بوده که
و او مقبل مفتوح قلب به الف شده است.

النفقة: الرمح، عمود الظهير المنتظم للفقر: نیزه، ستون فقرات، در اصل نفوة بوده که واو قلب به
الف شده است.

الصفاة: الحجر الصل، الصخرة الملساء: سنگ سخت، سنگ صاف، در اصل صفوة بوده که واو
قلب به الف شده است

السقة: جمع سائق، مؤخر الجيش: انتهای لشکر که سربازان را بسوی جلو می رانند، در اصل
سوقة بر وزن فعله مانند ضالب طلبة بوده که واو قلب به الف شده است.

حذافير: جمع حذفار، حذفور، اسرها، کاملها: سرتاسر، تمام، کل.

أنقب: من نقب الحائط: ثقبه، خرقه: دیوار را سوراخ کرد، شکافت.

مفتونين: ضالين، منحرفين عن الحق: گمراه، دور از حق، از فعل فتن -.

نقم: الشئ: انکرده و عنبه و کرهه أشد انكراهية: انکار کرد، رد کرد، محکوم کرد، شدیداً متنفر شد.

الحيز: الجمع، المكان، في حيز فلان، أي في جمعه ومكانه: جماعت، مکان، سمت و سو، در اصل
حيز بر وزن فيعل مانند سيد بوده، واو قلب به ياء شده و ياء در ياء ادغام شده است.

المحض من اللبن: اللبن الخالص الذي لم يخالطه غيره: شیر خالصی که هیچ چیزی به آن مخلوط
نشده باشد.

الصباح: اسم فاعل من صبح - : الذي جاء صباحا: کسی که صبح زود وارد شده است.

المقشرة: اسم مفعول من قشر: ما كشط لحاه او جلد او قشره: آن چه که پوستش کنده شده: پوست
کنده.

البجر: الامر العظيم: کار بزرگ، مسأله ی مهم،

حطنا: من حاط الشئ، حفظه: از آن حفاظت و نگهداری کرد، احاطه کرد.

الجرد: جمع أجرد، و جرداء، الخيل القصيرة الشعر: اسب های کوتاه مو، اسب های اصیل

السمر: جمع أسمر، و سمراء، الرمح، بين السواد والبياض: نیزه ها، گندم گون

الإعراب: ۳۳

• إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنَبِيًّا أَخَذَ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي

لِنَبْوَةٍ

بِئْسَ : از حروف مشبیه بالفعل ،

اِنَّ : اسم اِنْ منصوب ،

بعث : فعل ماضی مبنی بر فَتْح و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جمله (بعث) خبر (اِنْ) محلاً
مرفوع

محمتا : مفعول به منصوب

صلی : فعل ماضی مبنی بر فَتْحه ی مقدر ،

الله : فاعل و مرفوع ،

علیه : جار و مجرور متعلق به (صلی) ،

و: حرف عطف ،

آله : معطوف بر ضمیر (هـ) در علیه ، مجرور ، هـ : ضمیر مضاف الیه محلاً مجرور .

و: حائیه ، غیر عامل

لیس : فعل ماضی ناقص ، مبنی بر فَتْح

احد : اسم لیس مرفوع ،

من العرب : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای (احد) ،

یقرأ : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

کتابا : مفعول به منصوب ، جمله (یقرأ) خبر لیس محلاً منصوب

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی ، زائده برای تأکید

یدعی : فعل مضارع مرفوع به ضمه ی مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

نبوة : مفعول به منصوب ، جمله ی (یدعی نبوة) محلاً منصوب معطوف بر جمله (یقرأ) .

• ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ ، وَيَلْعَنُهُمْ مَتَجَاثُهُمْ ، فَاِنتِقَامَتُ قَنَائِهِمْ ، وَاِطْمَأْنَتُ صِفَائِهِمْ .

فاء : حرف عطف ،

ساق : فعل ماضی مبنی بر فَتْح ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

الناس : مفعول به منصوب ،

حتى : حرف انتهاء ،

بوا: فعل ماضی مبنی بر فَتْح ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

هم : مفعول به اول محلاً منصوب ،

محلّة : مفعول به دوم منصوب ،

هم : مضاف اليه محلاً مجرور ،

و: حرف عطف ،

بلغ : فعل ماضى مبنى برفتح ، فاعل آن ضمير مستتر (هو) ،

هم : مفعول به اول محلاً منصوب ،

منجاة : مفعول به دوم منصوب ، هم : مضاف اليه محلاً مجرور .

فاء : حرف عطف ،

استقامت: فعل ماضى مبنى بر فتح ،

قناة : فاعل مرفوع ، هم : مضاف اليه محلاً مجرور ،

و: حرف عطف ،

اطمأنت : فعل ماضى مبنى بر فتح ،

صفة : فاعل مرفوع ، هم : مضاف اليه محلاً مجرور .

• أَمَّا وَاللّٰهُ إِن كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا، مَا عَجَزْتُ، وَلَا جَبَلْتُ، وَإِنَّ

مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا، فَلَا تَقْبَلَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ.

أما : حرف تنبيه ، غير عامل

و: حرف جر ، الله : مجرور ، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)

إن : از حروف مشبّهه بالفعل مخفف ، غير عامل ،

❖ وَ خَفَقْتُ إِنْ فَقَلَ الْعَمَلُ وَ تَلَزَمُ اللَّامُ إِذَا مَا تُهْمَلُ

إذا أهملت لزمتها اللام فارقة بينها وبين إن النافية (شرح ابن عقيل: ٣٧٧/١)

كنت : فعل ماضى ناقص ، ت : اسم كان محلاً مرفوع ،

ل : حرف ابتداء ، فارقه بين إن مخففه وإن نافية شبيهه به ليس

فى : حرف جر ، ساقّة : اسم مجرور ، جار و مجرور متعلق به محذوف خبر (كان) ،

ها : مضاف اليه محلاً مجرور .

حتى : حرف انتهاء ،

تولت : فعل ماضى مبنى بر فتح ، فاعل آن (هى) مستتر ،

بحذف: جار و مجرور متعلق به (توت) ، ها : مضاف الیه محلا مجرور ،
ما : حرف نفی ،

عجزت : فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلا مرفوع ،
و: حرف عطف ، لا : حرف نفی زائده برای تأکید (ما) ،
جینت: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلا مرفوع
واو: حرف عطف ،

ان: از حروف مشبیه بالفعل ،

مسیر : اسم (ان) منصوب تقدیراً، ی : مضاف الیه محلا مجرور ،
هذا: اسم اشاره صفت برای (مسیری) محلا منصوب،
لمثل : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر (ان) ،
ها : مضاف الیه محلا مجرور.

و: حرف عطف ،

ل: لام طلب ، امر ،

أنقبن : فعل مضارع مؤکد به نون تأکید مبنی بر فتح، فاعل آن (انا) مستتر ، واجب الاستتار ،
❖ تلحق نونا التوكيد فعل المضارع المستقبل الدالّ على طلب (شرح ابن عقيل: ۳۰۹/۲)

الباطل : مفعول به منصوب ،

حتى : حرف ناصبه به ان مقدره ،

يخرج : فعل مضارع منصوب ،

الحق : فاعل مرفوع ،

من جنب : جار و مجرور ، هـ : مضاف الیه محلا مجرور .

• مَالِي وَلَقَرَيْشُ! وَاللّٰهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأَقَاتِلُهُمْ مَقْتُونِينَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ

بِالْأَمْسِ، كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ!

ما : اسم استفهام مبتدا، محلا مرفوع ،

لی : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر

و: حرف عطف ، ل: حرف جر ،

قريش : اسم مجرور به لام، معطوف به ضمير (ی) .

والله : جار و مجرور متعلق به محذوف (أقسم) .

ل : تأكيد ، قد : حرف تحقيق ،

قاتلتهم : فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت : فاعل محلا مرفوع ، هم : مفعول به محلا منصوب .

کافرین : حال از مفعول قاتلتهم ، منصوب به یاد ،

و : حرف عطف ،

ل : تأكيد ،

اقاتلنهم : فعل مضارع مؤکد به نون تأكيد مبنی بر فتح فاعل آن (انا) مستتر واجب الاستتار

هم : مفعول به محلا منصوب ،

مفتونین : حال از (هم) منصوب به یاد .

واو : حرف عطف ،

ان : از حروف مشبیه بالفعل ،

ی : اسم (إن) محلا منصوب ،

ل : تأكيد ، مزحلقه ،

صاحب : خبر إن مرفوع ، هم : مضاف الیه محلا مجرور ،

بالامس : جار و مجرور ، متعلق به صاحب

کما : حرف جر ، ما : اسم موصول ، محلا مجرور ،

انا : مبتدا محلا مرفوع ،

صاحبهم : خبر مرفوع ، هم : مضاف الیه ،

الیود : ظرف منصوب . جمله ی (انا صاحبهم) صله ی موصول

• وَاللّٰهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قَرِيْشٌ اِلَّا اَنَّ اللّٰهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ, فَادْخَلْنَاهُمْ فِيْ حَيْرِنَا, فَكَانُوا

كَمَا قَالَ الْاَوَّلُ:

والله : جار و مجرور متعلق به محذوف (أقسم) ،

ما : حرف نفی ، غیر عامل

تنقم : فعل مضارع مرفوع ،

منا : جار و مجرور متعلق به (تنقم) ،

قریش : فاعل و مرفوع ،

الاباء والا، اذات حصر ،

ان : از حروف مشبیه بالفعل

الله : اسم (ان) منصوب ،

اختار : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر ،

نا : مفعول به محلا منصوب ،

عليهم : جار و مجرور متعلق به (اختار) مصدر مؤول (اختیارنا) منصوب به نزع خافض در

اصل (لاختیار الله ایانا) بوده .

فاء : حرف عطف ،

ادخلنا : فعل ماضی مبنی بر سکون،نا: فاعل محلا مرفوع، هم : مفعول به محلا منصوب ،

في حيزنا : جار و مجرور ،متعلق به (أدخلناهم) ،نا: مضاف اليه محلا مجرور،

فاء : حرف عطف ،

كانوا : از افعال ناقصه ، و: ضمير اسم كان محلا مرفوع،

كما : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر ،

قال : فعل ماضی ،مبنی بر فتح

الاول : فاعل مرفوع .

● أَدَمْتُ لِعُمْرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحاً وَ أَكَلْتُ بِالزَّبَدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا

أدمت : فعل ماضی مبنی بر سکون،ت: فاعل محلا مرفوع،

ل: ابتداء،تأكيد

عمر: مبتدا مرفوع تقدیرا ، ی : مضاف اليه ، خبر این مبتدا محذوف تقدیرا (قسمی) ،

شرب : مفعول به منصوب ، ك : مضاف اليه لفظا ، فاعل در معنی ،

المحض : مفعول به برای مصدر (شربك) منصوب،

صاحباً : حال از (ك) منصوب .

و: حرف عطف ،

أكل : معطوف بر (شرب) منصوب ، ك : مضاف اليه لفظا ، فاعل در معنی ،

بالزبد : جار و مجرور متعلق به (اكل) ،

المقشرة : مفعول به منصوب ،

اليجر : صفت برای (المقتدره) منصوب.

• وَ نَحْنُ وَهْبُكَ الْعَلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ عَلِيًّا، وَحَطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدُ وَالسُّمْرُ

و: حرف استئناف، غیر عامل

نحن : مبتدا محلا مرفوع،

وهبتك : فعل ماضی مبنی بر سکون، نا: فاعل محلا مرفوع، ك: مفعول به اول محلا منصوب،

العلاء : مفعول به دوم، جمله ی (وهبتك) محلا مرفوع خبر،

و: حالیه،

لم : حرف جزم،

تكن : فعل مضارع ناقص مجزوم اسم آن (أنت) مستتر واجب الاستتار،

عليًا : خبر (تكن) منصوب، جمله حالیه (لم تكن) محلا منصوب.

و: حرف عطف،

حطنا : فعل ماضی مبنی بر سکون، نا: فاعل محلا مرفوع،

حول : مفعول فيه منصوب، ك: مضاف اليه محلا مجرور،

الجرد : مفعول به منصوب،

و: حرف عطف،

السمر : معطوف به (الجرد) و منصوب، جمله ی (حطنا..) معطوف بر جمله ی (وهبتا..) محلا

مرفوع

ترجمه ی خطبه ۳۳

(به هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین فرمود) (ابن عباس می‌گوید در (سرزمین ذی قار) خدمت امام رفتم که داشت کفش خود را پینه می‌زد، تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفته بهایی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر اینکه حق را با آن بپا دارم، یا باطلی را دفع نمایم. آنگاه از خیمه بیرون آمد و برای مردم خطبه خواند) آثار بعثت پیامبر اسلام همانا خداوند هنگامی محمد (ص) را مبعوث فرمود که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادعای پیامبری نمی‌کرد، پیامبر (ص) مردم جاهلی را به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سرنیزدهایشان کندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت. ویژگیهای نظامی و اخلاقی امام علی

(ع) به خدا سوگند! من از پیشتر از لشکر اسلام بودم تا آنجا که صفوف کفر و شرک تار و مار شد، هرگز ناتوان نشدم، و نترسیدم، هم‌اکنون نیز همان راه را می‌روم، پرده باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم. شکوه از فتنه‌گری قریش مرا با قریش چه کار، به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم‌اکنون که فریب خورد هاند، با آنها مبارزه می‌کنم، دیروز با آنها زندگی می‌کردم و امروز نیز گرفتار آنها می‌باشم. به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به آن علت که خداوند ما را از میان آنان برگزیده و گرامی داشت، ما هم آنان را در زندگی خود پذیرفتیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است. (به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر صاف نوشیدی. و سرشیر و خرما بی‌هسته خوردی. ما این مقام و عظمت را به تو بخشیدیم در حالی که بلند مرتبت نبود و در اطراف تو با سواران خود تا صبح نگهبانی دادیم و تو را حفظ کردیم

ومن خطبة له عليه السلام: 34

في استنفار الناس إلي الشام بعد فراغه من أمر الخوارج
وفيهما يتأفف بالناس، وينصح لهم بطريق السداد
أَفْ لَكُمْ ! لَقَدْ سَمِعْتُ عَنَّا بَكْمُ! أَرْضِيئُكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوَضًا؟ وَبِالدُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا؟ إِذَا
دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ، كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ، وَمِنَ الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ، يُرْتَجُ
عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ، فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ، فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ. مَا أَنْتُمْ لِي بِبَقَّةٍ سَحِيسٍ اللَّيَالِي، وَمَا
أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ، وَلَا زَوَافِرُ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ. مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٌ ضَلَّ رُعَاتُهَا، فَكَلَّمَا جُمِعَتَا مِنْ
جَانِبٍ انْتَشَرَتَا مِنْ آخَرٍ، لِبَسَ - لَعَمْرُ اللَّهِ - سَعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! تُكَادُونَ وَلَا تُكِيدُونَ، وَتُنْتَقَصُ
أَصْرَافُكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ، لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ، غَلِبَ وَاللَّهِ الْمُتَحَاذِلُونَ! وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي
لَأُضْنُ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَعْيُ، وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ، قَدْ انْفَرَجْتُ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ. وَاللَّهِ إِنَّ
أَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَغْرُقُ لَحْمَهُ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ، وَيَفْرِي جِلْدَهُ، لِعَظِيمِ عَجْزِهِ، ضَعِيفُ مَاضَمَتِ
عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ. أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ
تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ، وَتَطْيِیحُ السَّوَاعِدِ وَالْأَقْدَامِ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدُوِّكَ مَا يَشَاءُ.
طريق السداد

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنْ لِي عَلَيْكُمْ حَقٌّ، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكَ عَلَيَّ: فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْتِكُمْ عَلَيَّ، وَتَعْيِينُكُمْ كَيْلًا تُحِبُّوهُ، وَتَدْلِيلُكُمْ كَيْمًا تَعْمَلُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالتَّوْفَاءُ بِالنَّبِيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَسْئَلَةِ وَالتَّغْيِيبُ، وَالْجَبْثَةُ حِينَ ادْعَاكُمْ، وَالصَّاعَةُ حِينَ أَمَرَكُمْ.

شرح المفردات: ۳۴

أَفَى: اسم فعل مضارع بمعنى اتضجر، مبنی علی انکسر: اسم فعل مضارع به معنای ناراحت می شوم. أَفٌ لَكُمْ: نفرین بر شما.

سَمِعْتُ - : ملکت، ضحیرت: دلتنگ شدم، خسته شدم.

العتاب: اللوم، الإنكار علیه بشيء من فعله: سرزنش کردن، اعتراض به رفتاری، مصدر فعل عاتب، مثل دافع، دفاع.

الغوض: البذل، الخلف: جای گزین

خَلَفَ: غَوَضًا، بدلًا: جای گزین، از فعل خَلَفَ

ذَارَتْ أُعْيَلُكُمْ: اضطربت من الجزع: چشمتان از ترس گرد شد، داره دورانه

الغمرة: الشدة، الستر: شدت، پوشاندن، فراگرفتن

الذهول: النسيان، الغياب عن الرشد: فراموش کردن، غفلت مصدر فعل ذهل -.

السكره: ضد الصحو، السكره من الموت والنوم، شدته: مستی ضد هوشیاری، شدت مرگ

وشدت خواب، فعله، مصدر مرة از فعل سكر -

يُرْتَج: يغلق: بسته می شود. فعل مضارع مجهول. از فعل رَجَّجَ.

الحوار: و بالكسر، المحاوره: گفت و شنود.

تعمهون: تترددون في الضلال، من عمه تحير و تردد: در گمراهی درجا می زنید، متردد و متحیر شد. فعل مضارع از عمه -.

مأثوسة: المجنون، اختلط عقله: دیوانه، دیوانه شد، اسم مفعول من ألس -

سجيس الليلي: أبدا، مدى الليلي: مادامی که شب تاریک است، از فعل سجن -

يمثل: يعدل: روی آورده میشود، فعل مجهول از مال -

زوافر: جمع زافرة، و زوافر الرجل: أنصاره و عشيرته: یاران و قوم و قبيله

رعاة: جمع الراعي مثل، قضاة جمع القاضی، كل من ولي أمر قوم: چوپانان، سر پرستان. اسم فاعل از رعى -.

السَّعَر : جمع ساعر، موقد النار: برافروزنده ی آتش، از فعل سَعَر ـ .
تَكَادُونَ : تُخَذَعُونَ و يَمَكُرُكُمْ : فریفته می شوید ، گول می خورید . فعل مجهول از كَاد ـ كِيداً :
فریب داد .
تَمْتَعُونَ : تَغْضِبُونَ، تَأْنِفُونَ : خشمگین می شوید ، متکبر می شوید .
سَاهُونَ : غَافِلُونَ : غافل می باشید، اسم فاعل از فعل سَهَا ـ .
الْمُتَخَذِلُونَ : الَّذِينَ لَا يَنْصُرُ أَحَدُهُم الْآخَرَ، خَذَلَهُ، تَرَكَ نَصْرَتَهُ وَمَعُونَتَهُ : کسانی که به هم کمک نمی
کنند . او را یاری و کمک نکرد
حَمَسَ ـ : اَشْتَدَّ : شدت پیدا کرد .
الْوَعَى : الحرب، اختلاط الأصوات والجلبة، أَطْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ لَمَّا فِيهَا مِنْ اخْتِلَاطِ الْأَصْوَاتِ
: جنگ، هم همه ، سرو صدا . این کلمه به معنی جنگ آمده است ، به خاطر این که در جنگ سرو
صدا و هم همه است .
اسْتَحَرَّ : صار حاراً أو شديداً ، غَايَةَ شِدَّتِهِ، اسْتَحَرَّ الْمَوْتَ : گرمی شدت پیدا کرد، به اوج شدت رسید .
، جنگ شدت یافت، کشته ها زیاد شدند .
انْفَرَجَتْ : انْفَتَحَتْ، انْكَشَفَتْ، ذَهَبَتْ : جدا شدید، پراکنده شدید، رفتید . الانفراج بين الشينين : فاصله میان
دو چیز .
يعرق اللحم : يأكله و لم يبق شيئاً على العظم : گوشت را می خورد و روی استخوان چیزی باقی
نمی گذارد
يهشم : يكسر : می شکند ، خرد می کند . هَشِيمٌ : خردشده
يفري الشيء : يمزقه، يقطعه و يشقه : پاره می کند ، می درد .
الجوانح : جمع جانحة، الأضلاع : دنده های سینه .
المشرفية : السيوف المنسوبة الى مشارف اليمن : شمشیرهای منسوب به شهرهای اطراف یمن .
شمشیرها تیز و برنده
فراش الهام : العظام الرقيقة التي تلي القحف : ، استخوان های نازك که زیر استخوان کاسه سر
نهفته است ..
تطيح : تسقط : می افتد . از فعل طاح ـ
الفئى : الخراج، بيت مال المسلمين : خراج، آنچه در بيت المال است .

الاعراب (٣٤)

• أَفْ لَكُمْ ! لَقَدْ سَمِعْتُ عِتَابَكُمْ ! ارْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا ؟ وَبِالذَّلِّ مِنَ الْعِزِّ

خَفَافًا ؟

أف : اسم فعل مضارع، مبنی بر کسر ، محلا مرفوع ، مبتدا ، فاعل آن ضمیر مستتر (انا) ، واجب الاستتار ، جانشین خبر ، (وگفته شده است که، أف، محلی از اعراب ندارد) (فی ضلال نهج البلاغة

ج ١ ص ٢٢٥)

لکم : جار و مجرور ، متعلق به (أف) ،

لقد : لام تأکید . قد : حرف تحقیق ،

سمعت : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع ،

عتابکم : مفعول به منصوب ، کم : ضمیر متصل در محل جر ، مضاف الیه .

أ: حرف استفهام ، غیر عامل

رضیتم : فعل ماضی، مبنی بر سکون ، تم: فاعل در محل رفع ،

بالحیة : جار و مجرور ، متعلق به (رضیتم) ،

الدنیا : صفت برای (حیاة) تقدیرا مجرور ،

من الآخرة : جار و مجرور متعلق به (رضیتم) ،

عوضًا : تمییز منصوب ،

و: حرف عطف ،

بالذل : جار و مجرور متعلق به (رضیتم) ،

من العز : جار و مجرور متعلق به (رضیتم)

خفًا : تمییز منصوب .

• إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ ، كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ ، وَمِنْ

الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ ،

إذا: ظرف زمان متضمن معنای شرط ، محلا منصوب ،

دعوتکم : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع ، کم : ضمیر متصل، مفعول به ،

محلا منصوب، جمله (دعوتکم) ، مضاف الیه، برای (إذا) محلا مجرور ،

الی جهاد : جار و مجرور متعلق به (دعوتکم) ،
 عدوکم : مضاف الیه مجرور ، کم : ضمیر متصل، مضاف الیه ، محلا مجرور ،
 دارت : فعل ماضی، مبنی بر فتح ، جواب شرط
 اعینکم : فاعل مرفوع ، کم : ضمیر متصل، مضاف الیه ، محلا مجرور .
 کان : از حروف مشبیه بالفعل ، کم : اسم کان ، محلا منصوب .
 من الموت : جار و مجرور متعلق به غمرة ،
 فی غمرة : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر برای (کان) ،
 و: حرف عطف ،

من الذهول : جار و مجرور متعلق به سكرة ،
 فی سكرة : جار و مجرور متعلق به محذوف، معطوف بر (فی غمرة من الموت) .
 • يَرْتَجُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فِتْنَمَهُونَ، فَكَانَ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةً، فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ.

یرتج : فعل مضارع مجهول ، مرفوع
 علیکم : جار و مجرور متعلق به (یرتج) ،
 حواری : نایب فاعل ، تقدیرا مرفوع ، ی : مضاف الیه ، محلا مجرور ،
 ف: حرف عطف ،

تعمهون : فعل مضارع ، مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع .

ف: حرف عطف

كَانَ: از حروف مشبیه بالفعل

قُلُوبَكُمْ: اسم (كَانَ) منصوب، کم: مضاف الیه ، محلا مجرور

مَالُوسَةً: خبر (كان) مرفوع

ف: حرف عطف

أَنْتُمْ: مبتدا ، محلا مرفوع.

لا: حرف نفی، غیر عامل

تَعْقِلُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: ضمیر متصل ، در محل رفع فاعل. جمله ی (لا تَعْقِلُونَ) در محل
 رفع خبر أنتم.

• مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ النَّيَالِي، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يَمَالُ بِكُمْ، وَلَا زَوَافِرُ عَزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ.

ما: از حروف شبیه به لیس ،

انتُم: اسم ما ، محلا مرفوع

لی: جار و مجرور متعلق به (ثَقَّة) ،

ب: حرف جر زائد ،

❖ يجوز اقتران خبر ما بالباء الزائدة، (مبادئ العربية ج: ٤ ص ٢١٧)

ثَقَّة: خبر ما ، مجرور لفظاً ، منصوب محلا ،

سجيس: ظرف زمان، مفعول فيه منصوب ،

النَيَالِي: مضاف اليه تقديرًا مجرور .

و: حرف عطف

ما: از حروف شبیه به لیس ،

انتُم: اسم ما ، محلا مرفوع ،

ب: حرف جر ، زائد ،

رُكْن: خبر ما ، مجرور لفظاً ، منصوب محلا ،

يَمَالُ: فعل مضارع، مجهول، مرفوع ،

بكم: جار و مجرور شبه جمله ، نایب فاعل ، محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی

زوافر: خبر برای (انتُم) مرفوع

عزّ: مضاف اليه ، مجرور .

يُفْتَقَرُ: فعل مضارع، مجهول، مرفوع

إِلَيْكُمْ: جار و مجرور، متعلق به (يُفْتَقَرُ)، در محل رفع نائب فاعل، جمله ی (يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ).

(در محل رفع، نعت برای (زوافر عزّ))

• مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلُ ضَلِّ رُعَاتِهَا، فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبِ انْشَرَّتْ مِنْ آخِرٍ، لِبُسٍ -

لِعَمْرٍاءِ اللَّهِ - سَعُرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ!

ما : نافیہ، شبیه به لیس، مهمله، غیر عامل، چون (إلا) بر سر خبر آن آمده است.

انتم : مبتدا محلا مرفوع،

الا : ادات استثناء،

کابل : جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر، در محل رفع

ضل : فعل ماضی، مبنی بر فتح.

رعاتها : فاعل مرفوع، ها : مضاف الیه، مجرور محلا. جمله (ضل رعاتها) محلا مجرور نعت برای ابل .

ف : حرف عطف،

کما : اسم شرط غیر جازم، مفعول فیه منصوب،

جمعت : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح. نایب فاعل آن (هی) به (ابل) برمی گردد،

من جانب : جار و مجرور متعلق به جمعت، (جمعت) فعل شرط

انتشرت : فعل ماضی، مبنی بر فتح. فاعل آن (هی)،

من آخر : جار و مجرور متعلق به (انتشرت). (انتشرت) جواب شرط

لام : جواب قسم،

بنس : از افعال ذم،

ل : حرف تأکید، غیر عامل، عمر : مبتدا مرفوع،

الله : مضاف الیه مجرور، خبر، محذوف تقدیر آن (لعمر الله قسمی) است،

سعر : فاعل فعل ذم، مرفوع،

نار : مضاف الیه مجرور،

الحرب : مضاف الیه مجرور،

انتم : مخصوص به ذم، مرفوع، خبر برای مبتدای محذوف، تقدیر آن (هم انتم

.) یا (انتم، مبتدا، وجمله ی، لبس.. خبر)

• تَكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ، وَتُنْقِصُ اطْرَافَكُمْ فَلَا تُمْتَعِضُونَ؛ لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي

عَقْلَةٍ سَاهُونَ، غَلِبَ وَاللَّهُ الْمُتَحَازِلُونَ!

تکادون : فعل مضارع مجهول، مرفوع به ثبوت نون، و : نایب فاعل مرفوع محلا،

و : حرف عطف،

لا: حرف نفی ، تکیدون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع ،
و: حرف عطف ،

تَنْتَقِصُ : فعل مضارع مجهول، مرفوع ،

أَصْرَافُكُمْ: نایب فاعل مرفوع ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،
ف: حرف عطف ،

تَمْتَعُضُونَ : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلا مرفوع .

لا: حرف نفی، غیر عامل

بِئْسَ: فعل مضارع مجهول، مرفوع

عَنْكُمْ: جار و مجرور، در محل رفع نائب فاعل

و: حالیه، غیر عامل

أَنْتُمْ: مبتدا محلا مرفوع

فِي غَفَّةٍ: جار و مجرور، متعلق به (سأهون)

سَأْهُونُ: خبر مرفوع

غَلِبَ: فعل ماضی مبنی بر فتح ،

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) ،

الْمُتَخَذِلُونَ : فاعل مرفوع به (واو) .

• وَإِيمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمِيسَ الْوَعْيِ، وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ

انْفِرَاجُ الرَّأْسِ

و: حرف استئناف ،

ایم : مبتدای مرفوع ،

الله : مضاف الیه مجرور ، خبر مبتدا، محذوف و جوابا (قسمی) .

ان : از حروف مشبیه بالفعل ، ی : اسم آن محلا منصوب ،

ل: لام تأکید، مزحلقة ، أظن : از افعال قلوب مضارع مرفوع ، فاعل آن (أنا) مستتر و جمله (

أظن) ، محلا مرفوع خبر (ان) ،

بكم : جار و مجرور متعلق به (أظن) ،

ان : مخففة از (أن) ، اسم آن ضمیر شأن محذوف ،

❖ وَإِنْ تُخَفِّفَ أَنْ فَاسْمُهَا اسْتَكَنَّ وَانْخَبِرْ اجْعَلْ جُمْلَةً مِنْ بَعْدِ أَنْ

إذا خُفِّتْ أَنْ بَقِيَتْ عَلَى عَمَلِهَا، لَكِنْ لَا يَكُونُ اسْمُهَا إِلَّا ضَمِيرُ الشَّانِ مَحْذُوفًا، وَخَبَرُهَا لَا يَكُونُ إِلَّا جُمْلَةً (شرح ابن عقيل: ۳۸۳/۱)

لو: حرف شرط غیر جازم،

حمس: فعل ماضی مبنی بر فتح، فعل شرط

الوغي: فاعل تقدیراً مرفوع،

و: حرف عطف،

استحر: فعل ماضی مبنی بر فتح، معطوف بر (حمس)

الموت: فاعل مرفوع.

قد: حرف تحقیق،

انفرجتم: فعل ماضی مبنی بر سکون، تم: فاعل محلاً مرفوع، جواب شرط

عن ابن: جار و مجرور متعلق به (انفرجتم)،

ابی: مضاف الیه مجرور به یاء،

طالب: مضاف الیه مجرور،

انفراج: مفعول مطلق منصوب،

الراس: مضاف الیه مجرور، جمله شرط و جواب آن به جای دو مفعول (اظن) است

• وَاللّٰهُ اِنَّ اَمْرًا يُمْكِنُ عَدُوُّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَغْرُقُ لَحْمَهُ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ، وَيَقْرِي جِلْدَهُ،

لِعَظِيمٍ عَجْزُهُ، ضَعِيفٌ مَاضُمٌ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ

والله: جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)

إن: از حروف مشبّهه بالفعل،

امراً: اسم إن منصوب،

يمكن: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)،

عدو: مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً مجرور،

من نفس: جار و مجرور متعلق به (يمكن)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور، جمله (يمكن ...

) محلاً منصوب نعت برای (امراً)،

يعرق: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)،

لحمه: مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه، جمله (يعرق ...) حالیه از عدوه، محلاً منصوب

و: حرف عطف .

يهيئتم : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمير مستتر (هو) .

عضمه : مفعول به منصوب ، له : مضاف اليه محلاً منصوب ،

و: حرف عطف ،

يفري : فعل مضارع تقدير مرفوع ، فاعل آن ضمير مستتر (هو) ،

جلده : مفعول به منصوب ، له : مضاف اليه محلاً منصوب ، جمله ى (يفري) معطوف به جمله

حاليه قبل (يعرق) در محل نصب ،

ن : مزحلقه ، لام تأكيد ،

عظيم : خبر ، (ان امرأ) مرفوع ،

عجزه : فاعل شبه فعل (عظيم) مرفوع ، ه : مضاف اليه محلاً منصوب .

ضعيف : خبر دوم (ان امرأ) مرفوع ،

ما : اسم موصول ، فاعل برأى شبه فعل (ضعيف) محلاً مرفوع ، يا ما مصدريه ، مصدر

مؤول ، فاعل (ضعيف)

ضمت : فعل ماضى مجهول ، مبنى بر فتح ،

عليه : جار و مجرور متعلق به (ضمت) ،

جوانح : نايب فاعل مرفوع ،

صدره : مضاف اليه مجرور ، ه : مضاف اليه محلاً مجرور .

• أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ

تُطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ ، وَتُطِيحُ السَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ .

انت : مبتدا محلاً مرفوع ،

فاء : زائده .

❖ الفاء الزائدة فهي على ضربين: أحدهما ، الفاء الداخلة على خبر المبتدأ ، إذا تضمن معنى

الشرط ؛ والثاني ، التي دخولها في الكلام كخروجها ، نحو : أنت فانظر ، لأي ذاك تصير (الجنى

الداني في حروف المعاني : ٧٠)

كن : از افعال ناقصه ، فعل امر ، مبنى بر سكون ، اسم آن (انت) مستتر ، واجب الاستتار ،

ذاك : خبر (كن) محلاً منصوب ، جمله ى (كن ذاك) خبر (أنت) محلاً مرفوع ،

آن : از ادوات شرط ، جازم
 شئت : فعل ماضی مبنی بر سکون ، محلاً مجزوم ، ت : فاعل محلاً مرفوع ، فعل شرط ، جواب
 شرط محذوف (کن ذاک) .
 فاء : حرف عطف ،
 اما : حرف شرط و تفصیل ،
 انا : مبتدا محلاً مرفوع ،
 فاء : حرف جواب ،
 والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) ،
 دون : ظرف ، مفعول فیہ منصوب ،
 أن : حرف نصب ،
 أعطی : فعل مضارع منصوب ، فاعل آن (انا) مستتر ، مصدر مؤول آن (اعطی) ، مضاف
 الیه (دون) ، محلاً مجرور ،
 ذلك : مفعول به دوم محلاً منصوب ، مفعول اول (اعطی) محذوف در اصل (اعطیهم ذلك
) بوده ،
 ضرب : خبر (أنا) مرفوع ، به معنی ، ضارب
 بالمشرقیة : جار و مجرور متعلق به (ضرب) .
 تطیر : فعل مضارع مرفوع ،
 منه : جار و مجرور متعلق به تطیر ، جمله (تطیر منه ...) محلاً مرفوع ، نعت برای (ضرب) ،
 فراشُ : فاعل و مرفوع
 الهام : مضاف الیه مجرور
 و : حرف عطف ،
 تطیح : فعل مضارع مرفوع ،
 السواعد : فاعل مرفوع ،
 و : حرف عطف ،
 الاقدام : معطوف به السواعد ، مرفوع .
 و : حرف استئناف ،
 یفعل : فعل مضارع مرفوع ،

ثالث : فاعل مرفوع ،

بعد : مفعول فيه منصوب ،

ثالث : مضاف اليه محلا مجرور .

ما : اسم موصول ، مفعول به ، محلا منصوب ،

يشاء : فعل مضارع مرفوع ، فاعل ضمير مستتر (هو) وجملة (يشاء) صلة ي موصول .

- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَعْلَيْكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تُجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا

أَيُّهَا :أى: منادا مبنى بر ضم،ها حرف تنبيه

النَّاسُ :عطف بيان ،مرفوع

إِنَّ :از حروف مشبهة بالفعل

لِي :جار ومجرور متعلق به محذوف ،خبر مقدم

عَلَيْكُمْ : جار ومجرور متعلق به (حقاً)

حَقًّا :اسم إن،منصوب

وَلَكُمْ :واو:حرف عطف،لكم: جار ومجرور ،عطف بر(لى)،خبر مقدم

عَلَيَّ : جار ومجرور متعلق به(حقاً)

حَقٌّ :مبتدأ مؤخر ،مرفوع

فَأَمَّا :ف: حرف عطف،أما: حرف شرط و تفصيل

حَقُّكُمْ :مبتدأ مرفوع،كم:مضاف اليه محلا مجرور

عَلَيَّ : جار ومجرور متعلق به(على)

فَالنَّصِيحَةُ :ف: در جواب شرط ،النصيحة:خبر مرفوع

لَكُمْ : جار ومجرور متعلق به(النصيحة)

وَتَوْفِيرُ :معطوف به(النصيحة)مرفوع

فَعْلَيْكُمْ :مضاف اليه مجرور،كم: مضاف اليه مجرور محلا

عَلَيْكُمْ : جار ومجرور متعلق به(توفير)

وَتَعْلِيمُكُمْ :عطف بر(توفير)مرفوع،كم: مضاف اليه مجرور محلا

كَيْلًا :كى: حرف مصدرى،ناصب فعل مضارع،لا: حرف نفى

تَجَهَّلُوا : فعل مضارع منصوب به حذف نون، واو: فاعل در محل رفع
وَتَأْتِيكُمْ : عطف بر (تعليمكم) مرفوع، كم: مضاف اليه مجرور محلا
كَيْمًا : كي: حرف مصدرى، ناصب فعل مضارع، ما: حرف نفى
تَعْلَمُوا : فعل مضارع منصوب به حذف نون، واو: فاعل در محل رفع

• وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةَ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةَ حِينَ أَدْعُوكُمْ،
وَالطَّاعَةَ حِينَ أَمُرُكُمْ.

و: حرف عطف

أَمَّا: حرف شرط وتفصيل

حَقِّي: مبتدأ، مرفوع تقديرأ، ي: مضاف اليه محلا مجرور

عَلَيْكُمْ: جار ومجرور متعلق به

فَ: حرف، در جواب أَمَّا

الْوَفَاءُ: خبر مرفوع

بِالْبَيْعَةِ: جار ومجرور متعلق به (الوفاء)

وَالنَّصِيحَةَ: عطف بر (الوفاء) مرفوع

فِي الْمَشْهَدِ: جار ومجرور متعلق به (النصيحة)

وَالْمَغِيبِ: عطف بر (المشهد) مجرور

وَالْإِجَابَةَ: عطف بر (النصيحة)

حِينَ: ظرف منصوب،

❖ وَقَبْلَ فِعْلٍ مُعْرَبٍ أَوْ مُبْتَدَأٍ أَعْرَبَ.....

حين: ظرف زمان، إذا أضيف إلى جملة صدرها معرب، (فعل مضارع) يكون معرباً (شرح ابن

عقيل: ۵۸/۲، الشوارد النحوية: ۲۸۲)

أَدْعُوكُمْ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (أنا) واجب الاستتار، كم: مفعول به محلا

منصوب، جمله ی (ادعوكم) در محل جر مضاف اليه برای (حين)

وَالطَّاعَةَ: عطف بر (الإجابة) مرفوع

حِينَ: ظرف منصوب،

أَمْرُكُمْ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (أنا) واجب الاستتار، كم: منعول به محلا منصوب، جمله ی (أمرکم) در محل جر مضاف الیه برای (حین)

ترجمه ی خطبه ۳۴

نکوهش از سستی و نافرمانی کوفیان نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم، آیا بجای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ و بجای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسانهای مست از خود بیگانه‌شده، حیران و سرگردانید، گویا عقلهای خود را از دست داده و درک نمی‌کنید، من دیگر هیچگاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم، شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساریان می‌مانید که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید. علق عقب ماندگی مردم کوفه به خدا سوگند! شما بد وسیله‌ای برای افروختن آتش جنگ هستید شما را فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را بیایی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت بسر می‌برید، به خدا سوگند! شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند، سوگند به خدا! اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در بر گیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید. به خدا سوگند! کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند که گوشتش را بخورد، و استخوانش را بشکند، و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ناتوان است. تو اگر می‌خواهی اینگونه باش، اما من، به خدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آنکه دشمن فرصت یابد با شمشیر آب دیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند، و بازوها و قدمهایش جدا گردد و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.

حقوق متقابل مردم و رهبری ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب‌شده است، حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید، و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید

منايع وما خذ

- ابن أبي الحديد، عز الدين: شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابو الفضل إبراهيم ، الطبعة الأولى ، أوفست دار الكتب العربية ، مصر ، ١٣٧٨ هـ
- ابن عقيل، عبد الله : شرح ابن عقيل، تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد، الطبعة الرابعة عشرة ، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٨٤ هـ
- ابن هشام، عبد الله: مغني اللبيب ، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ هـ
- الأحمدى، موسى بن محمد بن الملياني : معجم الأفعال المتعدية بحرف ، الطبعة الثالثة ، دار العلم للملايين ، بيروت، ١٩٨٦ م

- الإرنبلي، علاء الدين بن علي : جواهر الأدب في معرفة كلام العرب ، تحقيق الدكتور إميل بديع يعقوب ، الطبعة الأولى ، بيروت ، ١٤١٢ هـ
- أنيسر ، إبراهيم : المعجم الوسيط ، الطبعة الثانية ، أفت انتشارات ناصر خسرو ، طهران
- : المعجم الوجيز ، الطبعة العاشرة ، مجمع اللغة العربية ، القاهرة ، ١٤١٠ هـ
- البحراني ، ميتة بن علي : شرح نهج البلاغة ، الطبعة الثانية ، نشر الكتاب ، بيروت ، ١٣٦٢ هـ
- التستري ، محمد تقى : بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة ، چاپ اول ، انتشارات امير كبير ، تهران ، ١٣٧٦ هـ.ش
- جعفري ، محمد تقى : ترجمه وتفسير نهج البلاغة ، چاپ اول ، دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، تهران ، ١٣٥٧ هـ.ش
- الحسيني الخطيب ، السيد عبد الزهراء : مصادر نهج البلاغة ، الطبعة الرابعة ، دار الزهراء ، بيروت ، ١٤٠٩ هـ
- انخوني ، حبيب الله : منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة ، مصحح سيد ابراهيم ميانجى ، چاپ چهارم ، المكتبة الإسلامية ، تهران ، ١٣٥٨ هـ.ش
- دشتى ، محمد : ترجمه نهج البلاغة ، چاپ دوم ، انتشارات ارم ، قم ، ١٣٨٢ هـ.ش
- دشتى ، محمد ، و محمد كاظم محمدى : المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغة ، چاپ دوم ، نشر امام على (ع) ، قم ، ١٣٦٩ هـ.ش
- الزمخشري ، محمود ابن عمر : اساس البلاغة ، تحقيق عبد انرحيم محمود ، أفت ايران ، دفتر تبليغات اسلامى ، قم
- السيوطي ، عبد الرحمن : المزهري في علوم اللغة وأنواعها ، تحقيق محمد احمد جاد المولى ، دار الجيل ، بيروت ،
- الشرتوني ، رشيد : مبادئ العربية ، الطبعة الحادية عشرة ، المطبعة الكاثوليكية ، بيروت ، ١٩٦٥ م
- شراب ، محمد محمد حسن : معجم الشوارد النحوية ، الطبعة الأولى ، دار المأمون للتراث ، دمشق ، ١٤١١ هـ
- شمس الدين ، محمد مهدي : دراسات في نهج البلاغة ، الطبعة الرابعة ، المؤسسة الدولية للدراسات و النشر ، بيروت ، ١٤٢٢ هـ
- الصالح ، الدكتور صبحي : نهج البلاغة ، أفت ايران ، البحوث الإسلامية ، قم ، ١٣٩٥ هـ

- عبده، محمد: شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد أحمد عاشور، الطبعة الأولى، دار ومضابع الشعب، القاهرة، ١٣٨٨هـ.
- العطاردي، الشيخ عزيز الله: شرح نهج البلاغة (لشارح محقق من أعلام القرن الثامن)، الطبعة الأولى، بنياد نهج البلاغة، طهران، ١٣٧٥هـ.ش.
- الفيروز آبادي، محمد بن يعقوب: القاموس، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥هـ.
- المحمودي، الشيخ محمد باقر: نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار التعارف، بيروت، ١٣٩٧هـ.
- المرادي، الحسن بن قاسم: الجنى الداني في حروف المعاني، تحقيق الدكتور فخر الدين قباوة، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣هـ.
- المصطفوي، السيد جواد: الكاشف عن الفاظ نهج البلاغة، الطبعة الثانية، دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٩٥هـ.
- المطهري، مرتضى: في رحاب نهج البلاغة، ترجمة هادي اليوسفي، الطبعة الثانية، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠هـ.
- معروف، الدكتور نايف: المعجم الوسيط في الإعراب، الطبعة الثانية، دار النفائس، بيروت، ١٤١٢هـ.
- معلوف، لويس: المنجد في اللغة والأعلام، الطبعة الحادية والعشرون، دار المشرق، بيروت، ١٩٧٣م.
- مغنية، محمد جواد: في ظلال نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٧٢م.
- الموسوي، السيد عباس: شرح نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار الرسول الأكرم، بيروت، ١٤١٨هـ.